



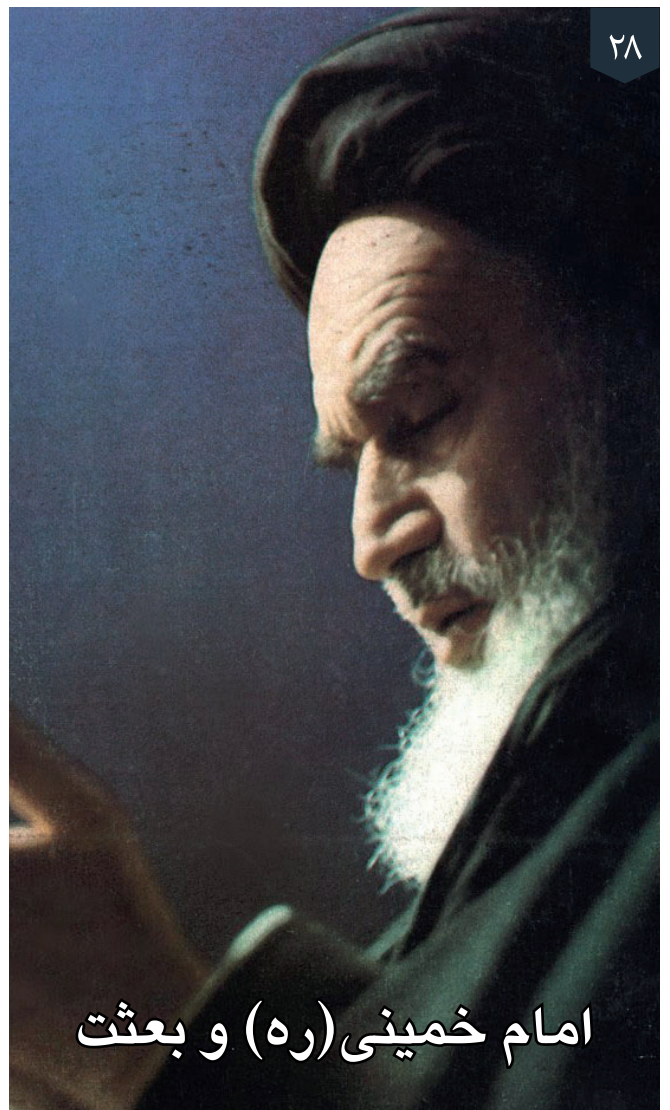
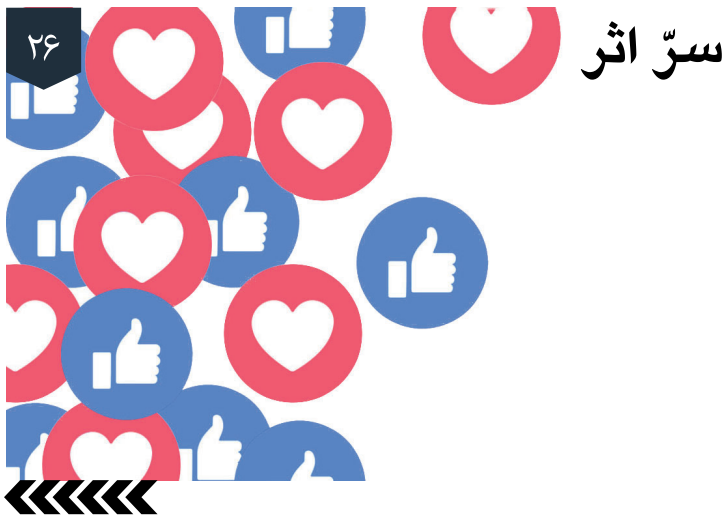
مجله فرهنگی، سیاسی بسیج دانشجویی دانشگاه تبریز
شماره ۱۹ ام - ویژه بزرگداشت شهید آیت الله دکتر بهشتی



بختیاری ملت بود

فردای توقف، نخستین روز عقب ماندگی است

فهرست



- ۱۴ استکبارستیزی به شیوه شهید بهشتی
- ۴۹ کرونا و تمدن غرب
- ۳۲ کمی مسئولیت پذیر باش

این شماره از مجله ۲۶ سرفصل و مقاله دارد و برای طولانی نشدن فهرست، نام و شماره صفحه تمام مقالات را ذکر نکردیم! به شما خواننده عزیز توصیه می‌کنیم به همه‌ی مقالات این شماره از افق سر بزنید؛

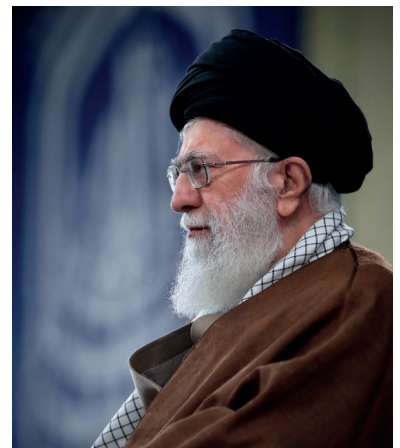


۴۲

مردم سالاری



غیزانیه ۵۲



آیا نقد رهبر انقلاب جایز است؟ ۴۸

وظیفه ۴۰

در راه بمان ۴

جنبش دانشجویی و مجلس یازدهم ۴۷

بهشتی، مطهری و شریعتی ۱۰

سیانور ۲۲



سیانور



روایت سیاه

۶۱

برای همکاری با هیئت تحریریه از طریق صفحه مجازی اینستاگرام به آدرس
@asr_daneshjoo
با ما در تماس باشید.

سخن سردبیر
محمد اسماعیل نوری

کلید ذهن بهشتی

تکریم شهید بهشتی نمی شود مگر آشنا شدن با اندیشه ای که او را به پیش برده و باعث می شد تا او اینگونه انقلاب را به پیش ببرد. گشتیم و گشتیم اما به خدای بهشتی که مسئله ای مهم تر از ولایت در ذهن این کارگزار نظام اسلامی نیافتیم و اگر جز این می دیدیم جای تعجب بسیار داشت.

بنابر اصل قرآنی که خود او در جلساتش مطرح می کرد، ولایت خذ المومنون الکافرین اولیا.....ومن یفعل ذلک فلیس من ا.. فی شی.... اگر کسی ولایتش کامل نباشد، اصلاً رابطه اش با خدا کامل نیست، یعنی نه نمازش نماز و نه روزه اش روزه است!

به جرئت میگویم اگر شهید بزرگوار اکنون می خواستند نصیحتی به شما بکنند، آن نصیحت این بود که ولی را بشناس، فکر و عملش را بشناس و با او همفکر و هم عمل شو. یعنی درست از او سرمشق بگیر و درست در افکار و بینش ها به دنبال او باش....

چرا که ولایت قلب تپنده ای است که همه ی نیروهای جامعه را در یک جهت به سوی هدف تمرکز می دهد و اوست که هر فرد در جامعه را در جایی که باید باشد قرار می دهد. ولایت در نگاه بهشتی چیزی نیست جز وابستگی فکری و عملی هر چه بیشتر و روزافزون تر با ولی . و این راز ذهن تشکیلاتی بهشتی است....

شناسنامه

سردبیر: محمد اسماعیل نوری
مدیر مسئول: حمیدرضا اصغریان
نویسندگان این شماره:

محمدعلی ارفعی، محمد مهدی اکبری، امیرحسین عباسی، حامد معصومی، محمد شهریار، سبحان باقری، مهدی نصیری
علی رجبی، محسن مهدیان، سید پویان حسین پور، مصطفی حیدری، خانم زهرا صالحی

ویرایش: علی داریانی
طراحی جلد و صفحه آرایی: اشکان جدی
کاری از معاونت مکتوبات بسیج دانشجویی دانشگاه تبریز



بسیج دانشجویی
دانشگاه تبریز



مروری بر یک سخنرانی از شهید آیت الله دکتر بهشتی

گردآوری: امیرمحمد گروسی

در راه بمان

عوامل انحراف انسان‌های هدایت‌شده

به مناسبت، آیه کریمه «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» که معنای مستقیم آن این است: «ای خدای ما، پس از آنکه ما را به راه آوردی، دل‌های ما را دچار انحراف مکن»، این بحث پیش آمد که مگر می‌شود انسان، هدایت بشود، خدا او را به راه بیاورد و با این حال قلبا دلش دچار انحراف شود؟ توضیح داده شد که بله، انسان ممکن است این توفیق نصیبش شود که به راه بیاید و بعد دچار انحراف شود.

توجیه این مطلب از دو طریق ممکن است: یکی آنکه (هفته قبل توضیح داده شد) اگر انسان به راه بیاید و هیچ چیز تازه‌ای پیش نیاید، همین که هیچ چیز تازه‌ای پیش نیاید، انسان‌های در راه را دچار تحجر و فرورفتن در آن حالتی که هستند می‌کند، سیر تکاملی آنها را متوقف می‌کند و وقتی انسان در این دنیای متحرک، در یک مرحله

متوقف شد، فردای توقف، نخستین روز عقب‌ماندگی است. با یک گروه، همسفر و همراه هستید. مقداری از راه را با هم می‌روید، بعد شما می‌ایستید، بقیه افراد به راهشان ادامه می‌دهند. روز بعد از ایستادن اگر بخواهید حالت خودتان را نسبت به آنها بیان کنید، باید بگویید: من نسبت به آنها عقب‌مانده هستم. تا دیروز عقب‌مانده نبودید، ولی امروز عقب‌مانده می‌شوید. عقب‌ماندگی و انحراف، لازمه‌اش این نیست که انسان از آن راهی که هست بیرون برود، بلکه اگر در همان راه توقف کرد هم دچار عقب‌ماندگی و شاید هم دچار انحراف می‌شود. با این بیان، این واقعیت را عرض کردم که خصلت راه این است که انسان از آن عبور کند و به سمت یک مقصد برود. پس اگر شما در راه ماندید، در حقیقت دیگر در راه نیستید بلکه راه را به مقصد تبدیل کرده‌اید و این، اشتباه و انحرافی بزرگ است، چون راه همچنان باید راه بماند و هرگز حق

ندارد به مقصد و منزلگاه تبدیل شود. درست مثل شخصی در خیابان است که وقتی همه حرکت می‌کنند، او هم حرکت می‌کند. بنابراین کسی بر او خرده نمی‌گیرد. اما اگر آن شخص با ماشین، وسط خیابان توقف کرد، این کار جرم است. درواقع یک نوع انحراف است. برای اینکه راه را با توقفگاه، عوضی گرفته است. جایی که باید همچنان راه بماند، تبدیل به توقفگاه شده است و این، تخلف است. این، هم برای شما مضر است و هم برای دیگران. بنابراین صراط خدا، باید همچنان صراط و راه باقی بماند، مسلک باید همچنان مسلک باشد. مسلک یعنی راه، راهی که انسان از آنجا به سوی مقصدی روان است. از دیدگاه اسلام، انسان مسلمان باایمان کسی است که لحظه‌ای از تکامل باز نایستد. پس ای انسان مسلمان! در تمام بُعدهای مختلف هستی‌ات، نگران رکود باش. آن روزی که آگاهی‌ات و آگاهی طلبی‌ات، شناخت درباره انسان و

فریب ندهیم. خوب در خودتان تعمق کنید! چه هستید؟ موجودی هستید که همواره به صورت پیگیر در یک میدان پرغوغا از جاذبه‌های گوناگون و متضاد قرار دارید. در میدان اثرگذاری قطب‌های نیرومند گوناگون متضاد، هر قطب جاذبه نیرومند می‌خواهد شما را به صورت کامل و صددرصد به سوی خود بکشد. ولی به محض اینکه یک ذره به سمت یک قطب کشیده می‌شوید، قطبی دیگر با بُردی نیرومند شما را به سمتی دیگر

همیشه جلوی چشم باشد این است که آدم، موجودی لغزنده است و به دنبال لغزش، همواره خطر سقوط وجود دارد. آدم با اینکه تمام امکانات ظاهری برای خوشبخت‌زیستن را داشت، در آفرینش او ویژگی‌هایی به کار رفته بود که با وسوسه شیطان در معرض نافرمانی بود و به دنبال نافرمانی، خطر سقوط وجود داشت. این نافرمانی پیش آمد و به دنبال آن، سقوط هم پیش آمد. «فَقُلْ نَهَيْتُكُمْ»؛ یعنی به آدم و همسرش گفتیم: اکنون که دچار این

جهان، شناخت دربارہ محیط، شناخت دربارہ شرایطی که در آن زندگی می‌کنی و شناخت دربارہ هدفی که باید به سوی آن روان باشی متوقف شد، در آن روز از این جهت از آیین متخلف و منحرف هست، چون آیین تو آیین تکامل پیگیر و مستمر است. باید روی خودسازی‌ات و به‌دست‌آوردن کمالات روحی‌ات و همچنین بر خودمسلط‌بودنت، به صورتی مستمر کار کنی. هر روزی فکر کردی که من دیگر به حد نصاب رسیدم، همان روز نخستین روز سیر قهقریایی و انحطاط تو و امت توست.

یکی از عالی‌ترین زیربناهای امامت از نظر شیعه [امامت با آن مختصاتی که شیعه دربارہ امامت دارد] همین است که باید امت از طریق امامت همواره در حال حرکت به سوی جلو بماند، وگرنه دچار رکود و به دنبال رکود، انحطاط می‌شود. یکی از نقش‌های امام زمان (ع) به‌عنوان امام زنده غایب و نه همه نقش‌های آن، نه‌تنها برای شیعه بلکه برای مسلمانان و امت اسلامی، باید این باشد که امت اسلامی همواره خود را وابسته به نوعی رهبری زنده تلقی کند. رهبری که من خود را چنان می‌سازم که هر آن اگر دستم به او رسید و توانستم در شعاع رهبری عملی‌اش قرار بگیرم، بتوانم همپای او به سوی مقصد عالی اسلام روان باشم. بنابراین، یک جهت و یک خطر انحراف از راه قلب و دل و کانون انسانیت ما و راه حق همین است که دچار جمود و بی‌حرکتی شویم.

خطر دومی که بر سر راه انسان‌های هدایت‌شده وجود دارد، خطری است که ممکن است در هر لحظه آنها را بلغزند. این خطر، طبع انسان است. من و شمای انسان، ساختمان مخصوصی داریم که این ساختمان در ما لغزندگی ایجاد می‌کند. نگه‌داشتن اجسام لغزنده در یک مسیر چقدر مشکل است؟ نگه‌داشتن انسان در مسیر راست هم مشکل است چون خصلت، ذات و طبیعتش لغزنده آفریده شده است.

یکی از نقطه‌های حساسی که قرآن می‌خواهد با بیان داستان آفرینش آدم



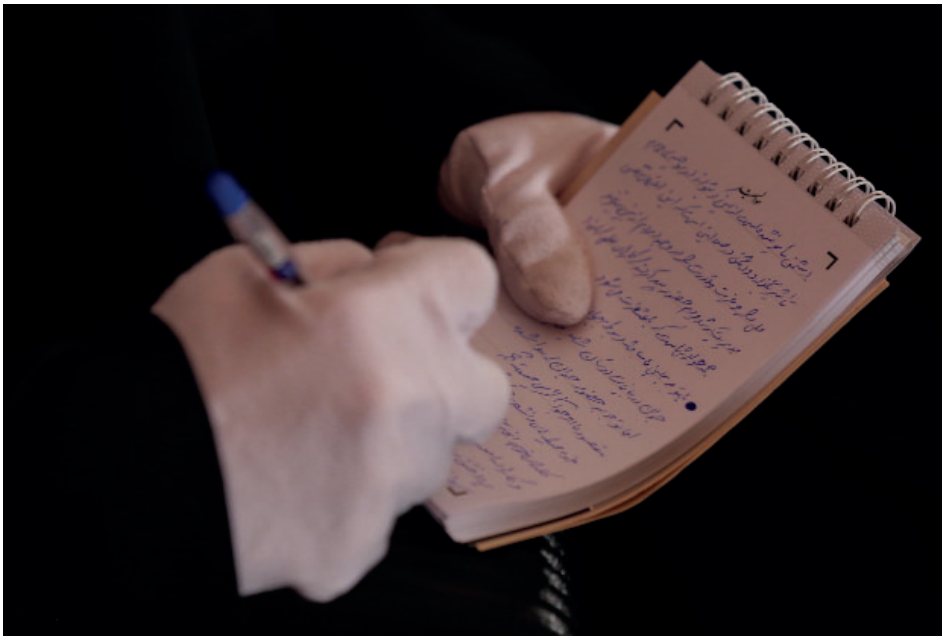
به شما عرض کنم که یک انسان سالم، همواره در معرض آن است که قطب‌های نیرومند شهوت، قدرت و خواسته‌های دیگر مثل خشم و غضب، میل و رغبت، او را به بیراهه‌ها بکشاند. بی‌جهت نیست که یک مسلمان آگاه هر روز چندین بار در نماز می‌گوید: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»؛ یعنی خدایا ما را همواره رو به راه راست بدار.

می‌کشاند. به محض اینکه چند سانت به سمت او نزدیک می‌شوید، جاذبه نیرومند سوم می‌آید و شما را به سوی خود جذب می‌کند؛ بازچه قطب‌های مغناطیسی نیرومند. چه می‌شود کرد؟ ساختمان بشر این است. اگر بر این خصوصیت انسان، محیط آزاد به معنای امروزی‌اش (محیط بی‌بندوبار) ضمیمه شود، آن وقت دیگر غوغای این مغناطیس‌ها و کشش‌ها، شدیدتر و سهمگین‌تر است.

به شما عرض کنم که یک انسان سالم، همواره در معرض آن است که قطب‌های نیرومند شهوت، قدرت و خواسته‌های دیگر مثل خشم و غضب، میل و رغبت، او را به بیراهه‌ها بکشاند. بی‌جهت نیست که یک مسلمان آگاه هر روز چندین بار در نماز می‌گوید: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»؛ یعنی خدایا ما را همواره رو به راه راست بدار. چون انسان هر لحظه در معرض این خطر است که از راه راست منحرف شود. «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا»، یعنی بارالها! دل‌های ما را دچار انحراف مکن آن هم پس از آنکه ما را به راه آوردی. در آیه‌هایی که به دنبال این آیه‌ها تلاوت

لغزش شدید، تنزل کنید و پایین بروید. در قرآن به محض اینکه از این بخش از سرگذشت آدم یاد می‌کند می‌گوید: ای فرزندان آدم! هوشیار باشید! مبدا همان شیطان و همان عامل انحراف که در کمین شما هست، شما را هم دچار لغزش، انحطاط و سقوط کند. لغزش آدم یک لغزش و تنزل کوچک بود، اما در شما امکان لغزش‌های بزرگ و به دنبال آن تنزل‌های هرچه بیشتر و سقوط هرچه مهیب‌تر و ترسناک‌تر وجود دارد. ساختمان آدمی چیست؟ این ساختمان را هر یک از ما که اینجا نشسته‌ایم می‌توانیم لمس کنیم، به شرط اینکه در شناخت خودمان واقع‌بین باشیم و خودمان را





شد، شکل‌هایی از این انحراف، یک‌به‌یک مطرح شده است. نمونه‌هایی از این انحراف‌ها که در زمان پیغمبر (ص) و قبل از زمان پیغمبر (ص) مطرح بود، ذکر شده است و بعد در پایان این آیه آمده: «زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ» در برابر چشمان انسان‌ها، یک سلسله موجودات دل‌فریب با شکلی آراسته و دلپذیر، قرار داده شده است. این، یکی از قانون‌های خلقت خدا است و انسان موجودی است که در درونش حُب و محبت و دلبستگی به این زیورها و آرایش‌های زندگی قرار داده شده است. آن‌گاه این عوامل کشش‌دار را می‌شمرد: زن، زن دوستی برای مرد، مرد دوستی برای زن؛ بنین، (پسران؛ این غیر از فرزند دوستی و عاطفه فرزند است. بیشتر جاهایی که در قرآن از فرزند دوستی یاد می‌شود و به عنوان دوستی پسر و علاقه به پسران یاد شده است، به خاطر این است که پسران در نظام اجتماعی زمان نزول قرآن، نشانه قدرت بودند. اگر یک پدری ده پسر داشت، یک سر و گردن در قبیله بلندتر بود، برای اینکه از یک قدرت برخوردار بود. و لذا بنین در قرآن، رمز و کنایه از قدرت است؛ اینجا یعنی قدرت دوستی.)

در ادامه می‌فرماید: «وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ»؛ یعنی توده‌های انبوه روی هم انباشته‌شده از طلا و نقره (ثروت)، موجودی بانکی با رقم‌های بالا، به علاوه «وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ»؛ یعنی اسب‌های داغدار نشان‌دار، که همان پلاک‌های اتومبیل‌های متعدد است به نام فلان کس! «وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ»؛ یعنی چهارپایان و اسب‌ها که به عنوان وسیله‌های سواری، نشان شکوه و قدرت است. انعام، چهارپایان، گله‌ها و رمة‌هایی که مال فلان کس است. اینها همه شکوه دارند. طلا و نقره در انبار را باید با هزار دردسر نگهداری کنند، شکوه به انسان نمی‌دهد و فقط آنهایی که خبر دارند، برای انسان اعتبار و ارزش قائل هستند. والحرث، زمین‌های زراعتی به

به جهان هستی، نسبت به مبدأ و معاد هستی و نسبت به عوامل دگرگون‌کننده محیط هستی، می‌تواند کمکی در این راه باشد.

۴. پیوند با رهبر و الگو [باز به نقش امامت از نظر شیعه برگردم]: رهبر نمونه و پیوند با امام و انسان نمونه، می‌تواند کمک و عاملی مؤثر باشد برای این که انسان را در راه نگه دارد.

۵. پیوستگی با امت و گروه همراه، می‌تواند عاملی باشد که من و شما را در راه نگه دارد. گروه‌ها از فردها بهتر در راه می‌مانند. فردها بیشتر از گروه‌ها در خطر لغزندگی هستند.

نمی‌گوییم اینها تمام عواملی هستند که اسلام گفته است و آنچه اسلام گفته، منحصر به اینهاست! ولی این موارد قسمت‌های برجسته از پیش‌بینی‌هایی است که در نظام عقیده و عمل اسلامی، برای نگه‌داشتن انسان در راه شده است. عرض کردم یکی از آن عامل‌ها، پیوند زنده با خدا است و دعا، یکی از همین عوامل نگه‌داشتن پیوند زنده انسان با خدا است. ■

نام فلان کس. همه این موارد، طبق قانون آفرینش خدا، برای انسان کشش‌دار درست شده‌اند.

خب، برادران و خواهران بفرمایند کدامیک از آنها نسبت به این مسائل، بی‌علاقه هستند و هیچ علاقه‌ای به این چیزها ندارند؟ این مسائل برای هر انسانی کشش دارد و این کشش، با ایمان به خدا و ایمان به راه خدا از بین نمی‌رود، بلکه «کنترل» می‌شود. هنر ایمان این است که به انسان قدرت کنترل این کشش‌ها را می‌دهد، وگرنه کشش‌ها را از بین نمی‌برد.

راهکارهایی برای استقامت در راه

در جلسه قبل سؤال شد که با این وضع که می‌گویید، پس یک انسان چگونه می‌تواند در راه بماند؟ وعده دادم که در این جلسه، راهی که اسلام پیش پای ما گذاشته است را بیان کنم. این موارد، کلیات آن راه است:

۱. داشتن یک ایمان زنده که باعث می‌شود خدا همواره در زندگی انسان حضور داشته باشد.

۲. نیایش و نماز و عبادتی که ذکر باشد و یاد خدا را در دل زنده نگه دارد. «الْأَبْذِكْرِ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»؛ آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد؛ یعنی دل‌ها با یاد خدا در راه می‌ماند و از لغزش مصون نگه داشته می‌شود.

۳. هوشیاری، آگاهی و معرفت و ادامه پیگیر در افزایش آگاهی‌هایت نسبت



آزاد بیاندیش، ولی سالم بیندیش

77

نویسنده:
محمد مهدی اکبری

از انسان سر می‌زند ناشی از نوع تفکر و اندیشه اوست.

اکنون این‌جا این پرسش مطرح می‌شود که آیا انسان آزاد است هر نوع اندیشه‌ای خواست انتخاب کند؟ پاسخ بله است! اما باید مسئولیت‌های تبعات و اتفاقات ناشی از اندیشه‌اش را که رقم خواهد زد، بر عهده بگیرد، یعنی چه؟ یعنی انسان با ارتکاب هر عملی یا بیان هر گفتاری یا پذیرش هر مکتبی مسئول سرنوشت و زندگی خود و دیگران است. برای مفهوم شدن مطلب مثالی عرض می‌شود: فرض کنید مثلاً در یک شهر هیچ قانونی، هیچ مسئولیتی در قبال رفتار و... حاکم نباشد، به عبارت ساده‌تر هر کی به هر کی! می‌گوییم بله همه آزادند هر کاری می‌خواهند بکنند، اما تصور زندگی در چنین فضایی مگر ممکن است! ابداً... لذا در اینجا مسئله آزاد اندیشی در کنار سالم اندیشی را مطرح می‌شود. انسان آزاد است هر عملی خواست بکند، می‌تواند آزاد بیاندیشد و... اما باید بشیند دو دوتا چهارتا کند ببیند باید هر کاری خواست بکند؟ هر عملی درست است که انجام دهد؟ آیا هر نوع اندیشه‌ای صحیح است؟ سالم اندیشی منافاتی با آزاد اندیشی ندارد. انسان در خورد و خوراک خویش مراقب است که چه چیزی را وارد بدنش می‌کند، حال آنکه مراقب خوراک فکرش را نباشد!؟

انسان همانطور که نمی‌خواهد سرنوشتش، زندگی‌اش از وی سلب نشود و برده دیگران شود، نباید اجازه دهد که اندیشه‌اش تحت سیطره ناهلان قرار بگیرد. این مسئله هست که ممکن است انسان در بند‌های نامرئی بددلی باشد و گمان کند که آزادانه و به اختیار خود تصمیم می‌گیرد، حال آنکه اعمالش، کردارش، گفتارش و... تحمیلات آن قوای بد ذات است.

سخن آخر اینکه بیان سالم، اندیشه سالم از انسانهای سالم صادر می‌شود. انسان سالم انسانی است که روحش بیمار نیست، روانش ناپاک نیست. برای یافتن اندیشه سالم باید به انسانهای سالم و کامل مراجعه کرد. ■

داشت و اگر براساس شرارت و پلیدی‌ها شکل گرفته باشد، بالتبع رفتار متناسب خود را خواهد داشت.

تا سخن از آزادی، در هر مرتبه می‌آید، سریع ذهن انسان به دنیایی می‌رود که در آن هر کاری می‌خواهد می‌کند، هر چه بخواهد فراهم است، هیچ مانعی در زندگی خود نمی‌بیند، کسی کاری به کارش ندارد و... اما باید دانست که این نوع نگاه به مسئله آزادی نیست، افسار گسیختگی است، بی بندوباری است، سرکشی است. کأنه چهارپایی که در چراگاهی رها شده و فارغ از همه چیز شروع به چریدن در یک ناحیه کرده و گاه آن‌ور را می‌چرد گاه این‌ور را می‌چرد، می‌چابد، سرانجام از فرط خوردن می‌ترکد!

افرادی که پندارشان درباره آزادی مانند مثال زده شده است، تصورشان از آزادی این‌چنین است. اما این آزادی نیست، آنها نمی‌دانند که در واقع خود را اسیر و برده نفسانیت و حیوانیت خویش کرده‌اند. نفس سرکشی که اگر تربیت نگردد، غیر از تباهی سرنوشت و خسران در زندگی، چیزی در بر نخواهد داشت؛ اینها تبعات نگاه تک‌ساحتی به آزادی می‌باشد. از قوه‌هایی که خداوند در انسان قرار داده است، قوه تعقل است، اندیشیدن است، تفکر است. انسان بوسیله قدرت اندیشیدن، تصمیم می‌گیرد و اقدام می‌کند. پس تمام اعمال و افعالی که

آزادی موهبتی است که خداوند در سرشت انسان قرار داده است. تمام انسانها طالب آزادی موهبتی است که خداوند در سرشت انسان قرار داده است. تمام انسانها طالب و خواهان آزادی در همه عرصه‌های زندگی هستند، آزادی در گفتار، آزادی در کردار، آزادی در سرنوشت و... هر قوایی یا عاملی که باعث سلب آزادی انسان شود، تاب از انسان بریده و منجر به واکنش نسبت به آن می‌شود. در بررسی مقوله آزادی، نباید نگاه تک‌ساحتی داشت، زیرا انسان موجودی دارای ابعاد و ساحت‌های گوناگون است، باید عوامل، جوانب، تبعات و... را نیز در کنار یکدیگر قرار داده و مورد سنجش قرار دهیم تا دچار خطا نشویم.

آزادی مراتبی دارد، پایین‌ترین مرتبه آن رهایی یافتن از سیطره قدرت خارجی است و بالاترین مرتبه آن آزاد شدن از بند هوای نفس است. بدلیل محدودیت‌های موجود در این مقاله به بررسی آزادی در مرتبه اندیشه و تفکر خواهیم پرداخت. اعمال و افعالی که که از انسان سر می‌زند ناشی از نوع تفکر و اندیشه و بینش اوست. یعنی تفکر و اندیشه تعیین‌کننده نوع و نحوه اعمال و رفتار ما در قبال مسئله یا موضوعی می‌باشد. نیازها و امیال و ارزش‌هایی که براساس آنها اندیشه آدمی شکل گرفته باشد، اگر براساس حقیقت فطرت آدمی باشد رفتار متناسب با آن را خواهد



بهشتی با تو مخالف است

نویسنده: امیرحسین عباسی

وحدت و عدم تفرقه مهم‌تر از گوساله پرستی

هنگامی که موسی (ع) قرار بود به مدت سی روز به کوه نور برود تا کتاب تورات بر او نازل شود، امت خود را به برادرش هارون سپرد. وقتی موسی (ع) پس از سی روز بازنگشت، فردی به نام سامری مجسمه ای به شکل گوساله از زر و زیور و طلای زنان ساخت و چون هنرمند بود آن را طوری ساخت که هنگامی که هوا به آن برخورد می کرد، نعره می کشید و به مردم گفت خدای شما این است و عده‌ای هم شروع به پرستش گوساله کردند. پس از آنکه موسی (ع) باز گشت و با این صحنه مواجه شد به هارون گفت: تو نتوانستی این امت را حفظ کنی. هارون گفت: «قَالَ يَا ابْنُ أُمِّ لَا تَأْخُذْ بِلِخْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي * إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي» ترسیدم بازگردی و بگویی تفرقه شده است میان بنی اسرائیل.

بی شک یکی از مهمترین عوامل عقب افتادگی جهان اسلام در عصر حاضر را

می توان وجود اختلافات در بین فرقه های اسلامی دانست. و با نگاهی در تاریخ می توان دریافت که این اختلافات پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) شکل گرفت. عدم توجه به دستورات خداوند و پیامبر اسلام موجب شد که پس از رحلت اختلافات میان مسلمانان شروع شود و حضرت امیر مجبور به سکوت و نادیده گرفتن حق خود برای بقای اسلام شد. در زمان رسول خدا و هر پیامبر دیگری نیز می توان مشاهده کرد، هنگامی که پیامبری مبعوث می شد رهبران مذاهب گذشته برای حفظ مقام و منافع خود، شروع به مقابله و تکذیب آن پیامبر می کردند. با سیر در تاریخ می توان نتیجه گرفت که علت اصلی تفرقه میان مسلمانان منفعت طلبی رهبران ظاهری مذاهب گذشته است. قرآن جامعه اسلامی را به وحدت، دوستی و محبت دعوت می کند و هر عاملی را که موجب تفرقه و جدایی می شود را مردود می داند. دشمنان اسلام در طول تاریخ همواره برای مقابله با مسلمانان و جلوگیری

از پیشرفت آنها از عاملی به عنوان تفرقه افکنی استفاده می کردند. آنان همواره در این عمل با برتر نشان دادن قومی نسبت قوم دیگر یا مذهبی نسبت به مذهب دیگر موجب جنگ و بدبینی بین مسلمانان می شوند. امروزه آنان با ایجاد فرقه هایی مانند بهائیت، وهابیت، صهیونیسم، فرقه شیرازی ها یا همان شیعه انگلیسی و... در حال تفرقه افکنی میان مسلمانان جهان می باشند. فرقه بهائیت در دوران حاکمیت سیاه و فراماسونی قاجار به وجود آمد که تحت سلطه استعمارگران بود. استعمارگران با هدف گسترش و تقویت همه جانبه فرقه بابیه و با تحریفگری، دروغ بافی، به هم آوردن بافته ها و اوهام و تعالیم ساختگی به نام «مذهب جدید» به جنگ و مقابله آشکار با مبانی اولیه دین مبین اسلام رفتند و طرح پروژه استعماری «دسیسه آمیزی» را که جاسوسان زبردست دولت روس - به ویژه «کینیاژ دالگورکی» کارمند سفارت روس - در ایران به اجرا در آوردند. آنها در این طرح، به دنبال علم کردن نایب خاص

«هرگز چنین نیست: «بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ» (بقره ۱۱۲) آن کس که تسلیم خدا و باایمان باشد و به آنچه ایمانش اقتضای می کند عمل کند، به بهشت می رود؛ می خواهد نامش یهودی، مسیحی یا مسلمان باشد. آنچه قرآن و آنچه سنت و عترت همواره بر آن تکیه کرده این است که قرار نیست فقط اسم بماند، بلکه باید مسمی بماند. بنابراین آنچه مولا علی (علیه السلام) به زهرا (سلام الله علیها) فرمود که زهرا جان اگر قرار باشد قدمی در راه دفع ستم از تو بردارم اذان از بین خواهد رفت، نه فقط ظاهر اذان، بلکه از بین رفتن امتی به نام امت اسلام بود. با مطالعه خطبه ۱۱۲ نهج البلاغه این پیام زیبا در سیره امام علی (ع) حاصل می شود که امت اسلامی همواره باید در جهت وحدت و مودت میان مسلمانان گام بردارند. ایشان در این خطبه می فرمایند: «... هیچ کس از من بر اتحاد و همبستگی امت محمد (ص) حریص تر نیست. من در اینکار خواستار پاداش نیکو از جانب خداوند و بازگشت به جایگاه نیکو هستم.» عمل به این فرمایش حضرت علی (ع) را می توان در رفتار امام خمینی (ره) مشاهده نمود. حضرت آیت الله خامنه ای (حفظ...) در خاطرات خود بیان می کنند، امام در برخی سخنرانی های خود معاویه را مورد لعن قرار می دادند و من نیز پس از سفر به استان سیستان و بلوچستان متوجه شده بودم که معاویه در میان عده ای از مردم آن استان عزیز است. پس از آنکه من گزارش سفر خود را به امام دادم و این نکته را بیان نمودم، امام حتی یک بار در سخنرانی های خود علیه معاویه سخنی نگفتند. با بررسی مطالب فوق این نتیجه حاصل می شود که مهمترین علت در بقای اسلام و حکومت اسلامی حفظ وحدت در جامعه اسلامی است توسط رهبران و مردم جامعه است زیرا دشمنان همواره به دنبال تفرقه پراکنی در جامعه اسلامی برای از بین بردن آن می باشند. ■

بیت عصمت و طهارت زنده نگه داشتن اهداف و اصول آنان در جامعه اسلامی است. به نظر شما آیا خود امیرالمومنین (ع) و حضرت زهرا (س) دوست دارند، که ما برای نشان دادن محبت و اخلاص خود به آنها، از وحدت و سرنوشت اسلامی چشم پپوشیم و هر کاری انجام دهیم و هر سخنی بگوییم و وحدتی که امیرالمومنین به خاطر آن نتوانست دست به شمشیر برد و یا حضرت زهرایی (س) که در زمان زندگی اش همه چیز را تحمل می کرد تا مبادا به هم پیوستگی اجتماعی، عملی، سیاسی و وحدت تضامنی و سرنوشت امت اسلامی آسیب ببیند را به خطر بیندازیم؟ لازمی جدایی ناپذیری و مسلمان بودن این است که خود را در سرنوشت با مسلمانان جهان شریک و یکی بدانیم فرقی نمی کند سنی شافعی باشد یا مالکی باشد یا شیعه باشد. یک مسلمان به آن اندازه پیرو اسلام است که زندگی او نمایانگر این به هم پیوستگی با مسلمانان جهان باشد. کسانی که سعی می کنند این به هم پیوستگی را متزلزل کنند، منحرفان از اسلام اند هر چند به سوی کعبه به نماز ایستند. خداوند در قرآن کریم می فرماید: «وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا» (بقره ۱۳۵) گفتند: یهودی یا مسیحی باشید تا هدایت یابید. هر کس یهودی یا مسیحی باشد، او در راه خداست! «وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى» و گفتند: هرگز کسی به بهشت درنیاید، مگر آنکه یهودی یا ترسا باشد. قرآن پاسخ می دهد:



دروغین برای امام زمان (عج) بودند تا از این طریق بتوانند نفوذ مراجع تقلید و فقها را میان مردم بی اثر کنند. یکی از همین افرادی که انتخاب شد «سید علی محمد باب» (شیرازی) بود که در مکتب شیخ «احمد احسانی» آموزش دیده و باعث جلب نظر بسیاری گردید و با ادعاهایی گوناگون مانند مقام مبشر و نایب امام زمان گرفته تا خود امامت و نهایتاً رسالت و الوهیت وارد میدان شد. اما فرقه ای که این روزها عامل اصلی تفرقه در میان شیعه و سنی می باشد و دارای ۱۵ شبکه ماهواره ای و تعداد زیادی کانال تبلیغاتی در فضای مجازی می باشد، فرقه شیرازی است. پس از «اسلام آمریکایی» که امام خمینی (ره) در برابر اسلام ناب محمدی تبیین کردند، رهبر انقلاب و نخبگان کشور از تهدیدی به نام «تشیع انگلیسی» پرده برداشتند. تشیعی که از لندن و با حمایت سرویس اطلاعاتی این کشور حمایت و ترویج می شود تا محصول «تفرقه» را در کشورهای اسلامی برداشت کند. تشیعی که با هزینه های سنگین تبلیغاتی ملکه انگلیس، تابع سیاست «تفرقه بنداز و حکومت کن» دولت بریتانیا است. دولت انگلیس و رهبران این فرقه با وعده اعطای تسهیلات و امکاناتی مانند آپارتمان و دریافتی ماهیانه تلاش می کنند تا با سواستفاده از فقر و نیاز مالی برخی افراد ناآگاه آنها را جذب این فرقه کرده و بر تعداد طرفداران آن بیفزایند. افتتاح حسینیه رسول اعظم (ص) در لندن نیز که توسط کربلایی های مقیم لندن اداره می شود از دیگر کارهای انگلیسی ها برای تبلیغ و حمایت از شیرازی های تفرقه انداز می باشد. امروزه کشور انگلستان به راحتی به افرادی که به همسر پیامبر توهین می کنند تابعیت آن کشور را اهدا می کند. این گروه با عزاداری های خشونت آمیز مانند قمه زنی، راه رفتن بر روی خار، رد شدن اسب هایی از روی بدن، ... و همچنین توهین به مقدسات اهل سنت همواره موجب تفرقه میان شیعه و سنی و همچنین چند دستگی در میان خود شیعیان شده اند. همواره باید به خاطر داشت هدف اصلی از عزاداری بر سیدالشهدا و حضرت زهرا (س) و اهل

بهشتی، مطهری و شریعتی

۷۷

نویسنده: سبحان باقری

مطهری از اولین کسانی است که به قدرت بیان شریعتی پی برد، شاید برای همین هم در یکی از جلسات کانون نشر حقایق در مشهد، شهید مطهری از دکتر و پدرشان برای همکاری در حسینیه ارشاد دعوت کردند.

بماند که عده ای با همین دعوت به همکاری هم، با این استدلال که افرادی که تحصیلاتشان در اروپا بوده و ظاهری غیر اسلامی دارند مصلحت نیست مطرح شوند، با این اقدام استاد مخالف بودند. اما واقعیت این بود که شریعتی نقطه التقای روشنفکری اسلامی و جریان های روشنفکری قبل قرار گرفته بود و به عبارتی او آنتی تز جریان روشنفکری ضد اسلامی بود.

نمای خارجی اسلام در دید طبقات تحصیل کرده و روشنفکر، در روزگاران دهه ۳۰ و ۴۰ یک نمای ضد روشن فکری بود، اسلام در دید مردم، بعد از سالهای چهل دو و چهل و سه، این بود که اسلام مبارز و ضد ظلم است، اما هیچ گاه به ذهن مردم متبادر هم نمی شد که اسلام ما را به پرواز بی نهایتی به سوی کشف کردن و گشودن اندیشه های ناگشوده فکری و مقدس و انسانی سوق می دهد. به عبارتی بیشتر جنبه سلبی اسلام ثابت شده بود تا جنبه ایجابی آن.

در چنین شرایطی، دکتر شریعتی قرص و محکم شروع به دفاع از اسلام کرد. او می خروشید که: مومن مسلمان باید متعصب باشد. این دژ تعصب را از دور و بر ما برچیدند تا ما لخت بشویم تا بتوانند ما را با تیرهای مسموم خودشان هدف قرار بدهند.

« اکنون برادر، در فرار از همه کاخ ها و گنجینه ها و معبد های ضار و ذلت و در طلب آزادی و عدالت، سرم را بر در خانه گلین و مظلوم فاطمه نهاده ام و هزار و چهار صد سال است به تهدید هیچ تیغ و

تطمیع هیچ طلایی و فریب هیچ تسبیحی، سر برنگرفته ام از خانه...»

هم صنفان شریعتی که روشنفکران نام داشتند، با سه خصوصیت ضد ایرانی، ضد اسلامی و ضد مردمی در ایران شروع به کار کرده بودند و با همین روال پیش می رفتند که دکتر با ورود به صحنه ی روشنفکری مذهب، صد و هشتاد درجه خلاف این مسیر را پیمود. یعنی دکتر شریعتی روشنفکری علاقه مند به اسلام، و دارای اندیشه ای مبتنی بر اسلام، به شدت وازده از غرب گرایی و بیگانه گرایی و برون مرز گرایی و وابسته، جوشیده و الهام گرفته از مردم بود. روشنفکران پاپتی نمی توانستند به او بگویند شما آخوندی، شما مرتجع، شما اروپا نرفتی، شما تمدن غرب را مزه مزه نکردی. چرا که شریعتی با آن هوش زکاوت، هم از آن سرچشمه نوشیده بود و یقیناً بیشتر جذب کرده بود. البته تخریب شریعتی را مارکسیست ها به خوبی تقبل کردند. نشان به آن نشان که اولین کتاب در رد شریعتی توسط یک کمونیست مشهدی نوشته شد.

شریعتی را یکبار در میانه ی دهه سی و چهل می بینیم و یکبار در سالهای چهل و



سه به بعد. آیت الله خامنه ای (مدظله العالی) در خاطره ای از دکتر اینگونه نقل می کنند: «در سال سی و شش من خودم با شریعتی آشنا شدم. یک جوانی بود که جلسه ای داشت و برای تعدادی از جوان های از خودش کم سن تر عقاید اسلامی می گفت البته خودش ابهامات زیادی آن وقت در اعتقاداتش بود که از هرکسی که فکر می کرد می تواند برایش حل کند سوال می کرد. همان سال یا سال سی و هفت، رفت خارج، و در خارج کارهای اسلامی اش را تعقیب کرد. و در سال چهل و سه که برگشته بود، لدی الورود، دستگیر شد و زندان رفت. خود من هم بعدا که باز ایشان برگشت مشهد، دیدم بله، در این مدت در جهت اسلامی و خط اسلامی پیش رفته است...»

در بررسی شریعتی، او بی شک قابل تحسین است چون توانست قشر جوان و تحصیل کرده کشور را گرد مذهب جمع آوری کند.

اما کار او خالی از اشتباه نیز نبود. اساساً شریعتی جامعه شناسی بود که در جریانها و اتفاقات پیرامون خودش سیر می کرد و سعی می کرد رابطه ی این اتفاقات و مسائل را با تربیت دوران کودکی و باور خود یعنی اسلام، برقرار کند.

دکتر بهشتی، شریعتی را جست و جوگری در مسیر شدن تعریف می کند. او در زمانی که جوی برعلیه شریعتی در حوزه های علمیه به وجود آمده بود راجع به شریعتی اینگونه سخن گفت که:

دکتر اول به عنوان یک انسان جستجوگر با مسئله برخورد می کند و می خواهد خودش بفهمد؛ بعد می آید نتیجه ای را که می گیرد به مردم عرضه می کند.

دکتر یک قریحه سرشار سازنده و آموزنده است؛ خطا، اشتباه و لغزش در کار او هست - و نمی تواند نباشد. اما هیچ کس حق ندارد به خاطر این اشتباه ها و لغزش ها، ارزش های عالی و سازنده او را نادیده بگیرد - چه رسد به اینکه به او حمله کند.

متأسفانه مسئله ی افراط و تفریط در مورد دکتر شریعتی، از جمله مسائلی بود که

می‌زند. اما در کنار این ضرر زدن‌ها، سودها و جاذبه‌هایی برای عده زیادی از افراد دختر و پسر جوان به سوی اسلام و تشیع داشته و دارد. یا آیت الله خامنه‌ای (مدظله العالی) اینگونه در مورد دکتر شریعتی می‌فرمایند: شریعتی چهره‌ای بود که سالیانی را در خط اسلام و قرآن حرکت کرده و حق بزرگی بر اندیشه روشن بینانه و روشنفکرانه اسلامی دارد.

شهید مطهری در سایه یا پرتو حسن ظنی که جوان روشن بین روشنفکر و نسل تحصیل کرده به اسلام پیدا کرده بود، شناخته شد. در همین زمان شهید مطهری را همکارها و هم‌درس‌ها و شاگردهایش فقط می‌شناختند. به عبارتی طلوع مطهری در آفاقی شد که آن آفاق را از لحاظ جو کلی، کوشش‌های شریعتی به وجود آورده بود. البته بدیهی است که ارج و ارزش فیلسوف و متفکر پرمغزی مثل شهید مطهری در جای خودش واضح است ولی از این نکته هم نباید غفلت کرد. دشمن نیز به خوبی فهمید که به کجا تکیه کند. او به خوبی دوجبهه را به جان هم انداخت. کسانی را به بهانه اشتباهات شریعتی برانگیخت به طوری که گفتند او معتقد به خدا و پیامبر نیست. و متقابلاً کسانی را واداشت تا بگویند بفرمایید این هم اسلام. روحانیت یعنی این. تبلیغ اسلامی حوزه علمیه یعنی اندیشه‌ها و آرمان‌ها و این سوز و گداز را بی دینی می‌نامد.

جالب این که این دسته‌ی سوم، از دو طرف ضربه خوردند و به عنوان روشن فکر زده و یا مرتجع به جامعه معرفی می‌شدند و ساواک با این نقشه به خوبی توانسته بود افراد مزاحم خود را درگیر کند. این نظرات و به جان هم انداختن شریعتی و مطهری هنوز هم ادامه دارد تا جایی که نگارنده در یکی از روزنامه‌های معروف کشور در همین سال ۹۸ این متن را دیده که نوشته بود: «همانگونه که ابن سینا با ماترک حسن صباح می‌جنگید، مطهری نیز با شریعتی در ستیز بود...» خود دکتر به اذعان همه نزدیکان او، فردی بود معتقد به اینکه اشتباهاتی در نوشته



که در دهه‌های اخیر درباره زمینه‌های گوناگون اسلامی و شیعی نوشته شده و سخنرانی‌هایی که در این زمینه ایراد شده می‌شناخته است. (ب) با سؤالات و نیازهای نسل جوان، بخصوص جوان تحصیل کرده زمان خود، آشنایی فراوان داشته است. (ج) پاسخ بسیاری از این سؤال‌ها و نیازها را در آنچه در کتاب‌ها و سخنرانی‌ها خوانده و شنیده نیافته است. (د) به علوم اجتماعی معاصر برای یافتن پاسخ به این سؤال‌ها و نیازها رو آورده. (ه) پاسخ این سؤال‌ها و نیازها را در آنها هم نیافته. (و) با پیوند ریشه‌داری که در دل و احساسش با اسلام و چهره‌های برجسته اسلامی، بخصوص پیامبران و ائمه - سلام الله علیهم اجمعین - و قهرمانانی که شیعه نخستین را تشکیل می‌دادند، داشته، بار دیگر به بازشناسی اسلام پرداخته است. (ز) آنچه را یافته، نوشته، گفته و عرضه کرده، تا با خود به گور نبرد؛ بی آنکه راه نقد - حتی نقد اساسی - آنها را بسته و کار بازشناسی اسلام را تمام شده بداند. بنده دکتر شریعتی را در این چهره می‌بینم. و اضافه می‌کنم که در این بازشناسی خامی‌های فراوان دارد و کار تحقیقی مستندش از کار قریحه‌ای و ذوقی‌اش بسیار کمتر است. من می‌دانم که او در این برداشت‌های سلیقه‌ای و ذوقی که می‌تواند با خطاها و اشتباهات و انحرافات همراه باشد، ضررها هم زده - و یا

دشمن، به خوبی توانسته بود با تمسک به آن، تا مدتی قابل توجهی فضای کشور را به آن مسئله درگیر کند. به طور کلی فضای جامعه ما نسبت به دکتر به دو قسمت تقسیم شده بود (۱) اینکه شریعتی، محقق جامع شرایط و واجد حد نصاب همه شرایط لازم برای یک اسلام شناس محقق و صاحب نظر مجتهد که صلاحیت‌های علمی مؤثر را آنچنان که در حوزه‌ها معمول است به دست آورده و علاوه بر آن صلاحیت‌ها، صلاحیت‌های لازم دیگر را نیز که محققان حوزه‌های فعلی معمولاً در حد نصاب از آن برخوردار نیستند کسب کرده و بر آنها افزوده و در نتیجه به نوآوری‌های محققانه‌ای توفیق یافته که از اسلام، شناختی نو و زنده و پاسخ گو به نیازهای عصر در عین حال تحقیقی و مستند به دست آورد. (۲) و در مقابل بودند کسانی که می‌گفتند: شریعتی، نویسنده‌ای است مغرض و فاسد (فاسدالعقیده و فاسدالعمل) و مفسد، که می‌خواسته اسلام و تشیع را لجن مال کند. در این بین، دسته‌ی سومی هم همچون شهید آیت الله بهشتی و آیت الله خامنه‌ای (مدظله العالی)، بودند که در میان این دو قشر ایستادند و مقاومت کردند و سعی کردند تا واقعیات را بیان کنند. شهید بهشتی نظر خود را در باره دکتر اینگونه بیان می‌دارد که: الف) شریعتی کاوشگر و جستجوگری است بی آرام که اسلام را در حد کتاب‌هایی

ها و صحبت هایش موجود است و مهم تر اینکه در اصلاح آن سعی و دغدغه جدی داشت.

دکتر در کتاب حسین وارث آدم می نویسد: «خود من هم وقتی چیزی نقل میکنم، به معنای این نیست که لااقل برای خودم یک قطع و یقینی است. این یک نظر است. یعنی تا وقتی زنده باشم و تفکر بیشتر کنم، احتمال این هست که این نظر تغییر پیدا کند. از اصل عوض بشود، یا اینکه بهترش بکنم یا اینکه عمق بیشتری به آن بدهم.» (حسین وارث آدم / فصل فلسفه تاریخ در اسلام)

خصوصیت مهم دیگری در دکتر وجود داشت که صحبت های آیت الله خامنه ای (مدظله العالی) این خصوصیت را به خوبی شرح داده است:

جوان طلبه ای در مدرسه ی فیضیه قم و یا ظاهرا در صحن آمد پیش من گفت: (من) از قم با شوق و علاقه وافر برای شرکت در کلاس اسلام شناسی حسینییه ارشاد، هر هفته به تهران می روم و این هفته هم رفته بودم و شریعتی را استاد خودم می دانم. اما رفتم آنجا و ضمن بیانات دکتر جمله ای گفته شد راجع به روحانیون، من احساس ناراحتی و شرم کردم. اهانت بود. و گله کرد

چرا این استادی که ما به او علاقه داریم گاهی در حرف ها، تعبیرات نیش داری به کار می برند.

من عین مطلب را برای مرحوم دکتر گفتم. از خصوصیات دکتر شریعتی، حق پذیری بود. برخلاف آنچه گفته اند و نوشته اند، حرف را گوش می کرد و اگر درست می یافت، می پذیرفت...

دکتر از این گله برادرانه ناراحت شد و گفت جبران خواهم کرد. چند سخنرانی پرشور درباره حوزه های علمیه و طلاب گوشه ای از این جبران بود.^۱

کمتر کسی است که در این سالها به شدت و با تکیه ای که من دارم از روحانیت به عنوان تنها پایگاه فکری و معنوی ما که در برابر هجوم استعمار فرهنگی غرب مصون و مستقل مانده و تنها جایی است که چهره های علی واری اگر باشد، باز در میان همین ها هست، دفاع کرده باشد و آنهم به تکرار و با استدلال. (نامه ها)

دکتر به اشکالاتی که در بحث هایش بود واقف بود و از همکاران و دوستانی

۱ و اما اینکه من با روحانیت مخالفم، تهمتی است که همان اندازه بی پایه است که پیش از این شایع کرده بودند که با تشیع مخالفم... در همین حوزه علمیه ما، اکنون دانشمندان و متفکران و آزاداندیشانی هستند که سرمایه امید و الهام بخش ایمان مایند و در برابر دانشگاه ما، موجب حیثیت علمی و فرهنگی ما (مجموعه آثار ۲۳ / گفتگوی تنهایی)



که فکر می کرد توانایی اصلاح را دارند، تقاضا داشت که این اصلاح در متون او انجام دهند؛ شهید بهشتی در این زمینه خاطره ای جالب دارد که:

«به دکتر گفتم برادر عزیز، می بینی چقدر سازنده و پراثری؛ دریغمان می آید که میدان این سازندگی با این هیاهوها و جریان ها محدود بشود؛ فکری باید کردن. گفت موضوع چیست؟ گفتم مسئله این است که در بعضی از سخنرانی ها و نوشته ها چیزهایی هست که به هیچ عنوان قابل دفاع و توجیه نیست؛ مخالفان همین ها را دست می گیرند و می تازند؛ حالا ما در شرایطی هستیم که اگر بشود زمینه این دست گرفتن و تاختن را از بین ببریم خیلی بهتر است.

گله کرد. گفت گله من از شماهاست. گفتم خوب، گله کن! گفت من علاقه مندم این سخنرانی ها و بحث ها در همفکری که شما می توانید بکنید پخته تر بشود، بگیرید، بخوانید؛ اگر به نظرتان می آید که باید در جایی تجدیدنظر کرد تجدیدنظر شود و بعد گفته شود. گفتم حتی در سخنرانی هایی که هنوز ایراد نشده؟ گفت بله، حتی در آنها. من این کمال انصاف و تواضع و فروتنی را که شأن يك انسان کنجکاو است، با صداقت تمام، آن روز در دکتر یافتم.»

شهید مطهری نیز در نامه ای که خدمت امام (ره) نوشتند به این موضوع اشاره دارند: «خوب است اطلاع داشته باشید که در ماه های آخر عمر شریعتی بنده مکرر به وسیله اشخاص مختلف، به او پیغام دادم که در نوشته های تو مطالبی هست بر ضد اسلام و لازم است اصلاح شود. من حاضرم در جمع عده ای صاحب نظر یا تنها هرطور خودت مایل باشی، به تو ثابت کنم، اگر ثابت شد خودت آنها را ولو به نام خودت نه به نام من اصلاح کن...»

آخرین شخصی که از طرف او نزد من آمد اظهار داشت: او حاضر است اختیار بدهد به آقای محمدتقی جعفری و آقای محمدرضا حکیمی که از آثارش انتقاد کنند و در نهایت امر تو صحنه بگذاری. من گفتم بسیار خوب ولی به شرط اینکه کتبی بنویسد. مقارن با حرکتش به خارج اطلاع



پیدا کردم که تنها به آقای حکیمی نوشته، شما مجازی نوشته های مرا نقد کنی... و البته من این جهت را تحسین کردم. روی این حساب، می بایست از نشر آثارش قبل از اصلاح و تجدیدنظر، لااقل به وسیله آقای حکیمی که کتبا به او اجازه داده، جلوگیری شود...»

نامه های رد و بدل شده میان شهید مطهری و حسینیه ارشاد، شهید مطهری و امام (ره) و... این طرح را به ذهن می آورد که شهید مطهری با استفاده از آرای دکتر در جامعه موافق هستند و آن را مفید می دانند منتها به شرط این که یک اسلام شناس ماهر نیز در اصلاح این اندیشه ها نقش ایفا کند. در نامه ای از ایشان به حسینیه ارشاد می خوانیم:

«من با استفاده از این طبقه موافق مشروطم. در گذشته موسسه حسینیه ارشاد با پیشنهاد و موافقت اینجانب از وجود این طبقه استفاده کرده است. این طبقه می تواند حلقه ارتباط فرهنگ غربی و فرهنگ اسلامی واقع شوند ولی مشروط به اینکه برنامه هایی که به وسیله ای این طبقه اجرا می شود، تحت نظارت و کنترل دقیق افرادی باشد که در فرهنگ اسلامی پرورش یافته اند. و در علوم اسلامی نظیر تفسیر و فقه و اصول و کلام و فلسفه و ادبیات تخصص یافته اند و اگر این نظارت به صورت دقیق و جدی صورت نگیرد، زیان اینگونه افراد از سودش بسی بیشتر است...»

دکتر نویسنده کتاب الحیاه را مامور به اصلاح اندیشه ها و آرایه از خود کرد که احساس می شد با اسلام ناب سر سازگاری دارد... اما سوالی که به ذهن می رسد این است که چرا آقای حکیمی هیچ اصلاحیه ای بر این نوشته ها منتشر نکردند؟

جواب را در برنامه ی شوکران، پرویز خرسند، شاگرد دکتر در جواب این پرسش مجری، اینگونه داد که حکیمی، هیچ قسمتی از صحبت های دکتر را که نیاز به اصلاح داشته باشد نیافت! و در بزرگداشت ایشان نیز طی پیامی این را اعلام عمومی کرد!

اما سوال می ماند که پس چگونه این

اشکالاتی

که خود

دکتر و نزدیکان

در جه یک او به آن

اذعان داشتند خود بخود

حل شده اند؟ آیا این مسائل با مرور

زمان با اسلام تطبیق خود بخودی داشته اند؟

در پایان باید اشاره کرد که در بررسی

شخصیت دکتر شریعتی، نباید دچار افراط

و تفریط شد. شریعتی جامعه شناسی بود

علاقه مند به اسلام، که آراءش به خوبی

جامعه را به قیام و فریاد های ابوذرگونه

تشویق می کند اما نکته اینجاست که

تزی برای اداره جامعه اسلامی، که تنها

با شناخت کامل اسلام به دست می آید

ندارد. و برای یافتن راه حل شیوه اداره،

پاسخ را باید در اندیشه های شهید مطهری

جست و جو کرد. ■

استکبار ستیزی به شیوهی شهید بهشتی

۷۷

یادداشت مہمان

نویسنده: خانم زهرا صالحی
عضو هیئت تحریریه نشریه میدان انقلاب
بسیج دانشجویی دانشگاه صنعتی شریف

اگر شما با دشمنان انقلابتان در آن سوی مرزها ننگید،
دشمن مرزهای شما را همواره کوچکتر و محدودتر می‌کند.

لزوم صدور انقلاب اسلامی

به باور شهید بهشتی، اسلام برای مسلمانان مرز نمی‌شناسد، در خصلت انقلاب اسلامی جهانی بودن نهفته است یعنی اگر در یک شهر، در یک قلعه، در یک روستا، یک انقلاب اسلامی پیروز بشود از همان جا می‌گوید من باید به همه جای دنیا بروم. آیا این به این معنی است که انقلاب اسلامی سلطه‌طلب است؟ و می‌خواهد برای انقلاب کنندگان امپراتوری و قدرت به وجود بیاورد؟ هرگز. انقلاب اسلامی به این معنی گرایش جهانی ندارد، انسان مسلمان از آن لحظه‌ای که به اسلام ایمان می‌آورد، برایش اسلام، دین آزاد کردن خود و دیگران است. اسلام دینی نیست که بگوید من مسلمان هستم و خودم را می‌خواهم آزاد کنم و در پی سعادت خودم هستم. اسلام دین خودمحوری، خودبینی، خودطلبی، خودخواهی و خودجویی نیست. اسلام دین خداجویی است. تعلیم دین اسلام به مسلمانان این گونه آموزش می‌دهد که بگویند آرمان ما سعادت جهانیان است. هدف ما رفاه، سلامت، خوشبختی، آزادی، عدل، صفا، دوستی، معنویت و کمال همه‌ی انسان‌ها است. این است که در قانون اساسی نوشته شده است: جمهوری اسلامی ایران به سعادت همه‌ی انسان‌ها می‌اندیشد. انقلاب اسلامی ایران می‌تواند بگوید در مرزهای خودمان به مردم خودمان خدمت می‌کنیم و به آن سوی مرزها کاری نداریم، نه! البته که نمی‌شود. بنابراین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر مبنای منزوی شدن و در لاک خود فرو رفتن نمی‌تواند باشد. سیاست ما باید به

ایران اسلامی مسیری را در تاریخ پیموده، که گاه در اوج عزت و گاه در بند ذلت بوده است و همواره عده‌ای در این مسیر، به دنبال مبارزه با افرادی بودند که باعث شدند، به دست و پای ملت خدا جو و حق‌گرای ایران اسلامی غل و زنجیر بسته شود و در این راه به اسطوره‌هایی بی‌بدیل تبدیل شدند. البته در این مسیر همیشه مورد هجوم تیر و تازیانه‌های دشمنان داخلی و خارجی قرار گرفته‌اند، اما هیچ‌یک از این‌ها باعث نشد که زنان و مردان قهرمان ایرانی در مقابل دشمنان سر تسلیم فرود بیاورند و تا پای جان و آخرین قطره‌های خونشان، برای آزادی و عدم وابستگی ایران اسلامی تلاش کردند و از هدف والای خود، دست برنداشتند. از لذت‌بخش‌ترین ورق‌های دفتر تاریخ معاصر ایران اسلامی، آنجایی است، که سال‌ها پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام و شهادت اهل بیت عصمت و طهارت و غیاب منجی عالم بشریت، بزرگ‌مردی در این میان برخاست و آنچه از آموزه‌های اسلام ناب محمدی را که به فراموشی سپرده شده بود، برای امت اسلامی احیا کرده و عزت را به ایران اسلامی اهدا کرد. او شاگردهای بسیاری تربیت کرد که در این میان می‌خواهیم با نحوه‌ی استکبارستیزی یکی از سرآمدها و در عین حال یکی از مظلوم‌ترین آنها یعنی شهید محمد حسین بهشتی بپردازیم. کسی که به گفته‌ی مقام معظم رهبری، سیدالشهدای انقلاب اسلامی بوده و به گفته‌ی امام خمینی، مظلوم زیست و مظلوم مرد و خار در چشم دشمنان بود.

گونه‌ای باشد که بدانیم آن سوی مرزها چه باید کرد و با مردم آن سوی مرزها چگونه روابطی را باید داشت. صرف نظر از هویت، خصلت و طبیعت اسلامی انقلاب، اصولاً هر انقلابی که تنها به درون مرزهایش پرداخته و توجهی به خارج از حدود خود نداشته باشد، دشمن آسوده‌اش نمی‌گذارد. شما اگر به همه‌ی مقدسات اعم از قرآن، تورات، انجیل و غیره هم سوگند یاد کنید که ما فقط می‌خواهیم به کار خودمان مشغول باشیم، این جهان‌خواران پرطمع در ظاهر می‌گویند قبول کردیم ولی از صدها مجرای نامرئی می‌آیند تا شما را در درون مرزهایتان درهم بکوبند. این یک اصل است در مبارزه که باید به آن توجه کنید. اگر شما با دشمنان انقلابتان در آن سوی مرزها ننگید، دشمن مرزهای شما را همواره کوچکتر و محدودتر می‌کند. به همین سبب انقلابیون ایران این دو کار را با هم انجام می‌دهند:

۱. بر حسب مسئولیت جهانی می‌کوشد تا انسان‌های به بند کشیده شده‌ی آن سوی مرزهای ایران را به حرکت درآورند و به آنها کمک کنند تا حکومت‌ها و ارتش‌های اشغالگر بیگانه‌ای را که بر سرزمین‌هایشان مسلط شده‌اند، از پای درآورند و سرزمین‌ها و ملت‌ها و جامعه‌شان را آزاد کنند.

۲. با تمام قوا در مرزهایشان حضور دارند تا اگر دشمن به هر صورت، قصد نفوذ در سرزمینشان را کرد، آنها را همان جا نابود کنند. بنابراین نمی‌توان تنها به فکر مسلمانان ایران بود و مسلمان‌های دیگر کشورهای اسلامی مانند عراق، افغانستان، مصر، اندونزی و... را فراموش کرد و به فکر

می‌رسید که او سعی داشت به ما بفهماند که بهبود روابط بیشتر به نفع آمریکا بوده تا به نفع ایران. ایران انقلابی از حمایت و تفاهم آمریکا استقبال خواهد نمود ولی به هیچ وجه به آمریکا وابسته نخواهد بود.»

بروس لینگن در ادامه‌ی سند فوق درباره‌ی ملاقات با شهید بهشتی می‌نویسد: که ما گفتیم اقدام برای کودتا (در ایران) بسیار محتمل است، او (بهشتی) گفت که اگر چنین امری پیش آید، آمریکا مسئول شناخته خواهد شد، چون آمریکا دارای نقش گسترده‌ای در رابطه با ارتش ایران بوده است. بهشتی در رابطه با این موضوع به گونه‌ای صحبت نکرد که نشان دهد تصور می‌کند تلاش برای انجام يك کودتا موفق خواهد بود؛ بلکه می‌گفت چنین اقدامی به هیچ‌وجه موفق نخواهد شد و هرگونه اقدام مشابه، مشکلات جدی برای آمریکا در ایران ایجاد خواهد کرد. بروس لینگن در سند فوق به نقل از شهید بهشتی آورده است: «بهشتی بر لزوم اینکه آمریکا حسن نیت خود را همراه حرف در عمل نیز نشان دهد تأکید نمود؛ اظهار حسن نیت تنها کفایت نمی‌کند. او (بهشتی) سه زمینه‌ی اصلی مشکلات را برشمرد: اول مسئله شاه بود؛ او (شاه) پنجاه سال تباهی را بر ملت ایران تحمیل نموده و هم‌اکنون احساسات عمومی علیه او خیلی شدید می‌باشد. لذا ایران نمی‌تواند تحمل کند که آمریکا و یا هر کشور دیگری از او حمایت کند. (نظرات بهشتی، در این مورد مانند بقیه موارد گفت‌وگو صریح، کنترل شده و عاری از احساسات بودند.) انتقاد دوم در زمینه‌ی قراردادهای تجاری بود. نظر او بر این دلالت داشت که با توجه به انقلاب، برخورد با مسائل تجاری نباید فقط در جنبه‌های عادی تجاری محدود شود، بلکه دیدگاه سیاسی نیز باید در نظر گرفته شود. او شنیده بود که مقدار زیادی از وجوه ایران در آمریکا توسط دادگاه‌ها مسدود شده‌اند. ضرورت دارد که دولت آمریکا با کمک برای حل این مشکلات، حمایت خود را از ایران نشان دهد. نگرانی سوم او در زمینه‌ی قطعات یدکی نظامی و تجاری بود. واضح بود که او اطلاعات کمی در مورد جزئیات این قضیه دارد، ولی می‌دانست که قطعات

ملت را در این خط، بسیج و متشکل می‌کند، عصبانی است.

ولی به آمریکا بگویید عصبانی باش و از عصبانیت خود بمیر. ملت ما همین است که می‌بینی و می‌شناسی و به آنها باید گفت که هنوز این ملت، ابعاد فراوانی ناشناخته دارد که خبر نداری.»

در دیدار سفیر وقت انگلیس که گفته بود آمریکا دخالت نظامی خواهد کرد، شهید بهشتی می‌گوید: «ما از خیلی وقت پیش برای دخالت نظامی آمریکا آماده‌ایم. خلاف انتظار ما نیست، ولی هر سرباز آمریکایی که به داخل مرزهای ایران بیاید، میان مردم ما یک جا بیشتر برایش نیست و آن هم گور زیر خاک است؛ البته حالا فرمان خدا یک جای دیگر برایشان پیش‌بینی کرده بود و آن ذغال گردیدن و سوخته شدن بود.»

بروس لینگن کاردار وقت سفارت آمریکا در تهران و از مقامات ملاقات کننده با شهید بهشتی و تنظیم کننده‌ی سند محرمانه این دیدار، در این باره می‌نویسد: «بهشتی، شخصیت مؤثر و گیرایی می‌باشد. مطمئناً در ظاهر و اگر بتوان بر اساس این گفت‌وگو قضاوت کرد، از لحاظ فکری و عقلی هم مؤثر و گیرا است. او با اعتماد به نفس فوق‌العاده و به طور آرام و شمرده و انگلیسی خوب، صحبت می‌کند. رفتار او در تمام مدت آرام و غیراحساسی بود. به نظر

آنها نبود.

شهید بهشتی چند روز پس از خنثی شدن کودتای نقاب - معروف به نوژه - در جمع ارتشیان آذرشهر آذربایجان شرقی، ضمن تأکید بر نقش آمریکا در این کودتا و عصبانیت آنها از نهادهای انقلابی می‌فرماید: «ما از روز اول می‌دانستیم که انقلاب ما به یک چنین پشتوانه‌ی متشکل، مسلح و با ایمان نیاز دارد. به همین دلیل در اسناد به دست آمده از لانه‌ی جاسوسی، آنقدر که آمریکا از دست این سپاه عصبانی است، کمتر از دست نهاد دیگری عصبانی است. وقتی چشمان ما، چشم و گوش ملت ما مراقب کشف توطئه هاست؛ وقتی نیروی پرتوان و فداکار سپاه آماده‌ی درهم کوبیدن توطئه‌هاست و ارتشیان و نیروی انتظامی مراقب خیلی چیزها هستند و آماده‌ی درهم کوبیدن این نقشه‌های شوم هستند؛ البته آمریکا عصبانی است، البته آمریکا ناراحت است. آمریکا از دست این نهادها عصبانی است. از دست آن چهره‌ها و شخصیت‌هایی که خط ضدامپریالیسم را خط اصلی این انقلاب در بُعد خارجی اش ترسیم کرده‌اند، عصبانی است. از آنها که می‌گویند در این مقطع از زمان، دشمن اصلی ما آمریکاست، عصبانی است. از روزنامه‌هایی که در این خط مردم را آگاه می‌کنند، عصبانی است. از تشکیلات سیاسی که





یدکی به مقدار و سرعت لازم توسط آمریکا فراهم نمی‌شود.»

در نهایت بروس لینگن می‌نویسد که شهید بهشتی گفته است: «اظهار حمایت دولت آمریکا از انقلاب کفایت نمی‌کند. به جای حرف، عمل لازم است. او گفت که انقلاب پشتوانه لازم را در اکثریت مردم ایران دارد و اگر لازم باشد می‌تواند طبقه متوسط و اقلیت متخصصین را نادیده بگیرد. بهشتی اعتماد به نفس فوق العاده‌ای از خود بروز می‌دهد، خصومت ظاهری نشان نمی‌دهد، ولی در امر بهبود روابط آمریکا و ایران، او بار اصلی را به دوش آمریکا می‌گذارد.»

اما آنچه از انقلاب اسلامی و این اسطوره‌ها به یادگار مانده است، بازگشت عزت نفس ملی، اقتدار و استقلال بود. ایجاد خودباوری در بین جوانان که تا به امروز باعث شده ایران و جوان ایرانی در عرصه‌ی علم و دانش در میان صاحب نظران جهان قرار بگیرند. حال خواسته‌ی ما این است که مسئولین جمهوری اسلامی باید قدر دان این یادگاری‌ها و دستاوردها باشند و نیز خود را حافظ آن بدانند و ادامه‌دهنده‌ی راه آنان باشند و منافع ملی برایشان اولویت داشته باشد و بدانند سرمشق مذاکرات ایستادگی و دفاع از حقوق ملت و نیز گذاشتن بار اصلی به دوش کشورهای مذاکره کننده است نه لبخند و تحمیل خواسته‌های نامشروع کشورهای بیگانه بر سرمایه‌های ملی ایران.

چرا که آنها بارها و بارها خنجرهایشان را بر پیکر نحیف و جوان ایران اسلامی وارد کرده‌اند. از آنجا که هشت سال نبرد نابرابر به این ملت تحمیل کرده‌اند و از آنجا که ایران را بارها به سوگ فرزندان صالحش چون بهشتی نشانده‌اند. از این رو طبق گفته‌ی امام امت به آنها بی‌اعتمادیم و نیز فراموش نمی‌کنیم نبرد ما با آمریکا، نبرد حق علیه باطل است و اگر باطل دستی به سوی حق دراز کند، طبق فرموده‌ی قرآن، در پشت پرده، زمانی که با یکدیگر خلوت نمایند، از شدت خشمی که بر شما دارند، سر انگشتان خود را می‌گزند و آنان از خوشحالی‌ها (پیشرفت‌ها)ی مسلمانان ناراحت می‌شوند. پس انتظار می‌رود فریب لبخند و حرف‌های در ظاهر آراسته و منطقی ولی در باطل پوچ و تهی آنها را نخوریم و در آخر به سخنرانی امام خمینی در فراق یکی از اصلی‌ترین ارکان نظام اسلامی اشاره می‌کنیم که به دست شقی‌ترین افراد؛ کسانی که از ایرانی بودن تنها فارسی حرف زدن را به ارث برده‌اند، کسانی که جنایات وحشیانه‌شان همچنان در اذهان همه‌ی ملت ایران، زنده است؛ تروریستانی که آمریکا و متحدانش با حمایت از آنها باعث و بانی جنایت وحشیانه و غیر انسانی به مردم مظلوم ایران شدند و کسانی که از انسانیت فقط کالبدی به شکل انسان دارند و جوامع و سازمان‌های حقوق بشری که در مقابلشان سکوت کردند!، به شهادت رسید. آری ملت ایران، هرگز این جنایات را فراموش نمی‌کند و داغ فرزندان از دست رفته همچنان بر قلبش سنگینی می‌کند: «شما تا توانسته‌اید به فرزندان اسلام چون شهید بهشتی و شهدای عزیز مجلس و کابینه با حربه‌ی ناسزا و تهمت‌های ناجوانمردانه حمله کردید که آنها را از ملت جدا کنید و اکنون که آن حربه از کار افتاد و کوس رسوایی همه‌تان بر سر بازارها زده شد، در سوراخ‌ها خزیده و دست به جنایاتی ابلهانه زده‌اید که به خیال خام خود ملت شهیدپرور و فداکار را با این اعمال وحشیانه بترسانید و نمی‌دانید که در قاموس شهادت، واژه‌ی وحشت نیست. اکنون اسلام به این شهیدان و شهیدپروران

افتخار می‌کند و با سرافرازی همه‌ی مردم را دعوت به پایداری می‌نماید و ما مصمم هستیم که روزی رخس بینیم و این جان که از اوست تسلیم وی کنیم. دشمنان خلق گروهی را شهید نمودند که برای مشورت در مصالح کشور گرد هم آمده بودند. ملت عزیز، این کوردلان مدعی مجاهدت برای خلق، گروهی را از خلق گرفتند که از خدمتگزاران فعال و صدیق خلق بودند. گیرم که شما با شهید بهشتی که مظلوم زیست و مظلوم مُرد و خار در چشم دشمنان اسلام و خصوص شما بود، دشمنی سرسختانه داشتید، با بیش از هفتاد نفر بی‌گناه که بسیاری‌شان از بهترین خدمتگزاران خلق و مخالف سرسخت با دشمنان کشور و ملت بودند، چه دشمنی داشتید؟ جز آنکه شما با اسم خلق از دشمنان خلق و راه‌صاف‌کنان چپاول گران شرق و غرب می‌باشید؟ ■

اگر برای خداست، بگذار گمنام بمانم...

۷۷

نویسنده: سبحان باقری

فریبکار می خواند. شیخ محمود حلبی، فلسفه را زیان آورترین مطالب دانسته و آن را دشمن بزرگ معارف الهی خوانده است. در درس های حلبی، مواردی از بدگویی و دشنام گویی خطاب به فلاسفه و عرفا دیده می شود. مجتبی قزوینی نیز طریق قرآن و سنت را مخالف طریق فلسفه می داند. با این حال متأخران مکتب تفکیک، مانند سید جعفر سیدان و محمدرضا حکیمی، موضوعی دیگر دارند و فلسفه را به کلی نفی نمی کنند و مکتب تفکیک را تنها جدایی میان روش های دینی و روش فلسفی می دانند. بر اساس سنت فکری علامه، فیلسوفان و عارفان مسلمان به اندازه فقیهان قدر می دیدند. به عبارتی به ابن عربی و ابن سینا به اندازه بابویه بها داده می شد و حکمت و معرفت در کنار شریعت مهم دانسته می شد. از همین طرز تفکر، نظریه حکومت اسلامی در زمان غیبت طرح شد. مطهری در چهره ی تفکیک، انحطاطی را می دید که در نهایت به نفی تفکر منتهی می شد. مطهری در شرایطی از خواجه

آیت الله مطهری و ... درس فلسفه علامه طباطبایی به بیرون از شهر قم منتقل شود و کار به جایی رسید که شهید مطهری که از مشهد به قم پناه آورده بود، با همه ی علاقه ای که به آیت الله بروجردی داشت، به تهران هجرت کند تا بتواند، خط احیای حکمت اسلامی را تداوم بخشد. شهید مطهری به عنوان یک معلم فلسفه اسلامی، توانست در سایه علامه طباطبایی از مروجان رونق دوباره ی تفکر عقلی در اسلام شده و در نهضت آیت الله خمینی، توانست، سنت ملاصدرای شیرازی برای تجمیع فلسفه اسلامی، عرفان اسلامی و فقه اسلامی را احیا کند.^۱ نظریه پردازان مکتب تفکیک در مواجهه با فلسفه، دارای موضعی یکسان تلقی نشده اند؛ چرا که متقدمان مکتب تفکیک مانند میرزا مهدی اصفهانی و محمود حلبی، به ضدیت با فلسفه شناخته می شوند؛ چنانکه میرزا مهدی اصفهانی، فلاسفه را ویرانگران دین شمرده و همه گزاره های فلسفی را در تضاد با تعالیم الهی می داند و قیاس ابلیس در تمرد از امر الهی را برهان فلسفی می شمرد و همه ی قضایای حقیقیه و خارجی را باطل می داند و مدرسین فلسفه را

شهید مطهری با وجود آنکه از خراسان، برخاسته بود و ظاهراً باید، تحت تاثیر مکتب تفکیک و مدرسه معارف و آموزه های میرزا مهدی اصفهانی در حوزه علمیه مشهد به ضد فلسفه تبدیل می شد، به حوزه علمیه قم مهاجرت کرد و تحت نفوذ مکتب اصولی قم با اهمیت فلسفه و حکمت اسلامی در کنار فقه و اصول فقه آشنا شد.

مرتضی مطهری با کشف علامه سید محمد حسین طباطبایی به سنت عمیق فلسفه اسلامی متصل شد که از زمان ملاصدرای شیرازی و انحطاط صفویه را کد مانده بود و جز درخشش های کوتاه مانند ملاهادی سبزواری، نهضتی نساخته بود.

حوزه علمیه نجف تحت تاثیر حوزه علمیه مشهد، با فلسفه میانه ای نداشت و حوزه علمیه اصفهان گرچه تک ستاره هایی مانند میرزا جهانگیر خان قشقایی و حاج آقا رحیم ارباب داشت اما از سقوط صفویه، این مدرسه مدافع تفکر عقلی در حوزه شیعه، رو به افول رفته بود و قدرتی در برابر حوزه نجف و متحد مشهدی آن نداشت.

اقتدار حوزه علمیه مشهد چنان بود که مجتهدی همچون سید جلال الدین آشتیانی مجبور به هجرت از آن شد و حتی احیای حوزه علمیه قم به دست آیت الله شیخ حائری یزدی هم نتوانست از نفوذ مشهد و نجف بکاهد و حتی زمانی که آیت الله بروجردی به عنوان مرجع عام شیعه در قم بر کرسی مرجعیت نشست و حوزه نجف را تحت تاثیر قرار داد، مشهد همچنان قدرتمند بود چنان که وقتی آیت الله منتظری از آیت الله بروجردی، علت تعطیلی فلسفه در حوزه قم را پرسید، آن مرجع عالیقدر به فشار های مشهد اشاره کرد؛ همین فشارها باعث شد که به توصیه آیت الله بروجردی و وساطت های



^۱ مکتب تفکیک، مکتب جداسازی سه روش معرفتی، یعنی قرآن، فلسفه و عرفان است. اصطلاح مکتب تفکیک را نخستین بار محمدرضا حکیمی در مجله کیهان فرهنگی برای مکتب معارفی خراسان پیشنهاد کرد و پس از آن این اصطلاح رواج یافت. محمدرضا حکیمی، در مقاله عقل خودبنیاد دینی، اصول و محورهای کلی مکتب تفکیک را اینگونه می شمرد:

- جدایی فلسفه، عرفان و دین
- برتری و اصالت شناخت دینی
- استناد شناخت دینی به قرآن و حدیث
- اتکا به ظاهر آیات و روایات
- رد هرگونه تأویل
- پرهیز از فهم فلسفی یا عرفانی دین
- خودکفایی معرفتی دین
- تفکیک در تفسیر دین نسبت به فلسفه و عرفان
- اتکای عقل به وحی
- تقدم دین در اختلاف میان دین و عقل.

۱۳۶۰، درگذشت علامه سید محمد حسین طباطبایی

علامه طباطبایی

مرضوان الله علیه

احیاگر فلسفه در حوزه علمیه



” مرحوم علامه‌ی طباطبایی (رضوان الله علیه) در حد تقلید می‌رسید. اما ایشان آمد مشغول فلسفه گردید و رک فلسفه نبود، آن را احیا کرد؛ شاگردانی تربیت نمود، معارف فلسفه

جست و جو می‌شود نه در فقر. او به خوبی می‌دید که تفسیر مارکسیستی از انقلاب، آن را لاجرم به بیراهه می‌برد. چرا که در چنین تفسیری، حکومت از آن پرولتاریا خواهد شد و پرولتاریا کسی است که بیشتر متظاهر به فقر است! مطهری خود نیز متظاهر به فقر نبود، از اتومبیل مناسبی برای رفت و آمد استفاده می‌کرد و در شمال شهر منزل گزید. این

به امر ناب و خالص، تفسیر به رای پیشه ساخت و مطلق گرایی را باب کرد. این هردو مکتب در تفکر شیعه مهمان یک گرایش افراطی در مدرسه خراسان بود. که میراث خود را از باطنین سنتی به باطنیون مدرن، انتقال داده بودند در مکتب مطهری، محرومیت یک ارزش نیست. که در آن محرومان فقط رهبران تاریخ باشند. و فضیلت در عقل و تقوا

نصیر طوسی حمایت می‌کرد که افکاری در جامعه خواجه نصیر را به سبب خیانت به خلافت عباسیان، خائن میخواند. درست آن زمانی که دکتر شریعتی از ابوذری، اسطوره‌ی مبارزه مسلحانه می‌ساخت و از قول او نوشت: «در شگفتم، از کسی که در خانه‌اش نانی نمی‌یابد و با شمشیر آخته‌اش بر مردم نمی‌شورد.» و سخن ابوذری را برتر از پرودن تفسیر می‌کرد: نمی‌گویند بر علیه آن کسی که باعث فقر شده، نمی‌گویند علیه آن کسی که استثمارش کرده نمی‌گویند علیه آگروهی که استثمار می‌کنند بلکه می‌گویند علیه مردم، چرا؟ چون هرکس در این جامعه زندگی می‌کند که فقر وجود دارد، مسئول فقر من و گرسنگی من است. چقدر مسئول است؟ به اندازه‌ای که مهدورالدم و دشمن است. مطهری اینگونه سخن می‌گفت که: «این روشنفکران می‌پندارند یگانه راه انقلابی بودن یک فرهنگ این است که تنها به طبقه محروم و غارت شده تعلق داشته باشد؛ لهذا از ابوذری بزرگ، ابوذری حکیم امت، ابوذری خداپرست، ابوذری مخلص، ابوذری آمر به معروف و ناهی از منکر، ابوذری مجاهد فی سبیل الله، یک ابوذری شکم و ابوذری عقده‌ای ساخته‌اند که گرسنگی را خوب احساس می‌کرده و به خاطر گرسنگی خودش، شمشیر کشیدن و افتادن به جان همه مردم را روا و بلکه لازم و واجب شمرده است.»

مطهری در این زمان در مقابل کسانی ایستاد که می‌کوشیدند سنت‌های اسلامی را مصادره به انقلاب کنند او به روشنی می‌دید که چگونه نزاع تاریخی باطنی‌گری و ظاهری‌گری در حال پیشروی است. ظاهری‌گری همان حدیث‌گرایی بود که صوفیه را به صوفیه بازگرداند و حدیث را به جای حکمت نهاد و حدیث را به خواب و رویا فروکاست و علم تعبیر خواب را به جای دانش فهم دین قرار داد و موجبات سقوط ایران را فراهم ساخت و باطنی‌گری همان معنویت‌گرایی بود که نه فقط ظاهر شریعت که شریعت را در نهایت انکار کرد و به نام تاویل و به اول برگرداندن متن و بازگشت



سید علی هاشمی

ی بود که اگر منحصربه فقاهت میشد، یقیناً به مرجعیت
نی شد، و بعد از آن که در قم هیچ نشان قابل توجهی از
فقه راراه انداخت و گسترش داد.

۷۰/۰۶/۳۱



حتی در سخنرانی های خود اینگونه به
ایشان تاختند که متأسفانه ایشان [علامه
طباطبایی] درک لازم از انقلاب را آنگونه
که حضرت امام (ره)، داشتند، نداشتند.
در مکتب ایستاده روبروی مطهری،
هرکس که دم از کاری غیر از مبارزه بزند،
متهم به محافظه کاری و غیرانقلابی بودن
است.
این صابون به تن بسیاری از چهره های

انکار فلسفه، انکار خرد است، انکار آزادی
است، انکار عدالت است و حتی انکار
الهیات است و اثبات جهل است و جعل
ما در ظلم و استبداد و انحطاط است. از
جهل است که خشونت برمی خیزد و ترور
برمی آید.
مخالفان مکتب شهید مطهری، هیچ گاه
نتوانستند به او و استادانش همچون
علامه ی طباطبایی، لقب مبارز بدهند،

درحالی بود که برای تخریب او به شوخی
می گفتند: حکم شرعی اصابت بنز استاد
به سگ چیست؟ آیا سگ نجس تر است یا
ماشین بنز که نماد سرمایه داری است؟ و
این اوج لمپنیسم روشنفکری بود که
سعی می کرد، مانند جوانک های کوچه
بازاری، استنباط احکام و قوانین
اجتماعی را به سخره بگیرد و میان این
لمپنیسم و تروریسم البته نسبتی هست.

انقلاب با عنوان انحصار طلب و چماق بدست و ... خورده است و مطهری و استاد بزرگوارش و شاگردان راستین راه علامه نیز از این قاعده مستثنی نبوده و نیستند. بی جهت نبود که رهبر معظم انقلاب، در سخنرانی خود در بزرگداشت دکتر شریعتی اشاره ای کردند که: «در تهران، در مشهد، در قم و در اینجا، باید نقش عظیم و سازنده علامه بزرگوار، حضرت آیت الله طباطبایی، صاحب تفسیر المیزان در ایجاد موج روشنفکری اسلامی را فراموش نکنید. این مفسر و محقق و فیلسوف عالی مقام، از پایه گذاران بنای باشکوه روشنفکری اسلامی است. او بود که اول بار در عالم تفسیر، نگاه تازه به افق تازه را به مراجعان قرآن آموخت. و او به حق جزو بنیان گذاران روشنفکری اسلامی و درنهایت جرو شالوده ریزان انقلاب عظیم اسلامی و قرآنی است.»

بسیاری نتوانستند نقش علامه را در مبارزه درک کنند چراکه اساسا کار تشکیلاتی و تقسیم وظیفه و کارهای بنیادی برای انقلاب را به خوبی درک نکردند. آن‌ها با این واقعیت کنار نیامدند که انقلاب اسلامی پیش از آنکه یک انقلاب باشد یک ایدئولوژی و مکتب است و با الله اکبر شروع شد. و برای استمرار این انقلاب، نیاز به تربیت ایدئولوگ هایی برای این انقلاب بوده و هست.

نمی دانم اما شاید اگر علامه به جای آنکه بی سروصدا و بدون چشم داشت، در وسط میدان مانند بسیاری دیگر فقط به داد و بیداد بی فایده می پرداخت، امروز در دیدگاه این افراد، انقلابی تراز نام می گرفت ولی امروز خودتان تصور کنید اگر نبودند شاگردان این استاد بزرگ [شهید بهشتی، شهید مطهری و آیت الله خامنه‌ای و ...] امروز این انقلاب، در کجا قرار می گرفت؟

به جای آن که سخن طولانی کنم به سخن رهبر انقلاب اکتفا میکنم که: برای اهلش کامل و جامع بیان کردند که علوم عقلی کلام و فلسفه حتماً لازم است؛ اما آیا این‌ها کافی هم هست؟ من به شما عرض میکنم نه، کافی نیست. ما

در برنامه‌های کاری خود باید جریان خلاق فکری ای را که در حوزه‌های ما بحمدالله از دوره‌ی قبل از ما شروع شده و تا حدودی اتساع هم پیدا کرده است، وسعت و عمق بیشتری بدهیم. کسی مثل مرحوم علامه‌ی طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) در حوزه‌ی علمیه‌ی قم پیدا شد؛ ایشان، هم فقیه بود و هم اصولی؛ هم می‌توانست درس خارج فقه مفصلی بدهد؛ هم می‌توانست درس خارج اصول مفصلی ترتیب دهد و فضلا را جمع کند؛ اما او به کاری پرداخت که آن روز آن را لازم می‌دانست. بعد هم حوادث و وقایع شهادت داد بر این که این‌ها لازم است. او گفت من می‌بینم که دارند تفکرات و فلسفه‌ی کاذب مارکسیستی را در ذهن‌ها جا می‌دهند؛ نمی‌شود با توضیح المسائل این‌ها را پاسخ دهیم؛ توضیح المسائل جای خودش را دارد؛ جواب این شبهه‌ها را با چیز دیگری باید داد. ایشان «اصول فلسفه و روش رئالیسم» را نوشت. یکی از

تربیت شده‌های او مرحوم شهید مطهری (رضوان الله علیه) است. کاری که شهید مطهری کرد، امروز باید همه‌ی فضلاء جوان در صدد باشند خود را برای آن آماده کنند؛ و اگر آماده هستند، اقدام کنند. شهید مطهری به عرصه‌ی ذهنیت جامعه نگاه کرد و عمده‌ترین سؤالات ذهنیت جامعه‌ی جوان و تحصیلکرده و روشنفکر کشور را بیرون کشید و آن‌ها را با تفکر اسلامی و فلسفه‌ی اسلامی و منطق قرآنی منطبق کرد و پاسخ آن‌ها را در سطوح مختلف در مقابل افراد گذاشت. (بیانات در دیدار جمعی از روحانیون استان همدان ۱۳۸۳/۰۴/۱۵)

اما امروز چه؟ درسی که برای ما از این رویداد تاریخ بدست می‌آید این است که برای ادامه راه انقلاب به جهاد کبیر نیازمندیم جهادی که در منظومه‌ی فکری راهبر انقلاب اینگونه تعریف شده است که (همه هوشمندانه حرکت کنند؛ این جهاد هوشمندی لازم دارد، این جهاد اخلاص لازم دارد. این جهاد مثل جهاد نظامی نیست که کسانی در آنجا بدرخشند و چه

شهیدشان، چه زنده‌شان و چه جانبازشان مثل قهرمان نشان داده بشوند - که ماها افتخار میکنیم به این شهدا و این جانبازان و ایثارگران - این جهاد جهادی است که ممکن است کسی خیلی هم زحمت بکشد، اما چهره‌ی او را هیچ کس شناسد؛ اخلاص لازم دارد این جهاد. (دانشگاه امام حسین ۱۳۹۵)

فلذاست که من معتقدم، علامه طباطبایی بسیار جلوتر از زمانه‌ی خودشان می‌زیستند و شاید با خود این جمله را گفته باشد که: «اگر برای خداست، بگذار گمنام بمانم...»

در پایان ذکر این خاطره از رهبر انقلاب نیز خالی از لطف نیست که در سال‌های ۴۶ یا ۴۷ در مشهد، جلسه‌ای با مرحوم علامه طباطبایی (رضوان الله علیه) داشتیم، که آن جلسه تقریباً دو روز استمرار داشت. موضوع مورد بحث در جلسه، قضایای مبارزات و حرکت امام بزرگوار بود، که آن هنگام در نجف تشریف داشتند. طی این دو روز، بحث‌های گوناگونی بین ما و مرحوم علامه پیش آمد. در مقطعی از بحث، ایشان نکته‌ای ایراد فرمودند که من آن را یادداشت کردم و حتی در سالهای ۵۶ و ۵۷ که بنده تبعید بودم، در نامه‌هایی که به بعضی از جاها می‌نوشتم آن نکته را بدون ذکر نام مبارک علامه می‌آوردم. آن نکته این است که ایشان بعد از ساعت‌های طولانی که بحث شده بود، فرمودند: «جای شک نیست که تقصیر بزرگی انجام گرفته است.» آن تقصیر همین بود؛ تخیلی (ترک کردن) از امور سیاست و اداره کشور و مسئله نظام اجتماعی و حکومت و غیره

(۷۵/۱۲/۸ - کتاب عبد صالح ص ۱۰۳) ■

با مطالعه این مقاله متوجه می‌شوید که تصاویر زیر با یکدیگر ارتباط دارند!

اندر حکایت استضعاف

۷۷

نویسنده: علی پاییز چیانه



ورزشکار بسته شده و این یک نقطه فقط باز است. این است که روی این نقطه تمرکز می‌کند و رشد صورت می‌پذیرد.

در جوامع غربی هم کم و بیش همین جور است. البته آن جا که اسم دموکراسی و آزادی و غیره (مانند آمریکا و اروپا هست) کمی کمتر ولی با کمی دقت می‌توان دریافت که همین گونه است. به عنوان مثال ظاهر این است که در آمریکا یا انگلستان، مردم آزادانه نماینده انتخاب می‌کنند اما در واقع یک جریان و موجی طیف خاصی از مردم را به یک طرفی می‌کشاند که مردم خواه، ناخواه، رای به سمت خاصی بدهند.

مارکسیست‌ها به غلط گمان می‌کنند که آن کسی می‌تواند پیشوا و رهبر انقلابی باشد که در طبقه مستمند و پابره‌نه و پرولتاریا رشد کرده و پرورش پیدا کرده باشد. اما در دیدگاه اسلامی ما، می‌گوییم لازم نیست.

انسان در همه جا انسان است و تربیت پذیر. یعنی می‌تواند اخلاق درست و انقلابی و خلق و خوی طرفدار مستضعفین را پیدا کند. درست است که تربیت خاندان اشرافی روی انسان اثر می‌گذارد اما درست نیست که بگوییم این اثر غیر قابل زوال و تغییر ناپذیر است.

در خطبه قاصعه (۱۹۲) نهج البلاغه، درباره ویژگی‌های پیغمبران می‌خوانیم، «و کانوا اقواما مستضعفین»

«خدا تکبر و خدپسندی و خود محوری را در چشم پیامبران زشت کرده است و برای آنها تواضع را چیز مناسبی دانسته ...» برای شروع بحث خوب است کمی در تاریخ ادیان سیر کنیم.

حضرت موسی، مولود یک خانواده بنی-اسرائیلی است؛ مستضعف، زیر فشار و محکوم است اما از لحظه‌ی بعد از تولد به دامن یک خانواده صد در صد مستکبر، یعنی فرعون می‌افتد. هیچ کدام از ما لذتی

اندر حکایت مستضعفان باید سیری در معنی این کلمه بکنیم. احساس من به عنوان یک فرد در جامعه دانشجویی کشور این است که تعداد کثیری، مستضعف را پابره‌نه و گرسنه و مستمند می‌دانند. حال آنکه تعریف دقیق اینگونه نیست. در جامعه جاهلی ما دودسته آدم داریم که دسته‌ی اول، جامعه را تدبیر کرده و به پیش می‌برند. اختیار و زمام کار جامعه در اختیار این هاست. دسته‌ی دوم اما هیچ گونه اختیار، اراده و اظهار وجود و اظهار نظر ندارند.

هیچ کاره نه به این معنا که در جامعه بیکاره اند. برای بهتر متوجه شدن، حجم کار فرعون را بگذارید در کنار حجم کار یکی از کسانی که تخته سنگ‌های چند متری را از کوه‌های مصر تا اهرام حمل می‌کردند! مستضعف یعنی کسی که در جو عمومی جامعه، هیچ کاره‌ی مملکت است. برای تقریب به ذهن، به کشورهای

سوسیالیستی دنیا نگاه بیاندازید که یک حزب، اختیار اداره مملکت را در دست دارد؛ کسی که با تشکیلات جهانی حزب کمونیست کمی آشنا باید می‌داند که در حزب، کادرهای بالا تصمیم گیرنده اند و کادرهای پایین هیچ کاره اند. یعنی همه تصمیمات مملکت در شوراهای عالی و شخص دبیرکل و افراد پیرامون او خلاصه می‌شود و بقیه مردم اصلا در این جهت، اراده‌ای ندارند. لذا است که اراده‌ی انسانها شکوفا نمی‌شود.

خوب است یک احتمال را هم مطرح بکنم و اگر نظری در این باره داشتید خوشحال می‌شوم که از طریق پل‌های ارتباطی نشریه، به دستم برسانید.

غالباً در مسابقات جهانی گشتی‌های، کشورهای سوسیالیستی مانند روس‌ها، مجارها و ... برنده می‌شوند. شاید به این دلیل باشد که راه هرگونه شکوفا شدن در غیر از این منطقه‌ی ورزشی روی این

را که موسی (ع) در کودکی چشیده، نچشیده ایم. او به معنای واقعی کلمه یک اشراف زاده و یک شاهزاده کامل بوده است. تا کی؟

تا آن وقتی که احساس می کند باید از آن جا بگریزد؛ و تا آن لحظه ای که فرعون احساس کرده بود که در خانه ی خودش، دشمن تولید شده است!

مگر موسی چه کرده بود که فرعون چنین احساسی پیدا کرده بود؟

او در داخل قصر سلطنتی شروع به عضو گیری برای حزب خدا کرده بود و زن فرعون از جمله ی همین اعضا بود. بعد هم همانطور که در قرآن آمده او به بیرون از قصر فرار می کند و به شعیب می رسد و... منتها نکته اینجاست که آن گرسنگی و سختی ها مال بعدهاست. موسی زمانی انقلابی شده بود که در خانه فرعون و در در آن نقطه ی بالای استکبار و زندگی مستکبرانه، زندگی می کرده.

یا مثال دیگر پیغمبر خود ماست که از لحاظ قبائلی در یک خانواده سطح بالا به دنیا می آید. پیغمبر ما نوه ی سوگولی و عزیز رئیس مکه است. عبدالمطلب مومن به خدا بوده و قطعاً فرعون نبوده اما به هر حال رئیس مکه بوده و پیغمبر ما نوه ی عزیز اوست نه یک فرد دورافتاده و کسی که به او بی توجهی بشود. بعد که عبدالمطلب از دنیا می رود، حضرت رسول (ص) زیر کفالت ابوطالب می آید که او هم یک شخصیت ممتاز است و جزو توده مردم و مردم زیر دست و پا نیست. حضرت رسول (ص) در خانه ی عمو زندگی می کند تا اینکه از عمو جدا می شود و دچار فقر می شود. در همین هنگام نیز پیغمبر (ص) با یک زن ثروتمند، ازدواج میکند در حالی که هنوز، پانزده سال به بعثت مانده است. پیامبر (ص) ابتدا کارگزار حضرت

خدیجه (س) است و بعدها نیز شوهر ایشان می شود. یعنی به عبارتی ثروت حضرت خدیجه، در اختیار پیغمبر (ص) قرار می گیرد و پیغمبر (ص) ثروتمند نسبی مکه می شوند. نتیجه اینکه پیغمبر (ص) در یک خانواده اشرافی به دنیا آمده و ثانیاً تا هنگام بعثت، باز یک زندگی مرفه و متمدن را داشته است. البته بعد که به نبوت

رسیدند، چون خرج این دعوت زیاد بود و پیغمبر دیگر فرصت اینکه دوباره به تجارت برود و... نبود و زندگی اش را وقف انقلاب کرده بود، دچار فقر شدند.

یا مثالی دیگر حضرت ایوب که مورد ابتلاء خداوند قرار گرفت. این ابتلا این بود که باغستانها و درختهایش از بین رفت؛ پس ثروت داشتند که از بین رفتند و ایشان صبر کردند.

یا حضرت سلیمان (ص)، پدرشان داود نبی (ص) منشأ روستایی داشتند منتها به قدرت و حکومت رسیدند. از فرماندهان شدند و سلیمان نبی، در خانه ی این فرمانده چشم به جهان گشود. برای ما حضرت سلیمان با حضرت موسی هیچ فرقی ندارد. همان مقدار که قداست برای حضرت موسی سراغ داریم در حضرت سلیمان نیز به همان قائلیم. هر دو پیغمبر خدایند اما ایشان در خانه ی یک حاکم، یعنی حضرت داود به دنیا آمده است. یا مثالی دیگر، حضرت ابراهیم است که در خانه ی یک بت تراش به دنیا آمده است. و بت تراشان در جامعه آن روز جزو طبقه پابرهنه و مستضعف جامعه نبودند. بلکه جزو مقدسین آن جامعه محسوب می شدند.

حالا سوال: آیا این که امیرالمومنین در خطبه می گویند پیامبران جزو طبقه خاکسار بودند با اینی که آنان در خانواده های مرفه به دنیا آمدند، منافات دارد؟ این عدم منافات را برای این در این مقاله بررسی کردم تا افسانه پنداری لزوم وابستگی انقلابیون به پرولتر [طبقه مستمند و پابرهنه] را بیان کنم. در آخر خوب است اشاره کنم که در جوامع توحیدی، این تقسیم بندی وجود ندارد. مستکبر و مستضعف نداریم. حاکم داریم، هیئت حاکمه داریم اما ولی امر مستکبر نیست که اداره جامعه و تدبیر جامعه را شخصا به عهده بگیرد. مردم عادی ای داریم که کارشان نجاری، بقالی و... هست و کاری به کار سیاست ندارند اما مستضعف نیستند یعنی می توانند خود به قدر نسبت خود در جامعه، اختیار دار امر اجتماعی خود هستند. وضعیت کنونی ایران اسلامی، صد در صد

اسلامی نیست و کمتر از آن است. اما داریم به آن سمت حرکت می کنیم، لکن، الان تک تک مردم، به قدر ظرفیت و به نسبت یک نفر در هشتاد و چند میلیون، دارای اراده و رای است.

البته کسی که می گوید فلان طور بشود، شاید به مقصود نرسد. اما اگر همین قطره ها به هم بیوندند، بارها دیده ایم که جریان های عظیم را مردم، معین می کنند. (شاید بر جام نمونه ی خوبی باشد)

اگر به یک جامعه اسلامی کامل رسیدیم، آن وقت نقش هر یک انسان در اداره مملکت معلوم می شود. یعنی کمترین انسان ها، می توانند از طرف جامعه اسلامی قول بدهد.

یعنی در یک جامعه صد درصد اسلامی، که تربیت و فرهنگ اسلامی بر همه غالب شده، شخص شمای خواننده می توانید، در موقعیت حساسی با یک دولت یک قرارداد ترک مخاصمه ببندید و دولت اسلامی مجبور است که به آنچه شما انجام داده اید عمل بکند ولو اینکه شما نه وزیر باشید نه یک فرمانده نظامی و نه یک دیپلمات. یک آدم معمولی باشید. یک زن خانه دار، یک بازاری و...

«یسنعی بذمتهم ادناهم» (کافی ج ۱ - ص ۴۰۳) هر چه به اسلام نزدیک تر بشویم این قابل عمل تر است. البته این هم که می گویم فلان کار الان قابل عمل نیست، به معنای این نیست که اسلام قابل عمل نیست.

حسن نزیه، مدیرعامل شرکت ملی نفت در دولت موقت می گفت اسلام قابل عمل نیست چون احکام اسلامی مال هزار سال پیش بود الان دیگر قابل اجرا نیست! آنچه که می گویم این است که قابل عمل نیست چون جامعه ی ما و دنیا عقب است و اگر جلوتر برود، این دستور را خوب می فهمیم و خوب اجرا می کنیم. ■

تحلیلی بر فیلم سینمایی

سپید



نویسنده: علی مسلمی

نگاهی به ورود تفکر انقلاب کمونیستی به ایران، روشنگر بسیاری از جریانات و موضع گیری های اکنون اشخاص و گروه ها در کشورمان می باشد. در این مقاله سعی کرده ایم تا با بررسی ورود این جریان به کشور، نگاهی نو به خواننده محترم، در تحلیل سخنان افراد، بدهیم. با ما همراه باشید.

شوروی را می توان مبدا ارسال تفکر کمونیستی به کشورمان، از طریق شهرهای شمال غرب کشور دانست. شهرهایی همچون تبریز که پایتخت تشیع بودند و اساسا شیوع تفکر شیعی در این مناطق بسیار محسوس بوده است.

همزمان با ورود تفکر کمونیستی یا به تعبیر بلوک شرق، تفکر انقلاب، لیبرال دموکراسی و مشخصا آمریکا، از شیوع این تفکر بسیار بیمناک گشت. زیرا این تفکر را پایانی بر آرزوهای تفکر خود می دید. لذا ایران به عنوان یک چهارراه مهم توسط آمریکایی ها برگزیده شد، تا کمر بند کنترل شوروی توسط آمریکایی ها در این نقطه استراتژیک محکم شود. فلذا کشور ایران به

عنوان ژاندارم منطقه توسط آمریکایی ها برگزیده شد.

حضور محمدرضا بر مسند قدرت او را با این واقعیت مواجه کرد که حکومت مستبدانه پدر، نای کشور را گرفته و دیگر کشش فشار بیشتر وجود ندارد. گذراندن جنگ و قحطی و فقر و زندان به اندازه ای خفقان برای این ملت به بار آورده که او را مجبور کرد، شعار آزادی سیاسی را به عنوان پیش قراول خود راهی ذهن مردم کند.

بلافاصله بعد از نشستن محمدرضا بر مسند قدرت، حزبی با عنوان حزب توده، شروع فعالیت خود را اعلام کرد. حزبی که خود را حامی مردم معرفی کرده و بنای ناسازگاری با سلطنت را نداشت. بلکه گسترش اجتماعی خود، از طریق مطرح کردن شعارهای عدالت طلبانه و رفع تبعیض و شعار های ملی و ... مد نظر قرار داده بود. این گسترش اجتماعی به حدی بود که با فراخوان حزب، برای راهپیمایی، کشور دچار تشنج و به هم ریختگی می شد. این قضیه ادامه یافت تا در یکی از مهم ترین مقاطع تاریخی کشورمان، یعنی ملی

شدن صنعت نفت، این حزب دچار تناقض ایدئولوژیک گشت. چرا که اگر از ملی شدن نفت و مصدق حمایت می کرد. نفت های شمال از چنگ شوروی خارج می شد و اگر حمایت نمی کرد، مردم می گفتند شما چگونه دم از توده مردم می زنید در حالیکه از ملی شدن صنعت نفتی که به نفع مردم است حمایت نمی کنید؟

در این بین راهکاری که سران حزب به آن رسیدند که اعلام کنند لغو همه ی امتیازات داده شده بود.

درنگاه اول باید گفت با این کار نیز امتیاز نفت شمال از دست شوروی می رفت و این کار باز به نفع شوروی و حزب توده نمی شد. اما نکته مهم این است که با این کار دیگر ملی شدن مطرح نمی شد و می توانستند بعدها دوباره همه چیز را برگردانند. لذا آنها مصدق را خائن نامیدند.

این داستان ها ادامه داشت که ظهور پیشه وری و انقلاب او محاسبات حزب توده را برهم زد. پیشه وری از ظرفیت کارگران زیادی که هرساله از ایران به آذربایجان، می رفتند و تفکر مارکسیستی به آنها نیز

منتقل شده بود استفاده کرد و توانست انقلابی به راه بیاندازد و بندر انزلی را مرکز حکومت خود قرار داد.

منتها در این بازه، شوروی از شعارهای تند انقلابی خود دست کشیده بود و به معاملات تجاری روی آورده بود. در وسط این بحبوحه است که استالین به ایران می آید و با محمدرضا قرارداد تجاری بزرگی می بندد و در ازای آن دست از حمایت پیشه وری می کشد و ارتش موفق به پس زدن و نابودی پیشه وری می شود.

در این بین حزب توده باز در آزمونی سخت قرار گرفت. اگر از پیشه وری حمایت نمی کرد، مقابل خود ایستاده بود. چون هردو از آبخشور شوروی می نوشیدند و اگر حمایت می کردند، با این سوال اذهان عمومی مواجه می شدند که شما با شعار های ملی گرایانه، چگونه به حمایت از کسانی می پردازید که ایران را تجزیه می کنند؟

در آن مقطع اما، حزب به حمایت از پیشه وری پرداخت که باعث شد عده ی زیادی از آنها جدا شوند.

شوروی در ایران افول می کند و احزاب و گروه هایی کوچک با این نگاه چپ در ایران مبارزه را ادامه می دهند که از این احزاب به حزب سوسیال ایران و سازمان مجاهدین می توان اشاره کرد.

این احزاب نمی توانستند مستقیماً با تبلیغ تفکر کمونیست در کشور های اسلامی به جذب افراد اقدام کنند. چرا که بیان صریح مقابله با خدا در کشورهای اسلامی نقشه ای احمقانه و شکست خورده تلقی می شد. لذاست که التقاط در ارائه تفکر، شروع به گسترش پیدا کرد. یعنی ارائه تفکری با مغزی غیر اسلامی و پوسته ای اسلامی.

التقاطی که به خوبی در گزاره های این احزاب در اوایل انقلاب و بعدها ادامه پیدا کرد. تفکراتی که در دیالوگ های فیلم سیانور بیان شده اند.

«چریک ها معتقدند، هرکسی تصور کند شرایط برای براندازی مهیا نیست، اپورتونیست یا فرصت طلب است. اونها اپورتونیسم رو ناسزا و رفورمیسم رو نشانه ی فقدان شهامت سیاسی می دونند و این رو توجیه بی عملی می دونند. معتقدند که

مبارزه مسلحانه تنها راه اثبات حقانیت آزادی خواهانه است.»

چریک ها یک احساس مبارزه با امپریالیست در خود احساس می کنند که برای مبارزه با بی عدالتی و استکبار ستیزی مجوز دارند هرکاری بکنند و روحیه نقد پذیری که هیچ! به شدت هم تندخو هستند. شاهد مثال ترور هفده هزار شهید توسط مجاهدین خلق است که جرم بسیاری از این شهدا این بوده که فقط به نماز جمعه رفته اند! یا شهید مظلوم استاد مطهری را می بینیم که صرفاً به جرم این که در یک مجله ای که با ساواک همکاری داشته مطلب نوشته، باید ترور شود!!

وقتی اسلام پوسته شد، ولایت و امر ولی هم سیاسی تعبیر می شود نه اعتقادی.

یعنی مادامی که ولایت حرفی مطابق حرف چریک ها گفت دارای حمایت و مادامی که خلاف نظر این افراد سخن گفت باید با اسم نقد نظر ولی، با نظر کارشناسانه تخطئه شود.

«برای همین هم هست که اونها با عدم استقبال مردم مواجه شده و در دراز مدت یک سازمان چریکی برای بقای خود، بر روی جنازه های مردم می ایستد و سنگی بر گور خود می شوند.

-یک چریک چیزی برای ازدست دادن نداره! یعنی یک چریک یک عملگرا با دانسته های سطحی است که در یک خونه تیمی ایزوله میشه تا به جامعه آسیب برسونه

-پس چطور یک چریک فرصت مطالعاتی، نظریه پردازی یا حتی بیانیه نویسی پیدا می کند؟

زندان بهترین مکان برای ورود چریک به فاز مطالعاتی اش است.

- تو زندگی تو خونه تیمی، هویت فردی هر چریک به خاطر دور بودن از اجتماع به سرعت محو میشه سر خودش رو با ایدئولوژی های من درآوردی گرم میکنه یک چریک به خاطر رو آوردن به زندگی مخفیانه کم کم از واقعیت اجتماعی که توش زندگی می کنه دور می مونه و فراموش می کنه به تدریج دچار غرور میشه و بعد از مدتی از اهدافی که مردم به دنبالشن به کل جدا میشه.

- توهم چریک ها با هر ایدئولوژی که دارند نمی ذاره فکر کنن حتی نزدیک ترین دوستانشون شاید، چیزای دیگه ای بخوان، همین هم میتونه گروه ها رو از درون متلاشی کنه.»

عدالت و مبارزه با ظلم یکی از مهم ترین انگیزه های آزادی خواهان جهان برای مبارزه است. از این رو اغلب مکتب ها که خود را نسخه رهایی بخش انسان ها معرفی می کنند، از این شعار بهره برده اند. در اسلام و کمونیست و سایر مکاتب هم حرکت به سمت رفع تبعیض بیان شده منتها تفاوت عمده ای که مکاتب دیگر با مکتب اسلام دارند، باعث شده که اسلام، جامع ترین نسخه ی شفافبخش جوامع باشد.

مشکل نگاه نظام های با دید کمونیستی به عدالت، در سخنان شهید بهشتی، به خوبی ساخت و پرداخت شده است. ایشان در نقد نظام مارکسیستی، می گویند:

آنجا که چیزی به نام «عدالت اقتصادی» و «عدالت اجتماعی» باشد، همه شکم ها سیرند، شکم گرسنه ای وجود ندارد. همه بیماران درمان می شوند، بیمار بدون پزشک و دارو وجود ندارد. همه انسان ها مسکنی و مأوایی دارند انسان بی مسکنی پیدا نمی شود. همه انسان ها پوشاک دارند، انسان بدون لباس که سرما او را بلرزاند یا گرما او را بسوزاند، وجود ندارد. این ها هست. اما انسان این اجتماع از بالا تا پایین، بالاخره آخرین درجه تفکر و اندیشه اش این است که خوراک، پوشاک، مسکن، بهداشت، هم برای من و هم برای دیگران باشد. ببینیم انسانیت انسان این جامعه، تا چه اندازه مورد توجه قرار گرفته است؟ ببینیم آیا خواست های اصیل انسانی انسان این جامعه، مورد تجاوز قرار نگرفته است؟

اگر به هندی ظلم کرده اند و در بی توجهی به زندگی دنیا و غذا و لباس، طوری بار آورده اند که همه این کمبودها و محرومیت ها را تحمل می کند و تکان نمی خورد، برای این که به زندگی اش بهبودی ببخشد به ماتریالیست سوسیالیست هم ظلم کردند که تمام توجه او را به تأمین خوراک و پوشاک و مسکن و

چطور؟ هر جا می‌گویند، عدل هست، عدالت اجتماعی هست، اما خدا نیست، پیوند بشر با بی‌نهایت وابدیت فراموش شده است. آنجا چه؟ رفقای ما عادت دارند آن اولی را زود جواب می‌دهند. هر جا می‌گوییم اسلام هست، قرآن هست، دین هست، خدا هست، عدالت نیست، بدانید دین و اسلامش، کتابش، همه چیزش قلبی است. این را زود جواب می‌دهیم. حالا این یکی را پرسیدم جواب دهید؟ من سؤال می‌کنم. هر جا می‌گوییم عدالت اجتماعی هست، عدل هست، قسط هست، اما خدا نیست، پیوند بشر با بی‌نهایت نیست، اندیشیدن بشر به زندگی جاودانی، نیست، تکامل روحی و معنوی نیست، آیا آنجا عدل هست یا نه؟ نه، پس آن هم عدلش ناقص است، ناتمام است. یکجایش خلل دارد. اگر ما بخواهیم واقعاً روی دید قرآن بایستیم، قسط و عدل و عدالت با آن معنای گسترده‌اش، با دین چنان نزدیکند که گویی دونا مندر روی یک معنی. ■

سو، به پیوند انسان به خدا، به عبادت، به نیایش، نیایش عاشقانه، عشق ورزیدن به حق، در تمام احوال، متوجه این جنبه از جنبه‌های هستی انسان می‌بینیم، آن هم نه مقدار کم، فراوان؛ و از سوی دیگر، به نیاز شکم انسان هم توجه دارد، تا آنجا که می‌گوید: «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا» فقر و نداری نزدیک است که انسان را به کفر بکشد، درست است. شکم گرسنه ایمان ندارد، درست است. اما شکم سیر بی‌ایمان هم، شکم انسان نیست، شکم گاو است. قرآن، اسلام، پیامبر، کتاب، سنت، دین، از دید این آیه کریمه قرآن، همین است. «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» وسیله‌ای است که مردم با استفاده از آن، قسط و عدل و داد را سرپا کنند. یعنی قسط یک جایی افتاده حالا باید زیر بالش را گرفت، بلندش کرد، سرپا نگهش داشت، تا پرتو افکنی داشته باشد. تا مردم به عدل و داد بپردازند. هر جا دیدید می‌گویند دین و اسلام هست و عدالت اجتماعی نیست، بدانید دین اسلامش قلبی است. خوب این طرف

بهداشت جلب کرده‌اند و او را از توجه به این نیاز زیربنایی روحی‌اش بی‌خبر گذاشتند. هر دو ظلم می‌کنند. درست است که نظام قرآنی هم در دنیا تاکنون تحقق کامل نیافته است. درست است که اگر صحبت از تحقق بخشیدن به نظام اجتماعی ایده‌آل برای انسان باشد نه «اسلام» موفق شده و نه «سوسیالیسم» و نه غیر این‌ها. این درست است. ولی تفاوت این است که اقلأً وقتی انسان بررسی می‌کند، می‌بیند در آنچه اسلام آورده، توجه همه جانبه وجود دارد و در آنچه مکتب‌های دیگر آورده‌اند، اصلاً چنین توجهی وجود ندارد. ما که الان داریم صحبت می‌کنیم، فکر می‌کنیم در آغاز انتخاب راه هستیم. می‌خواهیم ببینیم برای زندگی بشر بر روی این کره خاکی، چه نظام و شکلی تدارک ببینیم که اگر موفق بشویم آن را تحقق ببخشیم، بشر را در مسیر سعادت آورده‌ایم. ما در چنین مرحله‌ای، وقتی اسلام را، با نگرش همه جانبه‌اش، با توجهش از یک



لیلا که در این صحنه توسط ماموران تیر خواهد خورد و می‌داند که یا در زندان خواهد افتاد و یا اعدام خواهد شد، و راه "مبارزه" برایش بسته شده، با سیانور خودکشی می‌کند.



چرا شهدا می‌خواستند و می‌شد و ما می‌خواهیم و نمی‌شود!

خاکریزها. هر چه تلاش کردیم نشد که خط دشمن را بشکنیم و رد بشویم. روی بی‌سیم به آقامهدی (باکری) شرح ماجرا را توضیح دادم و گفتم. یک جمله جواب داد: تا توکلت چقدر باشد!

ریختم بهم که یعنی چی. من در این شرایط و وضعیت، آقامهدی برای من منبر بالا رفته. کمی که گذشت و با خودم فکر کردم دیدم راست می‌گفت. همه فکر و ذکرم شده بود اسلحه و تاکتیک و... و خدا را به محاسباتم راه نمی‌دادم!

می‌گفت: صدامی‌ها یک تیربار ضد هوایی را گذاشته بودند لبه خاکریز و هر جنبه‌ای را می‌زدند. چند بار خواستیم به قول

معروف تیربار را خاموش کنیم، که نشد و بچه‌هایی که رفته بودند با تن سوراخ سوراخ به شهادت رسیدند. پشت بی‌سیم به فرمانده گردان گفتم. گفت: توکل کن و بزن. گفتم شدنی نیست. گفت: میگم توکل کن و بزن. بی‌سیم را قطع کردم و بی‌خیال شدم. درمانده بودم که چه کنم که صدای موتور فرمانده گردان به گوشم خورد. دیدم رسید، از موتور پیاده شد،

بی‌حرف و در سکوت، رفت آربی جی پیدا کرد، مسلحش کرد، رفت روبه‌روی سنگر تیربار. بلند شد، شلیک کرد و تمام. بعد بی‌صدا برگشت و سوار موتور شد و رفت.. از این گفتم، گفت‌ها در دفاع مقدس زیاد بود. بی‌شمار و متنوع. رمز و راز مؤفقیت بچه‌ها «توکل» بود. توکل یعنی بازی دادن خدا در محاسبات. یعنی همه حساب و کتاب‌ها سر جای خودش اما اصل اثر برای

گمشده این روزهای ما اخلاص است؛ اخلاص. اینکه برای همه هستیم الا برای آنکه باید باشیم. برای ترند هستیم، برای تشک هستیم، برای گروه هستیم، برای شبکه هستیم، برای جناح هستیم، برای همه چیز هستیم، الا برای آنکه باید باشیم. برای خدا نیستیم.. برگردم سر خط اول؛ اثرگذار نیستیم چون به صاحب اثر وصل نیستیم. اثرگذار نیستیم چون برای خدا نیستیم که خدا منشأ اثر است. یعنی همین که ما اهل عمل باشیم و عمل خالص باشد، اثر را خدا خواهد داد که گفت «من کان لله، کان الله له»..



جای خالی توکل!

بعد از اخلاص، توکل دومین گمشده ماست رفقا. هر جا که توکل نداریم، اراده پیروزی و مؤفقیت هم نداریم. اراده که نداشته‌ایم، تلاش هم نداریم. تلاش هم که نباشد، حرکتی نیست. حرکت هم که نباشد، اثری نیست. به همین سادگی! می‌گفت: گیر کرده بودیم پشت یکی از

درد بی‌درمانی به نام اثرگذاری! باید بپذیریم که راه را «عوضی» رفتیم. عوضی یعنی اشتباه رفتیم. یعنی اینجایی که ایستاده‌ایم، جای درستی نیست. درست یعنی اثرگذار و ما اثرگذار نیستیم. اشتباه نکنیم، ما فعالیم، خیلی هم فعالیم، بیش از حد هم فعالیم، اما این فعالیت‌ها اثر ندارد. لااقل به قاعده هزینه و فایده که حساب کنیم، به قدر توان و هزینه و انرژی که صرف می‌کنیم، آورده کسب نمی‌کنیم. و این آورده چیزی نیست جز اثرگذاری که ما نداریم..

وقتی که اراده به حل مشکل پیدا کردیم هم راه را بدتر به خطا رفتیم. منحصر شدیم در انبوه‌سازی. انبوه‌سازی چی؟! کاربر، فعال، عضو، ممبر، یوزر و... و گفتم اگر بیشتر و بیشتر و بیشتر باشیم، اثرگذارتریم. توجیه هم تراشیدیم که «کار نیکو کردن از پر کردن است!» علی‌برکت‌الله حسابی خرج کردیم برای کمیت‌افزایی. این وسط بعضی که مثلاً زرنگ‌تر بودند هم دست به کار شدند و فیک‌بازی‌ها شروع شد. بماند بقیه‌اش!

گمشده‌ای به نام اخلاص

راه را گم کردیم رفقا. گم کردیم و به بیراه رفتیم و غافل شدیم از اینکه راه از مسیر آوینی می‌گذشت. آقامرتضی، ۶۰ قسمت روایت فتح ساخت، اما هیچ اسمی از خودش ننوشت. نریشن‌ها را اشک‌ریزان نوشت و خواند، اما کسی نفهمید که صدا، صدای مرتضاست..

خداست. موفقیت را خدا می دهد. قاعده است که «نصر من الله». قبول نداری؟!

دُرّ کمیاب عقلانیت!

معروف بود که شهید حسن باقری روی دیوار اتاقش در پایگاه منتظران شهادت (اتاق جنگ جنوب / پادگان گلف اهواز)، کاغذی چسبانده بود با این مضمون: شناسایی ۱۰۰٪ موفقیت ۱۰۰٪

در ایام شناسایی عملیات الی بیت المقدس (آزادسازی خرمشهر)، حسن آقا به بچه های اطلاعات و شناسایی می گفت که باید در شناسایی دست به جاده آسفالت اهواز- خرمشهر بزنید و برگردید. یا مثلاً به کسی گفته بود باید خاکریز دشمن را بغل کنی و قطرش را مشخص کنی..

شناسایی هم که به همین سادگی نبود. باید در تاریکی شب از بین میادین مین و لابه لای کمین ها و پست های دیده بانی و... حرکت می کردی و در روز، زیر آفتاب داغ جنوب، بی تحرک می ماندی تا دوباره در شب حرکت کنی. گاهی آذوقه نداشتی و گاهی تشنگی امانت را می برید و گاهی مصیبت عقرب گزیدگی و مارگزیدگی سراغت می آمد و...

من گمانم یکی از دلایل اصلی عدم موفقیت ما در خیلی از عرصه ها، فراموشی همین قاعده شناسایی صد در صدی است که حسن آقا بنیان گذاشته بود. خیلی از ایده های خوب فرهنگی که به نتیجه نرسیده را وقتی خوب بررسی می کنیم، می بینیم یک جای کار در شناخت مخاطب دچار مشکل است. ایده های سیاسی خوب اما ناموفق دچار بحران شناخت زمینه ها و بسترهای تحقق یک آرمان است و به همین نسبت این قاعده، قابلیت تسری به سایر حوزه ها را دارد..

به عنوان مثال الان که بحث جهاد مجازی و عملیات های سایبری و امثالهم بین رفقای حزب اللهی داغ شده، خوب که نگاه می کنیم، جای خالی شناسایی دقیق عرصه و بازیگران و قواعد بازی و... را خوب حس می کنیم. سر همین، نیروی رزمنده مجاهدی که پا به عرصه جهاد گذاشته، با جبهه ای مواجه است که نمی شناسدش و

دشمنانی که نمی بیندشان و نتیجه اینکه مجاهد قصه ما یا در بهترین حالت اثرگذار نیست و یا در حالتی تلخ تر خود مجروح و اسیر دشمن تا بن دندان مسلح به سلاح و اطلاعات می شود..

بگذریم. زیادی حرف زدیم. حرف آخرم و حرف کلیدی ام همین که بد نیست برای موفق شدن در امروز، به بازخوانی دیروز بنشینیم. درس هایی که جنگ به پدران و برادران بزرگ ما آموخت، بی شک می تواند شاه کلید بازکردن قفل های نبردهای امروز باشد، ان شاء الله... ■

بعث خمینی(ره)

۷۷

نویسنده: محمدطاها محمدی



که اوضاعشان بدتر بود، یعنی در این سرگردانی، برای خودشان یک آرمان ویران کننده انتخاب کردند مثلاً فرض کنید تصمیم گرفتند که ما می خواهیم به سمت باتلاق حرکت کنیم!

اساساً این افراد زمانی هم که به آرمان خود می رسیدند، نه تنها خود، بلکه جامعه خود را نیز به هلاکت می انداختند. مثالش را در همه‌ی سرمایه داران بزرگ جهانی که به دنبال تامین شبکه های عظیم پولی و اقتصادی هر جنابیتی رو مرتکب شدند و می شوند، می توانید ببابید.

قرآن کریم در آیه ۲۸ سوره‌ی ابراهیم به خوبی ویژگی های این افراد را ترسیم می کند که

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ

هیچ ندیدی حال مردمی را که نعمت خدا را به کفر مبدل ساختند و (خود و) قوم خود را به دیار هلاکت رهسپار کردند؟» وقتی در یک جامعه‌ای آرمان والا مطرح نیست، پول پرستی، بر عده‌ای مسلط می شود . این عده به سمت افزایش حجم پول و ثروت خودشان حرکت می کنند. این کار به تنهایی رخ نمی دهد و با خود انحصار طلبی در جامعه را نیز به همراه دارد. این یعنی زمانی که بخشی از جامعه در حال افزایش حجم قدرت و ثروت خود می باشد، بخش دیگری از جامعه به فقر و تنگدستی دچار می شود؛ [بخوانید اختلاف طبقاتی] و این تقسیم ناعادلانه‌ی قدرت منجر می شود به ظلم و استثمار و فریب و تحمیق و هر چه از تا به حال از مستکبرین شنیده اید.

در این میان این افراد مستکبر برای بقای قدرت خود جو عمومی را هم به سمتی می برند که فضا شبهه ناک شود. یعنی مردم چیزهایی را که واقعیت ندارد پذیرفته و از واقعیات مسلم چشم پوشی کنند! مثال

است؛ «

خب دیگه انگار ذهنم فقط درگیر این شد که بعثت، امام، انقلاب و ... چه ربطی به هم دارند؟

خلاصه‌ی تفکرات فوق، مقاله‌ای هست که تا الان شما رو پای خودش نگه داشته :

خب بپردازم به بعثت. اساساً چه زمانی پیامبران در یک جامعه به نبوت، مبعوث می شدند؟

جامعه قبل از بعث پیامبر را در متون اسلامی با نام جامعه جاهلیت می شناسند. و این جاهلیت بیشتر بابت محرومیت هایی می شده که خواه ناخواه، گریبان مردم جامعه را فشرده می کرده است. حال این محرومیت می توانسته مادی باشد و یا معنوی. مثال های مادی که بی شمار است مثل نبود رفاه و ... که در فیلم ها خودتان دیده اید.

اما مهم تر از این محرومیت ها، محرومیت معنوی مردم بود. به این معنا که مردم در زندگی از یک آرمان والا برخوردار نبودند. به عبارتی دنبال گذران زندگی و وقت کشی و حداکثر تامین نیازهای ضروری زندگی بودند.

شاید با مثال بتوانم، راحت تر مطلب را جا بیاندازم. فرض کنید از یک بقال می پرسیدیم، برای چه کاسبی می کنی؟ جوابش این بود تا لقمه نانی دریاورم و از گرسنگی نمیرم. حالا اگر باز می پرسیدیم لقمه نان را که خوردی، برنامه ات چیست؟ پاسخش این می شد تا جانی بگیرم و دوباره کاسبی کنم!

همان طور که می بینید زندگی مردم بین خوردن و طلب خوردن مرتب دور می زد. (اینکه چه تعدادمان تا الان به دسته جاهلان پیوسته ایم با شما)

در این شرایط، مردم مانند افرادی بودند که در صحرا ول شده اند و بی هدف می چرخند. کار به این جا ختم نشد و در میان همین مردم، کسانی بودند

کتابی رو شروع به خوندن کردم با نام «ره، رهرو، رهبر». با این انگیزه که با نحوه‌ی نگاه امام خامنه‌ای (مدظله العالی) به حضرت امام (ره) آشنا بشم. اوایل کتاب هستم و تا این جا آن چه سر جمع به دستم آمده این است که آیت الله خامنه‌ای به حضرت امام به چیزی بیش از یک رهبر سیاسی می نگرند و درواقع کار ایشان رو مشابه کار انبیا و انقلاب اسلامی رو هم همچون بعثت انبیا میدونن (این برداشت من هست و خوشحال میشم که بعد از خوندن مقاله نظرتون رو نسبت به این برداشت من اعلام کنید)

صفحه پانزده کتاب بودم که صحبتی از رهبر انقلاب در ۱۸ خرداد سال ۶۸ نظرم رو به خودش جلب کرد.

امام خمینی، شخصیتی آن چنان بزرگ بود که در میان بزرگان و رهبران جهان و تاریخ، به جز انبیا و اولیای معصومین (علیه السلام)، به دشواری می توان کسی را با این ابعاد و خصوصیات تصور کرد.

در همین حین که به این موضوع فکر می کردم شبکه‌ی یک هم روشنه و صدایش رو خونواده برده بالا تا پیام نوروزی رهبرانقلاب، رو برای سال ۹۹ بشنوند.

«مبعث روز بسیار با عظمتی است؛ اهمّیت مبعث را باید بفهمیم، بدانیم. مبعث پیغمبر اسلام حادثه و واقعه‌ای است که خداوند متعال از پیغمبران دیگر نسبت به این واقعه میثاق گرفته است. خب این بعثت محتوای عظیمی داشت. من راجع به این محتوای بعثت مختصری میگویم و این مسئله را متصل میکنم، مرتبط میکنم با وضع خودمان و امروز خودمان که برای ما از لحاظ عملی و کاربردی هم دارای تأثیر است، صرف اعتقاد نیست. خب، حرف امروز من این است: من میخواهم عرض بکنم این همان نسخه‌ای است که امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) به این نسخه عمل کرد؛ عیناً نسخه‌ی بعثت پیغمبر

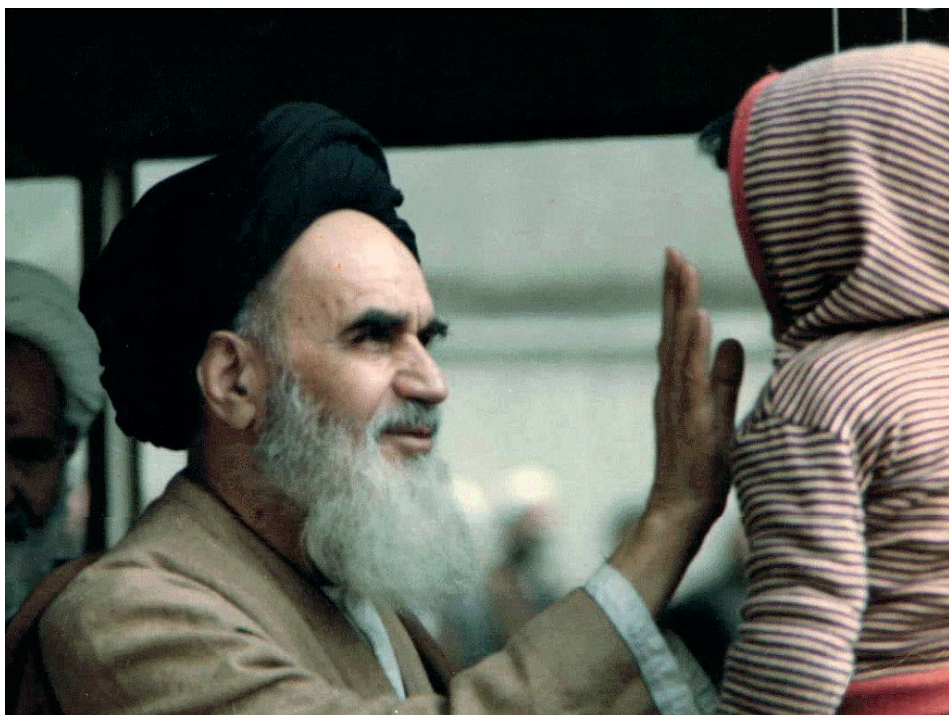
سیاسی و اجتماعی مردم نیز بهبود می‌یابد و اختلاف طبقاتی و بت‌های زر و زور و تزویر نیز شکسته می‌شوند.

پراتنز دوم نیز همینجاست که تحلیل‌های مادی، دلیل برای ایجاد یک انقلاب را یک مسئله مادی (اختلاف طبقاتی، استثمار و وجود مستعمره و...) تصور می‌کنند. و برای همین هم معتقدند برای ایجاد انقلاب باید نارضایی را در مورد تشدید کنید. در حالی که فکر اسلامی به ما یاد می‌دهد که باید به مردم آگاهی بدهیم.

همین تفاوت تحلیل در انقلاب اسلامی ایران به خوبی قابل مشاهده است که مردمی مادامی که آگاهی نداشتند، در سخت‌ترین شرایط هم زندگی می‌کردند ولی تحمل می‌کردند.

به عبارتی حرکت‌های کور کار را بیشتر خراب می‌کنند. چپ‌ها خودشان را می‌کشند تا بگویند که حرکت‌های کارگری بود که موجب انقلاب در روسیه تزاری شد (مراجعه شود به کتاب "مادر" مارکسیم گورکی) اما جالب است که در نوشته‌های خود آن‌ها نیز اگر دقت شود کاملاً مشهود است که اگر نقش هدایت‌ها و روشنگری‌ها را حذف کنیم، می‌بینیم، تمامی این حرکت‌های کور کارگری به یک نقطه ختم می‌شوند و آن نقطه دقیقاً ناکجا آباد است. امام خامنه‌ای در سال ۵۹ در همین باره می‌فرمایند: آن کسانی که می‌خواهند این انقلاب تداوم پیدا کند، باید بیشترین تکیه شان روی عمق دادن به هدایت ذهنی و فکری مردم باشد. یعنی ایمان مردم را زیاد کنند.

حالا اینکه این کار چگونه ممکن است در مقاله بعدی آورده خواهد شد. ■



معنای واقعی کلمه، قانع نکرد اما فرامین امام، که با صراحت واقعیات را بیان می‌کرد (چرا مردم فقیرند، چرا از دین به زور دور نگه داشته می‌شوند- چیزهایی که مردم در زندگی خودشان به چشم می‌دیدند، آن حرکت عظیم را به وجود آورد.)

تحدیرا بالایات:

پیامبران مردم را از عقوبت‌هایی که دامنگیر امت‌ها می‌شود می‌ترسانند که مبادا شما نیز دچار این عقوبت‌ها بشوید. (شاید اگر اسلام عزیز و جمهوری اسلامی نوپا به انحراف کشیده شود و سیلی بخورد و به شکست منتهی شود، خدای نخواستہ اسلام برای قرن‌ها به طاق نسیان سپرده می‌شود یا پشتیبان ولایت فقیه باشید تا آسیبی به مملکت شما نرسد یا لزوم به حفظ وحدت و... را در بیان امام (ره) دیده باشید.)

البته کارهای پیامبران برای جدا کردن واگن مردم از لوکوموتیو طاغوتیان بیش از این‌هاست که برای مطالعه بیشتر به نبوت‌ها در نهج البلاغه از انتشارات انقلاب اسلامی ارجاعتان می‌دهم.

اما بنا به آن چه تاکنون نوشته‌ام حتماً شما نیز به این نتیجه رسیدید که پیامبر برای بیداری جامعه سعی می‌کند جامعه را به سمت آرمان‌های بلند هدایت کند. وقتی هدایت انجام گرفت، آن وقت دنیا هم درست می‌شود. و مردم از حالت بی‌تفاوتی بیرون می‌آیند. آن وقت اقتصاد و وضع

را شما در دوران شاهنشاهی، به خوبی می‌توانید ببابید که مردم چیزی به نام سلطنت را به عنوان یک واقعیت پذیرفته بودند و یک حقیقت واضح مانند امامت را به کلی از یاد برده بودند.

(در پراتنز خوب است اشاره کنم که یکی از نقاط افتراق تحلیل اسلامی با مادی‌ها در این است که در تحلیل اسلامی، گمراهی‌ها و حیرت‌زدگی‌ها باعث فشار و سلطه در یک جامعه است و این عمل حاصلش اختلاف طبقاتی است. اما در تحلیل‌های مادی تصورات و باورها و ایمان‌ها ناشی از موضع طبقاتی افراد است. حالا جلوتر می‌فهمید چرا این را گفتم)

حال در این شرایط انبیا مبعوث می‌شدند تا مردم را نسبت به این وضع هوشیار کنند چگونه؟

(از این جا به بعد را از خطبه دوم نهج البلاغه استفاده می‌کنیم.)

احتجاجا بالبینات

انبیا مردم را با استفاده از استدلال‌های واضح و روشن به خدا دعوت کردند. به عبارتی آن‌ها را از پیخ و خم استدلال‌های دست و پاگیر بیرون آوردند. کاری که امام (ره) نیز به خوبی در انقلاب انجام دادند. اشاره‌ی رهبر انقلاب به خوبی موید این مصداق‌سازی بنده می‌باشد که "در انقلاب ما با این همه استدلال‌های روشنفکرانه برای اینکه ما باید مبارزه کنیم، یک میلیونم از مردم این مملکت را به

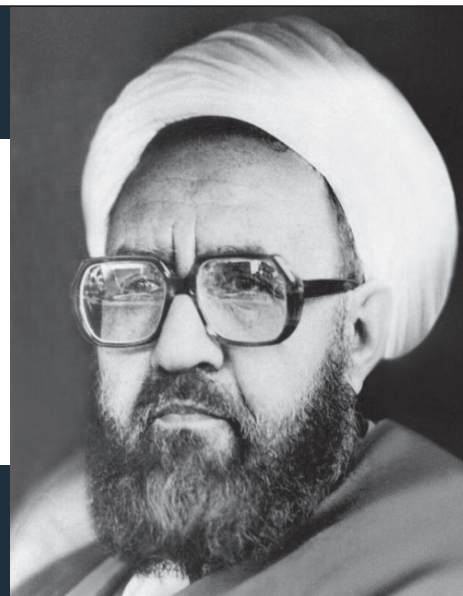


کادر سازی

"ادامه بحث خمینی (ره)"



نویسنده: محمدطاها محمدی



رسول (ص) پرچم معنویت را با قدرت بالا برد...
این قدرت آیا غیر از حکومت است؟
در قسمتی از بیانیه گام دوم می خوانیم
شعور معنوی و وجدان اخلاقی در جامعه
هر چه بیشتر رشد کند برکات بیشتری به بار
می آورد؛ این، بی گمان محتاج جهاد و تلاش
است و این تلاش و جهاد، بدون همراهی
حکومتها توفیق چندانی نخواهد یافت.
اخلاق و معنویت، البته با دستور و فرمان به
دست نمی آید، پس حکومتها نمی توانند آن
را با قدرت قاهره ایجاد کنند، اما اولاً خود
باید منش و رفتار اخلاقی و معنوی داشته
باشند، و ثانیاً زمینه را برای رواج آن در جامعه
فراهم کنند و به نهادهای اجتماعی
در این باره میدان دهند و کمک برسانند؛

قسط و عدل

برای تعریف عدالت بهتر است به سخنان
حضرت امام (ره)، مراجعه کنیم
«بعد از تسلیم شدن شهوت و غضب به مقام
عدل و شرع عدالت در مملکت نفس و
جامعه بروز کند و حکومت عادلانه حقه
تشکیل شود که کارکن در آن و حکم فرما در
آن حق و قوانین حق است.»
بشر دارای ۴ قوه عقل و شهوت و غضب و
وهم است که زمانی به عدالت می رسد که
عقل بر سایر قوا مسلط شده باشد. یعنی به
عبارت بهتر فرد باید در درون خودش، خود
را به عدالت برساند تا بتواند در بیرون، حق را
به حق دار بدهد. حال اگر این فرد و
مجموعه‌ی این افراد را به قدرت دست پیدا

حقیقی در نظام نبوی، آن ایمانی است که از
سرچشمه‌ی دل و فکر مردم می جوشد...
(صفحه ۳۶ کتاب انسان ۲۵۰ ساله حلقه دوم)
شاخصه اول در یک کلام می گوید،
تشکیلات بدون معنویت، ماشین بدون
موتور را ماند! هر چند هم گران و .. حرکت
نمی کند. باید هلهش داد. بعلاوه این
تشکیلات بی معنویت نه تنها افراد
تشکیلات را بالا نمی برد بلکه افراد باید،
تشکیلات را تکان بدهند! که خواه ناخواه
یک روزی خسته می شوند.
اما این معنویت از کجا باید تامین شود؟
این ایمان از سرچشمه‌ی دل و فکر مردم
می جوشد یعنی درون است و قابل تلقین
نیست که عده‌ای برایش قواعد صوفی
گرایانه تعریف کنند. از طرف دیگر، فزاینده
است به طوری که از دل فرد می جوشد.
«من عرف نفسه عرف ربه»

به عبارت بهتر این ایمان مثل چشمه‌ای، از
درون می جوشد و لازم نیست دائم مانند
حوض آن را پر کرد. اگر زمانی، یک گندی
وارد این چشمه بشود. یکی دوروزی
می ماند آب چشمه آن را می برد ولی اگر
همان نجس در حوض بیافتد و رنگ و بورا
عوض کند آب حوض کلاً نجس می شود.
فایده‌ی این معنویت چیست؟

و دست و بازو و پای آن‌ها را در جهت صحیح به حرکت در میاورد

یعنی فایده این معنویت این است که افراد
حاضر در تشکیلات با جان و دل خود،
اهداف تشکیلات را به پیش خواهند برد.
در ادامه‌ی متن، آمده است: حضرت

در مقاله پیش اشاره کردیم که پیامبران در
چه جامعه‌ای مبعوث شدند و اساساً مشغول
چه کاری بودند اما شاید برایتان سوال باشد
که با گفتن که کار حل نمی شود. آن‌ها
چگونه هدف خود را در میدان عمل پیاده
می کردند؟

به سخنان رهبر انقلاب در مراسم سال
تحويل ۹۹ گریزی می زنیم.
«حالا اگر چنانچه بخواهیم این‌ها تحقق
پیدا بکنند، اگر بخواهیم این معارف در
فضای عقیدتی جامعه به معنای واقعی کلمه
تحقق پیدا کند، بخواهیم این ارزشها در
عمل مردم، در رفتار مردم خودش را نشان
بدهد، بخواهیم این احکام که وسیله‌ی
پیشرفت و حرکت است، تحقق پیدا کند،
احتیاج به قدرت سیاسی دارد؛ اگر قدرت
سیاسی نباشد، قلدرها زیر بار نمی روند،
تنبله‌ها انجام نمی دهند، سیاهی لشکر
قلدرها و مستکبرین و پول دارها به دنبال
آن‌ها حرکت می کنند، یعنی آن مقصود
نبوت‌ها حاصل نمی شود.»

شعارهایی که انبیا قائل به پیاده سازی آن
در جامعه بودند با دعوت فردی و کار تک
نفری قابل انجام شدن نبود و لازم بود تا
سخنشان در جامعه برش داشته باشد. این
کار میسر نیست مگر زمانی که نبی، از یک
پایگاه اجتماعی در جامعه برخوردار باشد.
این پایگاه اجتماعی قطعاً شامل شاخصه
هایی می شده که به آن‌ها خواهیم پرداخت:

(این شاخصه‌ها از کتاب انسان ۲۵۰ ساله حلقه دوم

استخراج شده است)

(...انگیزه حقیقی، موتور پیش برنده



انسان ۲۵ ساله

ویرایش دوم

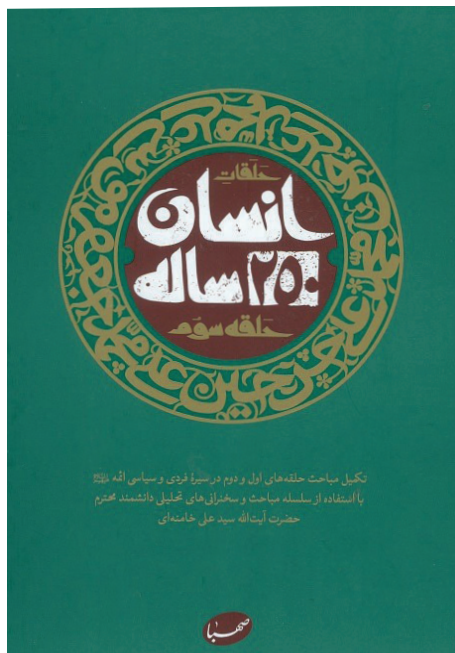
بیانات مقام معظم رهبری درباره زندگی
سیاسی - مبارزاتی ائمه معصومین علیهم السلام

صبا



کار باید تشکیلات باشد

محمود زارعی



کنند، عدالت حاکم، تعادل حاکمیت را به دنبال داشته و این تعادل حاکمیت، تعادل اجتماعی را نتیجه می‌دهد. آن چه در کلام این بزرگان یافت می‌شود این است که عدالت یک علم نیست بلکه یک ملکه‌ی نفسانی است و باید با تربیت ایجاد شود. پس به خوبی قابل مشاهده است که کسانی که معنویت و تربیت فردی، افراد را زیر سوال می‌برند، به صورت واضحی، عدالت را زیر سوال برده اند.

رهبر انقلاب می‌فرمایند: «نمی‌شود کسی در درون خود و درون عمل شخصی خود دچار هوی نفس و اسیر شیطان باشد اما ادعا کند که میتواند در جامعه عدالت را اجرا کند. انسانی که مراقب خود نیست و در عمل و کردار و رفتار خود دچار بی‌تقوایی است نمی‌تواند در محیط جامعه، منشا عدالت اجتماعی باشد.» (خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۷۹/۱۲/۲۶)

البته همه‌ی این هفت مرحله یک پیش نیاز مهم و اساسی دارند که من نام مرحله‌ی صفر روی آن می‌گذارم. این مرحله چیزی نیست جز مرحله‌ی امت‌سازی.

امت‌سازی

اولین سلول پیکره امت اسلامی، در همان روزهای دشوار مکه، با دست توانای پیغمبر بنا شد. ستون‌های محکمی که باید بنای امت اسلامی، بر روی این ستون‌ها استوار بشود. اولین مومنین. اولین ایمان‌آوردندگان. اولین کسانی که این دانایی و شجاعت و نورانیت را داشتند که معنای پیام پیغمبر را درک کنند.

پیامبر برای شروع کار خودش باید افرادی را تربیت کند که اولاً کار فکری و عقیدتی و تشکیلاتی روی آن‌ها صورت گرفته باشد و درثانی کار روی دل‌های آن‌ها صورت بگیرد به گونه‌ای که ترکیه شده، طهارت پیدا کنند و حقایق توحیدی را درک بکنند. حالا شاید بهتر بتوان نقش علامه طباطبایی را در انقلاب بزرگ سال ۵۷ درک کرد، زمانی که ایشان، آیت الله بهشتی، آیت الله مطهری، و آیت الله خامنه‌ای و... به عنوان امت، تجهیز کرده و در گرد امام بزرگوار (ره) جمع کردند تا بنای عظیم این انقلاب، روی دوش این بزرگواران بنا گردد. ■

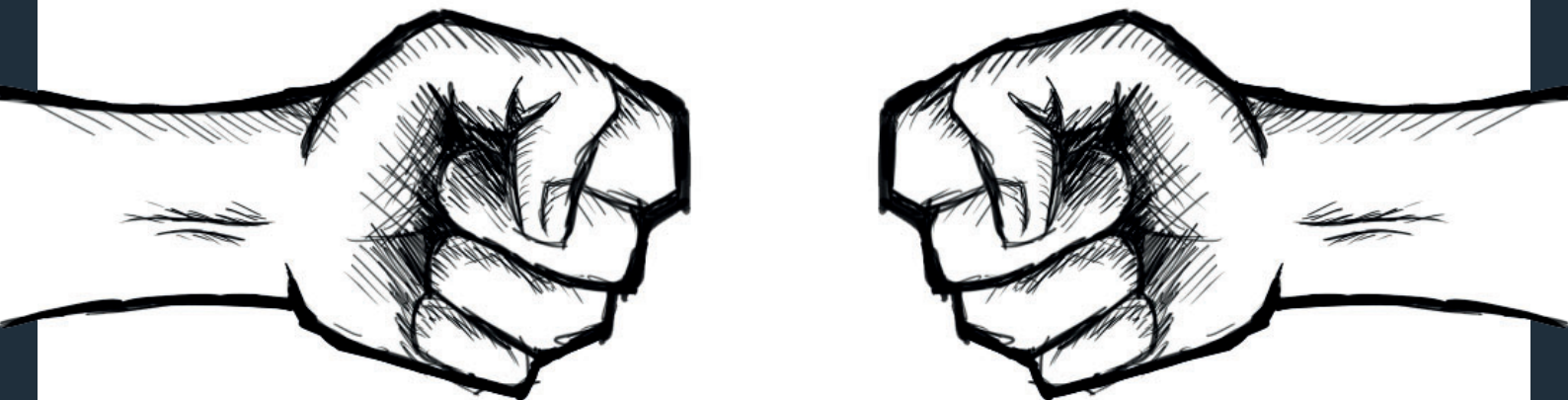


علامه سید محمدحسین طباطبائی علی‌رغم گمنام بودن‌شان، یکی از شالوده‌ریزان انقلاب اسلامی بودند.

آستین بالا بزن!



نویسنده: محمدطاها محمدی



واقع این است که در مقاله کار تشکیلاتی نوشتیم که انقلاب در کشور ما تمام شده نیست و این یک آغازی بود بر آغاز حکومت اسلام در این کشور. اما این حکومت کی قرار است به وعده های خود عمل کند؟ و اصلا کی پیاده سازی کامل می گردد؟ رهبر انقلاب به عنوان راهبر این کاروان، پنج منزل ترسیم نموده اند تا این انقلاب بتواند به هدف نهایی خود برسد.

انقلاب اسلامی، نظام اسلامی، دولت اسلامی جامعه اسلامی و در نهایت تمدن اسلامی، منزلگاه هایی هستند که برای این کاروان ترسیم شده است. در مقاله کار تشکیلاتی به شیوه ی پیامبر (ص)، به این نکته اشاره شد که با حضور حلقه ی امتی در کنار حضرت امام (ره)، انقلاب اسلامی به وقوع پیوست و همین حلقه ی امت شروع به کار ایدئولوژیکی برای رسیدن به مراحل بعدی را آغاز کردند و شاهد بودیم که چگونه ظرف چند ماه، به لطف پیگیری های امام امت و زحمات شبانه روزی شهید بهشتی نظام اسلامی هم با تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی، شکل گرفت. این حلقه متفکر با سرعت به سمت ایجاد مرحله سوم یعنی اسلامی سازی دولت (به معنای اعم قوه قضائیه و مجریه و مقننه) پیش رفتند و مثالش را در مدیریت و ایجاد حزب جمهوری اسلامی توسط آیت الله بهشتی و آیت الله خامنه ای و.. می بینیم. منتها در این میان نیز دشمنان با پی بردن به این روند و شناسایی عوامل آن، تنها راه را در حذف مهره های این حرکت دیدند که ترور

هر سه شخصیت بزرگوار و دیگر شخصیت های انقلاب، شاهدهی بر این مدعاست... اما حالا چه باید کرد؟ چه باری روی دوش شهیدان بهشتی و مطهری و باهنر و... بوده که الان نیاز به شانه های ما دارد؟ این مرحله و نیازهای آن در سخنان رهبر انقلاب اینگونه ترسیم شده است. «شماها اگر چنانچه در این راهی که دارید می روید، استقامت کنید، خسته نشوید، این موانع جلوی پای شما مانع حرکت شما نشود، وقتی به یک مانعی برخورد می کنید، از این مانع عبور کنید، [اگر] نشد راهتان را کج کنید، برگردید بروید دنبال راه، اگر این کار را نکنید مطمئن باشید که فردای این کشور آن چیزی خواهد شد که امروز شما آرزویش را دارید؛ یعنی جامعه ی اسلامی، دولت اسلامی، حکومت اسلامی واقعی، احکام اسلامی؛ این بدون شک خواهد شد. ۱۳۹۸/۰۶/۰۸»

این مرحله، مهم ترین پیش نیازش، تربیت و تحول معنوی مدیران جامعه است تا این افراد بتوانند به تحول در مدیریت و در نهایت به تحول در جامعه دست بزنند. (مراجعه شود به کار تشکیلاتی به روش پیغمبر (ص)) خب حالا چرا ابتدا مدیران؟ چون سنت است که «الناس علی دین ملوکهم». هر آینه مردم بر آیین و روش فرمان روایان خود هستند.

همه باید نسبت به این فراخوان اسلام پاسخ دهیم و خود را در معرض این تحول قرار دهیم چرا که خدا یاری دینش را از تک تک ما عهد گرفته است. و این یاری،

نیست مگر با ایجاد بستر های ظهور حضرت حجت (ارواحنا له الفدا) که دولت سازی اسلامی بی شک از مصداق های آن بستر سازی است. بستر های این فراخوان هم در نظام سازی دیده شده و بسیج به معنای واقعی کلمه بستر این آماده سازی است. ببینید که حضرت امام (ره) در پیام تاسیس بسیج دانشجویی و طلبه چه افق دیدی را ترسیم کرده اند

باید بسیجیان جهان اسلام در فکر ایجاد حکومت بزرگ اسلامی باشند و این شدنی است، چرا که بسیج تنها منحصر به ایران اسلامی نیست، باید هسته های مقاومت را در تمامی جهان به وجود آورد و در مقابل شرق و غرب ایستاد. شما در جنگ تحمیلی نشان دادید که با مدیریت صحیح و خوب می توان اسلام را فاتح جهان نمود. شما باید بدانید که کارتان به پایان نرسیده است، انقلاب اسلامی در جهان نیازمند فداکاری های شماست و مسئولین تنها با پشتوانه شماست که می توانند به تمامی تشنگان حقیقت و صداقت اثبات کنند که بدون امریکا و شوروی می شود به زندگی مسالمت آمیز توأم با صلح و آزادی رسید. حضور شما در صحنه ها موجب می شود که ریشه ضد انقلاب در تمامی ابعاد از بیخ و بن قطع گردد.

پس عزیز من، آستین همت بالا بزن و به میدان بیا تا به آرمان ها برسیم و جامعه ی خود را بی آرمان، به وادی هلاکت نیاوریم. ■

شهید بهشتی و دیپلماسی اسلامی

۷۷

نویسنده: محمد شهریاری



هدف از نگارش این مطلب این است که آداب مذاکره اسلامی و به طور کلی دیپلماسی اسلامی از دیدگاه شهید بهشتی را بررسی کنیم و بدانیم که حکومت اسلامی که ساختار ولایتی دارد و آن جامعه دارای ولی یا امام است چه کنشی در صحنه روابط بین الملل انجام می‌دهد و اصلاً اسلام چه حد و مرزی را برای مراوده با دیگر دولت‌ها، در جامعه اسلامی تعیین کرده است تا ولی آن جامعه متناسب با آن ساختار تعیین شده دیپلماسی خود را با دولت‌های دیگر فعال کند.

ارتباط با دیگر کشورها، تمدن‌ها، امپراطوری‌ها، و حکومت‌ها، از دیرباز جزو اصول بقای جامعه بشری محسوب می‌شود. زیرا کشوری که ارتباط نداشته باشد، یک جامعه مرده است. ارتباط و مراوده با دیگران گام‌های حکومت رو به جلو را سرعت می‌بخشد و آن را پویا می‌کند. اما باید ابتدا منظورمان از مذاکره را معلوم کنیم و برای آن یک چارچوب ذهنی بسازیم و فرضیه‌مان را بر اساس آن پیش

ببریم. مذاکره در لغت یعنی آن چه که از طرفین است و می‌خواهند آن را رد و بدل کنند. اما این معنی در اصطلاح واضح‌تر و موجه‌تر نظر می‌رسد و آن این است که مذاکره یعنی صحبت کردن و در نهایت رسیدن به مقطعی که خواست هر دو طرف را تأمین کند. یا می‌توان مذاکره را تعمیم داد به سیاست خارجی را که، سیاست خارجی حوزه‌ای سیاست است که در پی ارتباط گرفتن میان یک ملت-دولت و محیط بین‌الملل است. و در این نوشته سعی می‌شود این سیاست خارجی و مذاکره از دید اسلام را در جمهوری اسلامی عینیت بخشید. جمهوری اسلامی ایران، سیاست خارجی خود را بر مبنای آموزش اسلام و نگاه‌های آن بنا نهاده است و گفتمان محوری این آموزه‌ها را می‌توان به صورت محدود، سعادت بشریت، استقلال، دفاع از مظلوم، مبارزه با مستکبرین و عدالت خواهی، و

بسط اسلام معرفی کرد. دکتر بهشتی با استناد به قرآن معتقد است هر گونه پیوند سیاسی و گره خوردن سرنوشت ممالک اسلامی (به شرط اثرپذیری) با کشورهای غیر اسلامی ممنوع است برای هیچ فرد گروه و یا جمعی دیگری (جز ولی جامعه) استثناء قائل نمی‌شود و با آیه مومنان کافران را ولی و دوست خود نگیرند خط مشی اسلام را معلوم می‌کند. همانطور که قانون اساسی نیز خط مشی سیاست خارجی ایران را بر اساس جنبش عدم تعهد بنا نهاده است، به ساختار کنش گرایانه دستگاه خارجی اجازه همبستگی سیاسی و اقتصادی و در کل هر گونه ارتباط را نمی‌دهد و رهبر حکومت را که ولی فقیه است، با استناد به قرآن تا جایی که منافع اسلام به خطر نیفتد، ولی فقیه را صاحب اختیار تصمیم‌گیری‌ها برای کنشگری معرفی می‌کند و آن کس که زمامدار و پیش‌روی جامعه است، بنابر

آگاهی و تسلطی که بر اوضاع جهان دارد سیاست و حیطة کارکرد دستگاه دیپلماسی را معین می کند.

و دولت هایی که برای مدت معین امور را برعهده می گیرند ذیل اهداف تعیین شده کلی ولی فقیه افق فعالیت های خود را معلوم می کنند.

شهید بهشتی البته شرط موفقیت الگوی تنظیم شده ولی فقیه در سیاست خارجی را در انسجام مردم و کنش هماهنگ آنها در سیاست داخلی می داند و معتقد است ولی و پیش روی جامعه باید با مردم باشد و مردم نیز برادران و دوستان خود را ولی هم قرار دهند و بطور یکدست و در نهایت حول محور امام جامعه باشند.

امام جامعه و مردم براساس موضع شهید بهشتی باید تنیده در هم باشند و صدای فرد ضعیف را اولین شخص، گوش امام جامعه بشنود.

بر اساس این ساختار، سیاست داخلی را امت واحد تعریف می کند که دوگانگی ندارد و طبق برنامه خود آن جامعه سیاست خارجی را هم شکل می دهد. ارتباط با دیگران جوامع حکومت ها بدین صورت است که باید چرخه امتیاز دهی یا امتیاز گیری دایم فعال باشد این چرخه تا ارضای کامل طرفین از این عمل تکرار پیدا می کند و ممکن است منتها نداشته باشد. باید توجه نمود این تعریف بر چه سیستم هایی امکان عملیاتی شدن دارد زیرا اسلام برای این عمل چهارچوب دارد و این تعریف بیشتر به بحث های سرمایه داری و کاپیتالیسم مربوط می شود مربوط می شود که در آن منفعت مهم تر از هر چیزی است. چهارچوبی که اسلام برای ارتباط گیری با دیگر کشورهای اسلامی دارد به نظر می رسد، بتوان به ۳ قسمت: پیش از مذاکره / حین مذاکره / و پس از مذاکره تقسیم نمود.

در مرحله ی پیش از مذاکره ، دولت اسلامی از پیشنهاد صلح استقبال می کند. حضرت علی در نامه ای به مالک اشتر می فرماید به پیشنهاد صلح توجه کن اما مراقب فریبکاری دشمن هم باش. علاوه بر استقبال ، حکومت اسلامی باید در موضع اقتدار قرار بگیرد. یعنی چارچوبی

که اسلام برای گشودن مناسبات پیشنهاد داده این است که اولاً در شرایط اقتدار وارد مذاکره شوید یعنی دست برتر را داشته باشید و دشمن از عدم صلح با شما بترسد. دوما سعی شود در نهایت مذاکره ، اقدامات انجام شده در نهایت به نفع اسلام و کشور تمام شود.

حین مذاکره

در حین مذاکره نیز آن چه که اسلام تذکر می دهد تناسب رفتاری با اعمال طرف مقابل است. این امر باعث تعیین شدن حیطة کنش های مذاکره کننده می شود و بحث دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد تاکید بر مشترکات است. یعنی طرف مقابل مذاکره کننده باید اطمینان کافی جهت نیت خیر طرف ایرانی داشته باشد . غالب این نکات ذکر شده همگی مربوط به رفتار حکیمانه است که موکدا مورد توجه اسلام بوده است.

قرآن کریم نیز در این باره میگوید در حین مذاکره در عین اینکه باید انعطاف نشان داد ، نباید در مذاکره کنندگان خود باختگی تسلط یابد. شهید بهشتی نیز در این مورد می گوید زمانی که لازم است در مقابل دشمن کنش نشان دهیم این کنش باید حکیمانه باشد اما اسلام روی خوش نشان دادن را بسیار محدود می کند و هشدار می دهد که مومن و کافر بریکدیگر ولایت ندارند و نباید در مقابل دشمن وادادگی از خود نشان داد.

شهید بهشتی علت این روگشایی را از صلح طلبی اسلام می داند و البته معتقد است این واکنش مثبت، تنها تا زمان واکنش ولی فقیه اعتبار دارد و چون ولی فقیه باید به همه مسائل آگاه باشد، بلا تکلیفی در گروه مسئول ملموس نخواهد بود اما اگر هم چنین اتفاقی افتاد ، گروه یا افراد خاص باید دشمن را تا رسیدن ولی فقیه در دست خود نگه دارند امام جامعه آگاهی های کافی از نظر دینی و مصالح عمومی دارد (که با مشورت با اهل فن به دست آمده است) می تواند به درستی عمل کند.

در مرحله پس از مذاکره دستگاه دیپلماسی اسلامی مکلف است آگاه و

هوشیار باشد و فریب احتمالی از سوی دشمن را در نظر قرار دهد. یکی از این فریبکاری ها مربوط به عدم کتبی کردن مفاد مذاکره است که دشمن بعداً از خلاء موجود در مذاکره استفاده می کند و نسبت به تضعیف جامعه اسلامی اقدام می کند. البته اسلام در این موضوع کنش متقابل را تاکید می کند که در صورت بدعهدی و نقض مفاد مذاکره از طرف دشمن ، حکومت اسلامی جهت توقف اقدامات ثانویه دشمن از خود واکنش متقابل ارایه دهد. البته استثناهایی هم وجود دارد و آن هم این است که چون اسلام به اصالت اخلاق نیز تاکید دارد؛ در صورتی که برای مثال کشوری نسبت به قتل سفیر کشور اسلامی اقدام کند ، کشور اسلامی حق واکنش متقابل ندارد و باید به فرستاده آن کشور امان دهد. با توجه به این دستور از اسلام به این نتیجه می رسیم که از صلح و دوستی استقبال می کند و آن را موجب پیشترت جوامع بشری می داند حال آنکه اخلاق باید در مذاکرات و مراودات رعایت شود تا مهمترین اصل یعنی تکریم بشر محقق شود.

نتیجه گیری:

آن چه که مسلم است در شکل امروزی جهان و یا حتی در شکل ابتدایی جهان ، ارتباط با دیگران جهت رسیدن به آسایش نسبی ، شکلی موثر در پیشرفت انسان ها و جوامع اطلاعاتی داشته است. و لزوم ارتباط گیری یک امر اجباری است حال این دولت ها و مکتب ها هستند که باید برای نحوه مذاکره و دیپلماسی به تنظیم سیاست خارجی خود برنامه ارائه دهند. اسلام نیز به عنوان یک ایدئولوژی و برنامه جامع لزومات و باید های مورد نیاز در مذاکرات را تعیین کرده است و در نهایت حکومت اسلامی نیز برای رسیدن به جامعه آرمانی خود با رعایت آنها نسبت به پیشرفت ، صلح جهانی ، استقلال یافتگی ، برقراری عدالت ، نظم اجتماعی و دیگر فاکتورهای مهم تلاش می کند. ■

منافقین در سیاست

۷۷

نویسنده: امیرحسین عباسی



حاج سید احمد



صادق قطب زاده



شبهید مرتضی



ابوالحسن بنی صدر

اعمال جنگ جمل بود که عده ای به خاطر نرسیدن به قدرت با سوءاستفاده از اعتبار دروغین بدست آمده مردم را فریب می دهند و به جنگ با ولی خدا دست زدند. در جنگ صفین نیز سپاهیان حضرت علی (ع) زمانی که قرآن را بر سر نیزه می بینند دست از جنگ کشیده و به صلح با معاویه رضایت داده و معاویه را از آن پس امیرالمومنین می خوانند. تمام موارد بالا نشان از کوتاهی، سستی و کج فهمی مسلمانان، سوءاستفاده

از قدرت برخی افراد منافق و جنگ فرهنگی دشمنان و تاثیر آن بر مسلمانان است. عدم اطلاع مسلمانان از توطئه افراد منافق که خود را در لباس مردان خدا به همه معرفی کردند منجر به وقایعی مانند شهادت حضرت زهرا (س)، حضرت علی (ع)، امام حسن (ع)، واقعه کربلا و ... شد. این سوء استفاده از قدرت

را در زمان حال و پس از انقلاب نیز می توان مشاهده نمود که چگونه منافقان در لباس دین و یا همراه امام خمینی به پست و مقامی رسیده و دست به دزدی از بیت المال مسلمانان زدند. حال به بررسی سرگذشت برخی از افرادی که امام را از فرانسه تا تهران همراهی نمودند می پردازیم:

در پرواز ۴۷۲۱ افرادی امام را از پاریس تا تهران همراهی کردند که هر کدام سرنوشت متفاوتی داشتند. بعضی در مسیر انقلاب ماندند و صادقانه به اسلام و مردم خدمت کردند ولی برخی دیگر ...

زمانی که هواپیما حامل امام در تاریخ ۱۲ بهمن سال ۱۳۵۷ در باند ۱۱ فرودگاه مهر آباد به زمین نشست، امام با بینش عمیق خود تصمیم گرفت تنها با فرزندش سیداحمد خمینی و دست در دست خلبان فرانسوی از پلکان هواپیما به پایین بیاید تا مسافران پرواز انقلاب از همراهی با امام سوءاستفاده نکنند.

در طول تاریخ اسلام، جریان های اصلاح طلب فکری و اجتماعی فراوانی بوده اند که برخی کام یاب و بعضی ناکام شده اند: برای نمونه می توان به نهضت اصلاح فکری غزالی، نهضت های اجتماعی علویان سربداران و نهضت فکری و اجتماعی اخوان الصفا و ... نهضت امام خمینی (ره) اشاره کرد. تاریخ شاهد نهضت های اصلاح نما و مفسدانه نیز بوده است؛ برای نمونه

می توان به جنبش بابک خرم دین و نهضت وهابیت، اصلاحات میرزا ملکم خان در ایران و سرسید احمد خان هندی در هندوستان با غرب زدگی مطلق، اشاره کرد. در این رابطه امام علی (ع) می فرماید: «سفیهان و نادایان و افراد بی لیاقت هدایت امور جامعه را بدست گرفته و بیت المال را بین خود دست بدست کرده و مردم را به بازی می گیرند». در نتیجه تنها راه انسانهای درد آشنا در چنین روزگاری گریه است که در نهج البلاغه خطبه ۹۸ فرمود: همه یعنی چه آنان که اهل دنیا هستند و چه آنان که اهل آخرتند محزون و گریانند! حتی یقوم الباکیان باکیان باک یکی لدینه و باک یکی لدیناه». امام علی (ع) در نامه ۵۳ است که فرمودند: «اینان آمدند و دین را اسیر خود کردند و بعد طبق میل و منافع خود تفسیر کردند. همان طور که پس از رحلت پیامبر اکرم عده ای واقعه غدیر را ندیده گرفتند و شورای سقیفه را برپا نمودند و سخن خود را به کرسی نشاندند و خود را خلیفه و جانشین خلیفه معرفی نمودند در حالی که از کسانی بودند که همیشه در کنار پیامبر اکرم (ص) حضور داشتند و از اولین کسانی بودند که با علی (ع) بیعت نمودند، مشخص شد این دسته از افراد تنها به فکر منافع خود هستند و سخن خدا و پیامبر برای آن ها ارزشی نداشته و به اصطلاح مسلمان نما (منافق) بودند. عجیب تر از آن سکوت مردم در برابر این واقعه بود که امام بر حق خود را تنها گذاشتند. مصداق دیگر این

صادق قطب زاده، مترجم امام در فرانسه و عضو شورای انقلاب در سال ۱۳۶۱ کودتایی برای قتل امام طراحی کرد!

۱- **سید احمد خمینی:** فرزند امام خمینی بود که در طول انقلاب و پس از آن همواره در کنار امام بود و اواخر اسفند ۱۳۷۳ درگذشت. ایشان از همان آغاز تحصیل در حوزه علمیه همانند یک طلبه عادی با سادگی و بی اعتنا به شأن آقا زادگی مشغول فراگیری علوم اسلامی شدند. آیت الله طاهری خرم آبادی از این دوره چنین گزارش می دهد: «بعد از تبعید امام به نجف، آقای حاج سیداحمد آقا ضمن اینکه

شرکت اقتصادی ادامه یافته است. رئیس پایگاه سیا در تهران اعتراف کرده است که بنی صدر در خلال سه تا پنج ملاقات با یکی از جاسوسان سازمان سیا با پیشنهاد حقوق ماهانه هزار دلار به عنوان مشاور اقتصادی یک شرکت تجاری در آمریکا موافقت کرده بود. در زمان جنگ تحمیلی نیز به علت بی تدبیری و عدم کفایت در سازمان دهی جنگ به عنوان مقام فرماندهی کل قوا و عدم قرار دادن سلاح در اختیار نیروهای داوطلب بسیج و سپاه موجب سقوط خرمشهر و رکود در کارهای جبهه و جنگ شد. وی علاوه بر موارد فوق با سخنرانی های تند خود و جبهه گیری علیه امام موجب اغتشاش در داخل کشور شد به گونه ای که در روز عاشورا سال ۵۹ در حالی که امام تاکید کرده بودند فقط نام امام حسین در این روز برده شود، هواداران وی با کف و سوت زدن پس از سخنرانی وی حرمت این روز را شکستند. سرانجام وی به علت ایجاد اغتشاش، سوءاستفاده از قدرت، خیانت به ملت و عدم کفایت در فرماندهی جنگ، با رای عدم کفایت مجلس توسط امام از فرماندهی کل قوا عزل شد و سپس در لباس زنانه همراه با مسعود رجوی (عضو سازمان مجاهدین خلق) به فرانسه گریخت.

(برای اطلاعات بیشتر راجع به این موضوع می توانید کتاب چهل تدبیر فصل ۲ نوشته علی الفت پور را مطالعه کنید.)

۴- صادق قطب زاده: صادق قطب
زاده در ۴ اسفند ۱۳۱۴ در اصفهان متولد شد. او که در فرانسه مترجم امام بود پس از انقلاب به عضویت شورای انقلاب در آمد. بعد ها به ریاست صدا و سیما و وزارت خارجه رسید. وی در سال ۱۳۶۱ چهره واقعی خود را نشان داد و کودتایی برای قتل امام طراحی کرد. در کودتایی که وی با کمک شریعتمداری و گروه فراری شاپور بختیار طراحی کرد بود و همچنین رد پای ریچارد کانتن جاسوس سیا در آن دیده می شود و از طریق جریان منهدم شده حزب خلق مسلمان توانسته بود علاوه بر جذب حمایت مالی سید کاظم شریعتمداری قول مساعد وی را برای حمایت از خودش پس از براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران بگیرد که سرانجام با کمک الهی کودتا شکست

به مغزش اصابت نمود به شهادت می رسد. (برای اطلاعات بیشتر راجع به گروهک فرقان به فصل هفتم کتاب چهل تدبیر نوشته علی الفت پور مراجعه کنید)

۳- ابوالحسن بنی صدر: بنی صدر در ۲
فروردین سال ۱۳۱۲ در استان همدان به دنیا آمد. پدرش نصرالله بنی صدر زاده روستای باغچه از توابع شهرستان کبودرآهنگ و از روحانیون با نفوذ همدان بود که با امام خمینی نیز ارتباط دوستانه ای داشت. در دوران دانشجویی به دکتر مصدق و جبهه ملی علاقه مند شده و دانشجویان مخالف با محمدرضا شاه پیوست. او در حین کار در موسسه مطالعات اجتماعی به فعالیت های سیاسی نیز می پرداخت و سرانجام پس از مجروح شدنش در واقعه پانزده خرداد سال ۱۳۴۲ کشور را ترک کرد و برای ادامه تحصیل به پاریس رفت. در تاریخ ۱۲ بهمن سال ۱۳۵۷ همراه امام به کشور بازگشت و به عضویت شورای انقلاب درآمد و در اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران به عنوان رئیس جمهور انتخاب شد. وی در اولین روز های پس از تسخیر لانه جاسوسی در حالی که عملاً تبلیغات برای انتخابات ریاست جمهوری را آغاز کرده بود با این اقدام دانشجویان همراهی می کرد ولی پس از رئیس جمهور شدن لحن شدیدی را بر ضد دانشجویان پیرو خط امام اتخاذ کرد. در دی ماه سال ۱۳۵۸ یعنی در آستانه نخستین انتخابات ریاست جمهوری هفت سند از گاو صندوق رئیس سازمان سیا در تهران کشف شد که نشان می داد یکی از ماموران سازمان سیا به نام ورتون کاسین یک ماه قبل از پیروزی انقلاب در پاریس با وی تماس گرفته و سپس ارتباط بنی صدر با سازمان سیا در قالب مشاور یک



آیت الله منتظری

درس می خواند یعنی واقعاً یک طلبه درس خوان بود و من مکرر می دیدم ایشان مثل یک طلبه عادی در مدرسه فیضیه نشسته است روی زمین و با هم بحثش دارد مباحثه می کند، مثل یک طلبه عادی که این برای ما از یک طرف شگفت انگیز بود و از طرفی چون فرزند امام بود، و می دانستیم توقع از او هم همین است. اینجوری نبود که ایشان برای خودش عنوان آقا زادگی بگیرد و حریم برای خودش قائل بشود و در بحث و مباحثه جدا از دیگران باشد و با دیگران تفاوت داشته باشد. «ایشان در زمان رحلت امام و به رهبری رسیدن آیت ا... خامنه ای از رهبر معظم انقلاب پشتیبانی کرده و تنها به حمایت از میراث امام پرداخت.

۲- شهید مرتضی مطهری:
استاد شهید آیت الله مطهری در ۱۳ بهمن ۱۲۹۸ هجری شمسی مطابق با ۱۲ جمادی الاولی ۱۳۳۸ هجری قمری در قریه فریمان - که اکنون تبدیل به شهرستان شده است - واقع در ۷۵ کیلومتری شهر مقدس مشهد در یک خانواده اصیل روحانی چشم به جهان گشود. در سال ۱۳۴۱ که نهضت امام خمینی آغاز می شود استاد مطهری به طور فعال در کنار امام بوده است به طوری که می توان سازماندهی قیام پانزده خرداد در تهران و هماهنگی آن با رهبری امام را مرهون تلاشهای او و یارانش دانست. از مهمترین خدمات استاد مطهری در طول حیات پربرکتش ارائه ایدئولوژی اصیل اسلامی از طریق درس و سخنرانی و تألیف کتاب است. در دوران اقامت امام خمینی در پاریس، سفری به آن دیار نموده و در مورد مسائل مهم انقلاب با ایشان گفتگویی کند و در همین سفر امام (ره) ایشان را مسئول تشکیل «شورای انقلاب اسلامی» می نماید. او پس از خدمت فراوان به مردم و انقلاب و اسلام در ساعت ۲۲ و ۲۰ دقیقه سه شنبه یازدهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۸ در تاریکی شب و در حالی که از یکی از جلسات فکری سیاسی بیرون آمده بود با گلوله گروه نادان و جانیتکار فرقان که

و سپس در خدمت سربازی با پیشنهاد همکاری از طرف ساواک به عضویت این سازمان مخوف درآمد و پس از انقلاب وی در پناه حمایت‌های آیت‌الله منتظری، مسئولیت واحد نهضت‌های آزادی‌بخش سپاه پاسداران را بدست آورد. او در این مدت به همراه گروهی انحرافی که در سپاه تشکیل داده بود دست به ترور می‌زد که پس از دستگیری به ترور‌هایی که توسط ساواک و به کمک او انجام می‌شد نیز اعتراف کرد. پس از دستگیری هاشمی، منتظری از وی حمایت کرد و در برابر خواسته امام مبنی بر لزوم پخش اعترافات مهدی هاشمی خط و نشان کشید.

اما در مقابل محمد منتظری پسر وی همیشه پای انقلاب و امام ایستاد و در همین راه در انفجار دفتر حزب جمهوری به همراه آیت‌الله بهشتی به شهادت رسید. علاوه بر موارد فوق علی‌اکبر محتشمی‌پور، هادی غفاری و سید محمد موسوی خوئینی‌ها هر کدام پس از چند سال نمایندگی مجلس، در سال ۸۸ فریاد تقلب سر دادند و موجب اغتشاش در کشور شدند.

همانطور که در موارد بالا به آن اشاره شد نه تنها در زمان انقلاب بلکه در گذشته و حتی در زمان حال نیز مشاهده می‌شود که عده‌ای گرگ در لباس گوسفند مردم را فریب داده و پس از رسیدن به قدرت و به دست آوردن سمتی شروع به غارت بیت المال، پایمال کردن خون شهدا و حمایت از منافقین و استکبار جهانی می‌کنند. همانطور که در زمان پیامبر عده در کنار ولی جامعه آمدن و پس از شهادت پیامبر (ص) از بیت المال غارت یا در زمان علی (ع) با قرآن به سر کردن مردم را فریب دادند امروزه می‌بینیم که این چنین افرادی با همراهی امام به این کارها اقدام کردند. اما همان گونه که در گذشته چهره این افراد پس از گذشت زمان آشکار شد، در آینده نیز آشکار خواهد شد. وظیفه ما در عصر حاضر این است که با بصیرت و اطلاعات کافی در مورد مسائل روز و همچنین سیاست‌مداران ایران و جهان مطالعه و تحقیق کنیم تا اسلام، انقلاب و مردم جامعه مان از شر اینگونه افراد به ظاهر مسلمان و حامی مردم مصون باشد. ■



خورد و قطب زاده اعدام شد.

۵- حسینعلی منتظری: آیت‌الله

حسینعلی منتظری در سال ۱۳۰۱ در شهر نجف آباد اصفهان متولد شد. او که از شاگردان امام خمینی و آیت‌الله بروجردی بود پیش از انقلاب در مبارزه علیه رژیم پهلوی بارها زندانی و تبعید شد. آیت‌الله منتظری از مؤسسان تشکلی بود که با حضور مدرسان حوزه علمیه، فعالیت‌های مذهبی - سیاسی انجام می‌دادند و از حامیان اصلی نهضت امام خمینی بودند. این تشکل بعدها به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم مشهور شد. پس از انقلاب با تشکیل شورای انقلاب در دی ماه ۱۳۵۷، آیت‌الله منتظری به عضویت این شورا درآمد و در انتخابات خبرگان قانون اساسی، بعنوان یکی از نمایندگان تهران انتخاب شد و به ریاست مجلس خبرگان برگزیده شد.

آیت‌الله منتظری با موافقت امام خمینی شورای مدیریت حوزه علمیه قم را تأسیس کرد. همچنین مجمع نمایندگان طلاب حوزه با پیام امام و با پیگیری‌های او تشکیل شد. تأسیس مرکز جهانی علوم اسلامی ویژه طلاب غیر ایرانی، تأسیس مدارس علمیه رسول اکرم (ص)، امام باقر (ع)، امام صادق (ع) و بعثت، تأسیس مدرسه عالی تخصصی فقه، تأسیس مدارس علمیه در خارج کشور و بازسازی و گسترش مدرسه دارالشفاء قم از اقدامات آیت‌الله منتظری در حوزه‌های علمیه بود. آیت‌الله منتظری در جلسه‌ای فوق العاده مجلس خبرگان رهبری در ۲۵ تیر ۱۳۶۴ به عنوان قائم مقام رهبری انتخاب شد. اما پس از پیروزی انقلاب ماجرا تغییر کرد. سید مهدی هاشمی برادر داماد منتظری که قبل از انقلاب در ابتدا در صف انقلاب مبارزه می‌کرد و پس از دستگیری توسط ساواک، زندانی شد

کمی مسئولیت پذیر باش

۷۷

نویسنده: عماد فاتح

پیر و جوان. وقتی که همه‌شان به یاری رهبرشان شتافتند و در نهایت و با وحدت خود نتیجه عملشان را دیدند و یکی از واقعه‌های عظیم تاریخی را با موفقیت رقم زدند. در طول سال‌های پس از انقلاب همین مردم با ایمان و مسلمان بارها آزمایش شدند و فتنه‌هایی رخ داد و باز هم مردم متعهد از مردمی که با اهداف و امیدهای دیگر به انقلاب پیوسته بودند، سوا شدند و چهره واقعی‌شان روشد.

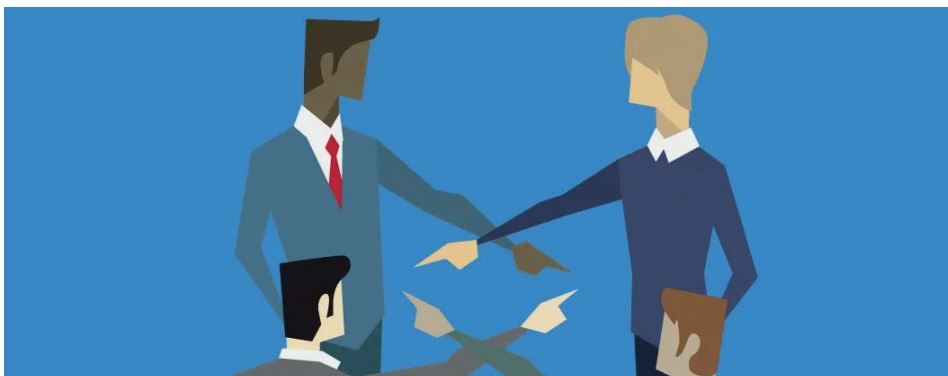
در این دوران و با گذشت ۴۰ سال از انقلاب، حال رهبر و ولی انقلاب در امور دیگری در انتظار یاری ماست و این ما هستیم که باید به وظیفه و تعهد دینی‌مان عمل کنیم. یکی از همین انتظارات که نتیجه آن به نفع و سعادت خودمان و جامعه‌مان خواهد شد، نجات اقتصاد کشور از راه تولید ملی و جهش تولید و خودباوری است. و یا انتظار دیگر رهبر و ولی مسلمین، جهش علمی و جهاد علمی است. آن زمان که رهبر انقلاب از مردم می‌خواهد که در پای صندوق‌های رای حاضر شوند و برای مردم ویژگی‌های کاندیدای اصلح را بیان می‌کند و در برهه‌ای از مردم می‌خواهد که به لیست‌های اجنبی و لندنی رای ندهند. و همه‌مان به خاطر داریم که رهبر به سیاستمداران در مورد مذاکرات با غرب و یا در مورد تبعات پیوستن به سند ۲۰۳۰ تذکر دادند. در دنیای کنونی و شرایطی که نیاز است در مقابل دشمن قوی شد و انقلاب را تثبیت کرد، شتافتن به یاری رهبر در این مسائل از ملزومات و مسلمات است. و باید به این امید داشت که «إن تنصرو الله، ينصرکم». و حسن ختام متن، این جمله از شهید انقلاب، آیت الله بهشتی باشد: «روی سخن ما بیشتر با زنان و مردان با ایمان متعهد است. ما بیشتر می‌خواهیم با آن‌ها سخن بگوییم؛ به آن‌ها هوشیار باش بگوییم؛ تا آن‌ها بیدار شوند و بدانند اگر می‌خواهند شرایط زندگی بهتر اسلامی در پرتو آیین مقدس اسلام، در پرتو راه سعادت‌بخش اسلام و صراط مستقیم خدا به وجود بیاورند، باید به چه مسائلی بیشتر توجه کنند؟ معروف، منکر، شناخت صحیح آن دو، توجه به اینکه مراحل از این شناخت صرفاً پس از شناخت رهبری و رهبران صحیح میسر خواهد بود و بس.» ■

ابتدای تاریخ بوده و همچنان هم هست و گاهی اوقات عدم عمل به این مسئولیت، وقایع تاریخی‌ای را رقم می‌زند که در ذهن همگان باقی می‌ماند. مسئولیتی که عدم عمل به آن جامعه‌مان را به مشکلاتی دچار می‌کند که راه حلش عمل به همان مسئولیت منظور است. منظور از مسئولیت، عمل و تعهد به دینمان است. تعهد به یاری ولی خدا و رهبر جامعه. که خداوند از ابتدای خلقت، زمین را بدون ولی قرار نداده است. در تاریخ، واقعه‌ی عظیم عاشورا هست. هنگامی که امام حسین علیه السلام در راه کوفه است و هرکس را که می‌بیند و می‌داند که آمادگی پیوستن به قیام را دارد، دعوت می‌کند. دعوت‌کنندگان اصلی امام متأسفانه یکدست نبودند و در میان آن‌ها عناصر خالص و ناخالص به هم آمیخته بود. نهایت، در روز عاشورا، امام به شهادت رسید. اما به قول شهید عزیز انقلاب، آیت الله بهشتی، محرومیت‌های ناشی از نداشتن یا شناختن رهبری صحیح در زندگی مردم آن دوران بود که علت اصلی شهادت نه فقط امام حسین علیه السلام، بلکه همه ائمه از علی علیه السلام تا امام حسن عسکری علیه السلام بود.

اکنون همانند همان دوران است. نیاز است که رهبر اسلام را، ولی زمان را یاری نمود و به وظیفه و مسئولیتی که بر دوشمان گذاشته شده، عمل کرد. انقلاب اسلامی نتیجه عمل مردم با ایمان سالهای ۴۰ تا ۵۷ به این وظیفه دینی‌شان است. از زن و مرد و

بسیاری از ما همواره به مسئولیت‌پذیری حساسیت داریم و تلاشمان این است که هم خودمان و هم دیگران به آن پایبند باشیم. در زندگی روزمره‌مان در مسائلی مانند خانواده و خانه اجاره‌ای و خودرویی که از دوستان به امانت می‌گیریم تا کارها و مسئولیت‌ها اعم از اداری و یا حتی تشکل دانشجویی و دانش‌آموزی تمام تلاشمان این است که خود و دیگران را ملزم به انجام اموری می‌دانیم که محول شده و یا خودمان قبول کرده‌ایم. در دانشگاه، هنگام مراجعه به مسئول دانشکده و یا رده‌های بالاتر و یا در جامعه هنگام مراجعه به ادارات با مسئولی مواجه می‌شویم که از وظیفه خود سر باز می‌زند، بسیار عصبی می‌شویم و ادامه ماجرا، و گاهی اوقات از مسئولین رده‌بالای کشور، مانند رئیس‌جمهور و وزیر و وکیل شاکی می‌شویم و چون دستان به آن‌ها نمی‌رسد، شروع به فحش دادن و ناسزا گویی می‌کنیم. هر چند، گاهی اوقات دستان حتی به یک مسئول خرده کار در دانشگاه و ادارات هم نمی‌رسد. ناگفته نماند که گاهی مسئولینی هم هستند که در دفترشان به روی مردم همواره باز است، اما در دفترشان نیستند. تشکری هم نکنیم از مسئولینی که هم در دفترشان باز است و خودشان هم هستند و پای صحبت مردم می‌نشینند.

حال بیایید کمی از این فضاها دور شویم و بپردازیم به مسئولیتی که بر عهده خودمان گذاشته شده و گاهی اوقات بعضی از ما آن را فراموش می‌کنیم. مسئولیتی که از



شهید متفکر انقلاب اسلامی در سخنرانی که در نیمه شعبان یکی از سالها داشتند، به مطلبی مهم اشاره کردند. در این سخنان، ایشان از نوعی وظیفه صحبت به میان آوردند. «مهم‌ترین و عمده‌ترین مسئله‌ای که زن و مرد مسلمان باید به آن توجه کنند، مسئله وظایف یک مسلمان در دوران غیبت کبری است.»

وظایف مسلمان در دوران غیبت کبری؟ این دیگر چه نوع وظیفه‌ای است؟ اصلاً تابه حال راجع به این مطلب فکر کرده‌اید؟ این که ما در قبال نه فقط ظهور و غیبت صاحب الزمان، که در قبال دینمان نزد پروردگار عهدی بسته‌ایم و وظیفه‌ای داریم! در این سطور قصد داریم به این موضوع بپردازیم.

الف- وظیفه

وظیفه به چه چیزی می‌گوییم؟ بارها در زندگی هر انسان بالغی پیش آمده که برای انجام کاری اعلام آمادگی می‌کند. پس از پذیرش انجام عمل، وظایفی را عهده‌دار می‌شود. حال متناسب با عملی که عهده‌دار شده، حجم وظایف متعدّد است. برای مثال جوانی که برای اعزام به خدمت مقدس سربازی با توجّه به وضعیت کنونی اش اعلام آمادگی می‌کند، از لحظه ورودش به محل خدمت، زمان انجام وظایفش آغاز می‌شود. بیدارباش راس ساعت مقرّر، نظم و انضباط شخصی و رختخواب، بهداشت فردی و البسه، احترام به مافوق، کلاه به سر گذاشتن، صبحگاه مشترک، میل صبحانه و... تنها وظایف هر چند ساده مختصّ یک سرباز در هنگام صبح است. هنگامی که کشور وارد جنگی خواسته یا تحمیلی می‌شود، وظایف سرباز در جبهه نبرد سنگین‌تر می‌شود. محافظت از وطن، حفاظت از مقر، تیراندازی به هنگام عملیات و... هم از وظایف همین سرباز در وسط جنگ است. هر چه رده

نظامی بالاتر می‌رود، وظایف سنگین‌تر می‌شود.

حال اگر همین سرباز در یکی از وظایفش کوتاهی یا غفلت کند، متناسب با شرایط، توبیخش می‌کنند. چرا که نظم یک ارگان را به هم ریخته است. مایه عقب افتادن و تعویق می‌شود. هر چند سرباز وظیفه مختصری برعهده دارد. حال که اگر رده بالاتر به اشتباه بیافتد، میزان اختلال در سیستم حجیم‌تر خواهد بود. اغلب غفلت‌ها و اشتباهات ناشی از عدم شناخت و آگاهی نسبت به وظیفه است. یعنی فرد وظیفه‌ای بر دوش می‌گیرد، در حالی که شناختی ناچیز نسبت به آن دارد یا اینکه به کل هم وظیفه و هم ویژگی‌های آن را فراموش کرده است. و این عدم آگاهی، گاهی علت درونی و گاهی ناشی از شیطنت بیرونی است. این حالت را تصوّر کنید. چه اتفاقی خواهد افتاد؟ میزان عقب افتادگی و اختلال چه میزان خواهد بود؟

ب- تعهد در قبال دین در دوران غیبت کبری

حال بیایید مثالی عمیق‌تر که مربوط به عنوان این سطور است صحبت کنیم. وظیفه‌مان در قبال دین منتخبمان. وظیفه سنگین همه‌مان در قبال آیین پدری‌مان. شاید قدری فهم آن مشکل باشد. همانگونه که برای نگارنده این سطور بود. هنگامی که نماز می‌خوانیم، روزه می‌گیریم، با پروردگار نیایش می‌کنیم، بعد ارتکاب به گناه نزد خداوند توبه می‌کنیم، در مقابل متخاصمان و متجاوزان به وطن به پا می‌خیزیم. این‌ها چند نمونه از وظایفی بود که اکثریت راجع به دینمان از آن‌ها آگاهی داریم. وظایفی هم هست که هماهنگ گونه که در بخش پیش گفته شد، در حجاب مانده است. وظایفی همانند ایستادگی در برابر ظلم و بی‌عدالتی، تلاش برای پابرجا ماندن دین مقدسمان، امر به معروف و نهی از منکر و... اما لازمه عمل به همه این وظایف یک چیز است: ایمان از روی آگاهی. استاد معزز، امام خامنه‌ای-مدظله‌العالی- در سخنرانی‌های سال ۱۳۵۳ در مسجد

امام حسن مجتبی شهر مقدس مشهد داشته‌اند و هم اکنون این سخنان در کتابی به نام «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» جمع‌آوری شده‌اند، می‌فرمایند: «آدم‌هایی که ایمان ندارند، باوری ندارند، فقط چون دیگران رفتند، این‌ها هم احتیاطاً دارند می‌روند، این‌ها در حوزه قلمرو فکر اسلامی داخل نیستند، رو در بایستی هم ندارد، ایمان لازم است. ایمان یعنی باور، به وضوح مطلب را پذیرفتن و قبول کردن، یعنی دنبال یک جاذبه حرکت کردن. اگر این جاذبه در مکتب دین و قرآن نباشد و دل تو را تسخیر نکرده باشد؛ یعنی اگر ایمان در این دل نباشد، این دل مرده است، زنده به نور اسلام نیست، نمی‌شود به آن گفت مسلّم، مسلمانانی که از روی آگاهی دینش را پذیرفته باشد، حتماً به این نکته هم آگاه است که در قبال دین تعهداتی دارد که گام دوم ایمان، انجام این تعهدات است. در همین کتاب در جلسه چهارم می‌خوانیم: «... آن ایمانی از نظر اسلام ارزش دارد که با عمل، با مسئولیت،

با تکلیف، با تعهد

همراه است.

اگر تعهدی

احساس

نکردی،

در مؤمن

بودن

خودت

شک

کن.





مردمی که پیوند الهی میان خودشان و خدا را بریده و منقطع نمی‌دانند، این را به صورت نتیجه عرض کردم.»
و حسن ختام مطلب این جملات از پروفیسور گرَبَن-استاد اسلام‌شناسی و سبک‌شناسی دانشگاه برودو در فرانسه- که دکتر بهشتی در همین سخنرانی به آن اشاره کرده بودند: «اعتقاد به امام زمان یکی از مسائل بسیار زنده و ارزنده شیعه ۱۲ امامی است برای اینکه آن حالت مردگی که در ما مسیحیان و در پیروان ادیان یا حتی مذاهب دیگر اسلامی، از نظر انقطاع ارتباط میان بشر و خدا وجود دارد، از مجرای رهبران الهی، آن حالت در شما شیعه دوازده امامی وجود ندارد.» ■

جامعه‌ای که به تعهدات ایمانی عمل نمی‌کند، نام خود را جامعه مؤمن نگذارد.»
منظور از این جملات این بود که به این نکته برسیم، علت عدم انجام وظایف ما در قبال دین، عدم آگاهی نسبت به آن‌هاست.
گاهی این عدم آگاهی نسبت به وظایف در دوران غیبت کبری تا آن جا پیش می‌رود که بعض از مؤمنین، حال یا از روی ناآگاهی یا از روی تنبلی و بهانه برای در رفتن از زیر بار وظایف، اینگونه اعلام می‌کنند که باید منتظر ماند تا امام زمان بیاید و همه چیز را درست کند.
حال به سخنان شهید بهشتی که در ابتدای متن ذکر شد و در همین باب بود می‌رسیم. شهید در این سخنرانی به نکته‌ای اشاره کردند و آن اینکه: «این طور که مطالعات اسلامی روشن به من نشان می‌دهد که مسلمان معتقد به امام دوازدهم حق ندارد در این دوران بسیار ممتد غیبت، ذره‌ای از کوشش و تلاش همه جانبه در راه اقامه آیین یکتاپرستی و برپاداشتن خداپرستی و عدل و داد و عدالت در جامعه، برپاداشتن عدل اجتماعی و عدل اقتصادی و عدالت اخلاقی، برپاداشتن آداب و سُنن فضیلت و کمال انسانی و اسلامی ذره‌ای شانه خالی کند و هر کس به هر عنوانی از عناوین حتی این جمله را بگوید که خود امام زمان می‌آید که خودشان اصلاح کنند و این جمله او ذره‌ای اثر سردی در کسی بگذارد، به طوری که از انواع وظایف سنگینی هر مسلمان در این راه دارد، همان جا سرد شود باید صریحاً به او گفته شود که در این گفتن گناه کرده، استغفار کند و دیگر نگوید یا اگر می‌گوید، طوری بگوید که این اثر منفی را نداشته باشد.» و در ادامه بسیار زیبا به این بخش از سخنانش که در جهت آگاهی بخشی به ملت مسلمان در خصوص وظایفشان بود، پایان می‌دهد: «اعتقاد به امام در عموم، به ما نیروی فراوان دهد، نیروی بسیار، به ما نشاط دهد، نشاط

مردم سالاری

۷۷

نویسنده: محمد ساجدی



به مسلمان‌ها گفته می‌شود اطیعوا الرَّسُولَ: باید از این پیامبر فرمان ببرید. تعیینی است، ولی تحمیلی نیست. چون وقتی مسلمانان به فرزند عبد الله به عنوان نبی الله و رسول الله معتقد شدند و ایمان آوردند، زمینه قبول اطاعت او را با خود در دل دارند. تعیینی هست ولی تحمیلی نیست. ولی امروز در این عصر غیبت امام معصوم منصوب منصوص، در این عصر، امامت، دیگر تعیینی نیست؛ تحمیلی هم نیست؛ بلکه شناختنی و پذیرفتنی یا انتخابی است. بنابراین رابطه امت و امامت در عصر ما يك رابطه مشخص است. دقت بفرمایید! شناختن آگاهانه و پذیرفتن نه تعیین و نه تحمیل.

در رابطه با رابطه مردم با ولی، بیشتر حرف‌هایی که تا به امروز برای مردم بیان شده است سطحی است و این سخنان خیلی توانایی رساندن حق مطلب را به مردم ندارد. علت اینکه این متن را نوشتیم، این بود تا سخن شهید بهشتی شما را برسانم که باید آگاهانه ولی را شناخت و شناساند و اینکه رابطه ولایت به زور برقرار نمی‌شود. اگر بخواهم از آیات قرآن با شما سخن بگویم. انسانها از «اسفل السافلین تا عند ربهم یرزقون» طیف بندی دارند.. آن‌ها ابتدایی که در غفلت باشند، در اسفل السافلین قرار دارند. و با کسب آگاهی و انجام دستورات فطری و دینی خود به طی کردن مسیر بندگی می‌پردازند تا در انتها به توحید در زندگی خود برسند.

پس جامعه ملزم به طی این مسیر می‌باشد و اساسا در فطرت انسانها این حرکت به سمت پروردگار وجود دارد. منتها شرط طی کردن این مسیر این است که انسان‌ها آزادانه به انتخاب و حرکت به این سو اقدام کنند. چون اگر با زور و اجبار این مسیر را طی کنند، کسی نمی‌گوید انسان این

آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و همه پیامبران و انسان‌های نمونه ادیان ابراهیمی، به مردمی که اوصافش را در تاریخ خوانده اید می‌گوید: مردم! از حقوقی که بر شما دارم این است که با من با زبان جباران و پادشاهان و طواغیت تاریخ، با آن زبانی که مردم با آن‌ها حرف می‌زنند، با من حرف نزنید. مبدا کسی به خود بگوید کجا ما جرأت می‌کنیم به علی انتقاد کنیم. نه! از من انتقاد کنید و آن چه به نظرتان می‌رسد به من بگویید. من، اگر خدا نگهبان و نگهدارم نباشد، چنان نیست که برتر از آن باشم که شما خرده‌ای بر من بگیرید و در کارم نقطه‌ای را نشان بدهید که باید چنین نمی‌بود. چه کسی این را می‌گوید؟ علی (ع). این خطبه را مطالعه کنید. همه آن خواندنی است و جمله جمله آن حاوی اصلی عالی است. بنابراین، رابطه امت و امامت این است که امت باید از امام شناختی آگاهانه داشته باشد و از صمیم قلب او را بپذیرد، چون تعیین و تحمیل در کار نیست و پس از پذیرفتن، میان این دو، مسئولیت متقابل شدید و جامعی برقرار می‌شود. ■

در مرحله‌ی دولت اسلامی هستیم و اولین گام برای تشکیل این چنین دولتی در کلام رهبر انقلاب، تحول معنوی مدیران است. حال بیابید آن چه تاکنون می‌دانستید را با مردم سالاری گره بزنیم. آن چه که در این مقاله، دعوی آن را دارم این است که راه حل تحول معنوی، مردم سالاری دینی است. برای اثبات این دعوی، بهتر است به سخن راهبر انقلاب ارجاع دهیم که حتما کمک دهنده خواهد بود. امروز بهترین چیزی که ممکن است ما بتوانیم برای تصحیح اخلاق و رفتار و منش خودمان - یعنی مسؤولان کشور - ملاک قرار دهیم، مردم سالاری دینی است؛ (۱۳۷۶/۰۹/۱۲)

حال به سخنرانی شهید بهشتی برگردیم و رابطه‌ی امت و امامت را در ذهن خود بازآفرینی کنیم

این امامت و امت نسبت به یکدیگر مسئول و متعهدند. با تعهد و مسئولیت متقابل. این‌ها را ناچارم با اشاره بگویم و رد بشوم، ولی در نهج البلاغه خطبه‌ای در همین زمینه حقوق امام بر امت و امت بر امام است.

علی (ع)، این انسان نمونه، این امام و اسوه بر جسته تاریخ، این وارث ممتاز

مسیر را رفت، بلکه می‌گویند او را به اجبار بردند. و این هدایت از نظر قرآنی، ارزشی ندارد. بارها در آیات قرآن خوانده‌ایم که اگر خدا می‌خواست همه را هدایت می‌کرد. پس می‌فهمیم که اختیار و آزادی در دوراهی‌های زندگی، لازمه‌ی مسیری است که خداوند برای زندگی انسان ترسیم کرده است.

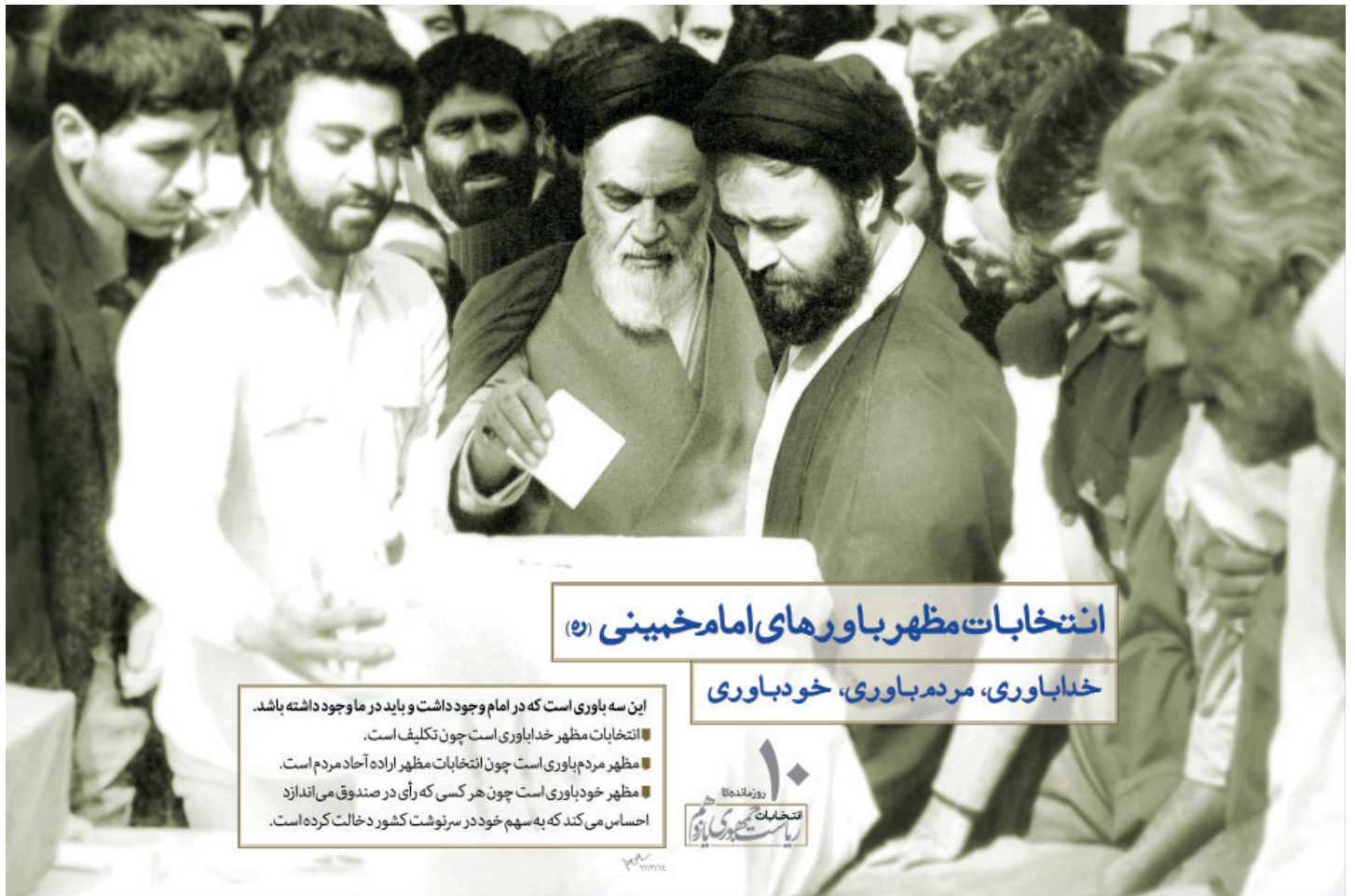
جایگاه پیغمبران در این بین به زبان ساده این است که در دوراهی‌های زندگی، شناخت دهنده به انسان هستند و خدای متعال نیز درباره‌ی آنان در قرآن کریم فرموده است: «نگران مباش؛ تو فقط وظیفه ابلاغ آشکار داری. (نحل/۸)»

پس ولایت پیغمبر که تربیت انسان هاست از زمانی آغاز می‌شود که مسیر حرکت، تبیین شده و مردم بر اساس احساس نیاز به هدایت به سمت پیغمبر خدا حرکت کنند. وقتی مردم به سمت پیغمبر حرکت کردند و از او برای اصلاح امور خویش دعوت کردند، یک تکلیف بر گردن این رهبر آمده و تکلیفی دیگر نیز برگردن مردم مراجعه کننده می‌آید.

بر گردن راهبر جامعه، هدایت و رشد مردم واجب شده و بر مردم هم اطاعت از امر ولی، حفظ او از دشمنی‌ها واجب می‌شود. پس زمانی که در کسی شرایط راهبری جامعه (عدالت، تقوا و... که در قانون اساسی آمده) احصا شد و از طرف مردم نیز مورد پذیرش قرار گرفت، رابطه‌ی ولایت ایجاد می‌گردد. و تکلیف جامعه در این صورت همان خوانش و عمل صحیح به تک تک گذاره‌های این راهبر که در جامعه کنونی ما ولایت فقیه نام دارد، می‌شود. و نتیجه این می‌شود که شرط تزکیه جامعه، پذیرش حرف ولی می‌باشد و میزان وسرعت حرکت جامعه به سمت توحید (هدف نهایی) بسته به همین پذیرش حرف ولی دارد. اسم این پذیرش جامعه از ولایت، مردم سالاری دینی می‌باشد اگر دنبال کننده افق بوده باشید در سایر مقالات این نشریه متوجه شده اید که ما در فرآیند تمدن سازی اسلامی پنج مرحله [انقلاب اسلامی، نظام اسلامی، دولت اسلامی، جامعه اسلامی و تمدن اسلامی را داریم] و حتما آشنا شده اید که اکنون



وقتی پای رای مردم در میان است



زوجی که در روز عروسی‌شان با رفتن به پای صندوق رای، دو جشن برگزار کردند!

خودت را عمق بده



نویسنده: مهدی نصیری

باشد و بیشترین ضربه را به مبانی و اصول و نظام پاک و مقدس اسلام خواهد زد چرا که بعضیها اسلام را فقط در نماز و روزه و حج تعریف کردند تا به باطن و ریشه و اهداف این عبادات توجه نکنیم قطعا به بیراهه خواهیم رفت

به قول مرحوم آقای طالقانی: «اگر آن حساسیتی که علمای ما روی کفر داشتند، روی ظلم می داشتند، کفر بوجود نمی آمد چرا که ظلم موجب کفر می شود» خواننده محترم باز شما را دعوت می کنم روی این مطالب عمق پیدا کنید. امام صادق علیه السلام می فرمایند: «یک ساعت اندیشیدن در خیر و صلاح از هزار سال عبادت بهتر است»

این حدیث بالا یا بالاتر از همه این ها چقدر این کتاب خدا ما را دعوت کرده به تفکر و تعقل چرا چون عقل سرمایه گران بهایی ست در وجود آدمی اگر ارزش اش را بدانیم نه تنها مایه سعادت و خوشبختی دنیوی و اخروی خود فرد بلکه بالاتر جامعه و دولتی که آن فرد در آن مسئولیتی را عهده دار هست را شامل خواهد شد

خودرأیی و خودبینی و قدرت طلبی یا خدای ناکرده استبداد زیر پرده دین را کنار بگذاریم و بباییم با این دردمند ها رنج کشیده ها، محرومین همدرد و همدل شویم چرا که این انقلاب را مدیون این ها هستیم.

خدای متعال به پیغمبر اش با آن عظمت فرموده که با این مردم حرف بزن، مشورت کن به این ها شخصیت بده بدان که این ها هم مسئولیتی دارند و خواهند داشت دعوت اسلام به رحمت و آزادی و عدالت و تعالی رساندن شماسست اسلامی که ماها می شناسیم که از متن قرآن و سنت پیامبر (ص) سرچشمه گرفته آزادی را محدود نمی کند هر جمعیتی که بخواهد آزادی مردم را در انتقاد یا بحث محدود کند، شکاف یا فاصله طبقاتی ایجاد نماید یا خدای ناکرده سهم بیشتری را برای خود و اطرافیان و نزدیکان خود باقی گذارد اسلام را نشناخته و بزرگترین ضربه را به دین و خون این شهیدان خواهد زد. ■

بماند و نپذیرد باید پاسخگو باشد و قطعاً جوابگو است یعنی؛ هر جا یا مکانی خدا ناکرده به کسی ظلم واقع شود خودمان یا کسی دیگری، تماشاگر آن باشیم یا واسطه ظلم به کسی باشیم ما هم در آن جرم و ظلم شریک و پاسخگوییم «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَءِثَارُهُمْ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ»

یقیناً ماییم که مردگان را زنده می کنیم و آن چه را که از پیش فرستاده اند و آثار به جای مانده از آنان را می نویسیم؛ و همه چیز را در کتابی روشن و لوح محفوظ به شمار آورده ایم (یاسین_۱۲)

علی علیه السلام عدالت را یک تکلیف و وظیفه الهی، بلکه یک ناموس الهی می داند، هرگز روا نمی شمارد که یک مسلمان آگاه به تعلیمات اسلامی تماشاچی صحنه های تبعیض و بی عدالتی باشد از شما خواننده گرامی تقاضا دارم روی این مطالب فکر و اندیشه کنید و خودتان را عمق بدهید.

روی مبانی و اصل و هدف اسلام تمرکز و اندیشه کنیم تا فکر نکنیم این روح و عقل و منطق امان اختیار پرواز کردن نخواهند داشت، قرآن و اهل بیت این دو ابزار گران مایه را خدا به ما عطا و مرحمت فرموده تا بتوانیم از این ها استفاده کنیم تا به تعالی و کمال و آن قله برسیم. باید بهتر فکر کنیم؛ فکر، فکر و فکر. (میگویند پیامبر بزرگوار ما فرموده اند یک ساعت تفکر از هفتاد سال عبادت بهتر است)

یکی دیگر از مشکلات این جامعه که گرفتارش است این است که که دین را صرفاً در چارچوب مناسک تعریف و معرفی کردند که این یکی از اشتباهات محض می

بنده مثل شما ها یک بنده خدا و دانشجو هستم

گفتم چند کلمه ای راجع به این دنیا و تحولات و اسلام در قالب یک متن در حد توان و جایی که علم بنده کفاف بدهد یک گفتگویی ساده با شما داشته باشم اولاً راجع به این دنیا ما متاسفانه واقعیت هدفمان را از آمدن به این دنیا زیاد درک نکرده ایم «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِاعْبَيْنَ»

ما آسمانها و زمین و آن چه را که میان آن هاست به بازیچه نیافریده ایم

(دخان_۳۸)
«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»

آیا پنداشته اید که شما را بیهوده آفریده ایم و به سوی ما بازگردانده نمی شوید؟ (المومنون_۱۱۵)

یعنی آن هدف اصلی و معین که در سراسر این قرآن به ما اشاره و تلنگر می دهد آن است که او را آن طور که شایسته و سزاوار است بعضی هایمان درست شناخت پیدا نکرده ایم که آن هدف جز عبادت و بندگی او هم در عمل و هم در اعتقاد نیست بعضی از مردمان بدون تفکر و اندیشه به این هدف نهایی خلقت، به آن جایگاه و مسئولیتی که در این کشور گرفته اند بی اعتنائی کرده و به قول مرحوم آقای رجایی، یک بله و خیر آن ها سرنوشت و زندگی میلیون ها انسان را عوض و گاهی به تباهی و بدبختی می کشاند.

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»
در حقیقت دین پسندیده نزد خدا همان اسلام است. اسلام در لغت و ریشه همانطور که می دانید به معنی تسلیم و تعظیم در برابر حق و حقیقت و نفی هر چه باطل می باشد، یعنی هرکسی در هر جا در هر کدام از مقام باشد حق را ببیند و ساکت





جنبش دانشجویی و مجلس یازدهم

از خود نمایندگان و در رابطه با مجلس شورای اسلامی است. جنبش دانشجویی باید نگاه گسترده ای به صحن مجلس داشته و فضای فعالیتی آن را بررسی نماید. چرا که اگر این نقش دیده بانی حذف شود مجلس یازدهم نیز از ریل خارج شده و از نظر عملکردی به لوکوموتیو مجلس دهم وصل خواهد شد. به همین دلیل است که جنبش دانشجویی نقش مهمی در پیشبرد مجلس یازدهم خواهد داشت.

ارابطات نزدیک بدنه یازدهمین دوره مجلس شورای اسلامی با جنبش دانشجویی فرصتی است که طی آن، این جنبش می تواند بسیاری از مشکلات مردم را مورد بررسی قرار داده و با ارجاع آن به مجلس شورای اسلامی راه حل آن ها را هموارتر سازد.

نباید این نکته را فراموش کرد که این دوره ۴ ساله آزمونی برای جنبش دانشجویی است تا بتواند بسیاری از مسائل کشور را با بررسی دقیق به مجلس ارائه دهد حال اینکه این دوره ۴ ساله امتحان عظیمی برای نمایندگان نیز هست چرا که اعتماد مردم به جریان انقلابی در این دوره از مجلس شورای اسلامی متبلور گشته و عملکرد آن به شدت از طرف مردم با مجلس دهم بررسی خواهد شد.

باید منتظر ماند و دید که نتیجه نقش پر رنگ جنبش دانشجویی در این ۴ سال با مجلس شورای اسلامی چگونه خواهد بود.

که علم مطالبه گری باید در دستان دانشجویان باشد و صد البته که نباید این مطالبه گری مخالفت با نام تلقی شود. از این رو مطالبه گری دانشجویان و قشر جوان کشور همواره از اولویت برخوردار خواهد بود.

یازدهمین دوره مجلس شورای اسلامی از جایگاه ویژه ای برخوردار است چرا که اولاً پس از یک مجلس تقریباً منفعل روی کار آمده و ثانیاً بدنه آن را افرادی تشکیل داده اند که غالباً از ادوار جنبش دانشجویی بوده و با فعالیت آن ها آشنا هستند. از این رو جنبش دانشجویی در مطالبه گری از مجلس شورای اسلامی نقش مهمی را ایفا کرد.

به صراحتی می توان اذعان کرد نقش جنبش دانشجویی در قبال یازدهمین دوره مجلس شورای اسلامی از دو بعد قابل بررسی است.

بعد اول نقش دیده بانی برای رسیدگی به مسائل کشور که از آن غفلت شده است؛ جنبش دانشجویی می توان با احصای مشکلات کشور و پردازش آنها در فضای مطالبه گری، مجلس شورای اسلامی را که با بدنه دانشجویی اشناست آگاه کند. این آگاهی باعث می شود بسیاری از مشکلات کشور در صحن مجلس شورای اسلامی بررسی شده و منتج به نتیجه گردد چرا که اکنون قوای کشور نیاز به یک چرخه فعال مطالبه گری دارد تا مشکلات را حل کرده و آن را ادامه دهد.

بعد دوم آن نقش دیده بانی و مطالبه گری

دانشجو مؤذن جامعه است اگر خواب بماند نماز امت قضا می شود این جمله بهترین و دقیق ترین تعریفی است که شهید دکتر بهشتی از جنبش دانشجویی و نقش دانشجوی در جامعه ارائه داد. با تفسیر این جمله به درستی می توان به این نتیجه رسید که جنبش دانشجویی بر خواسته از بطن دانشگاه وظیفه دارد که به تحرک و پویایی جامعه اسلامی محور داده و تا حدودی آن را هدایت کند؛ چرا که دانشگاه مبدأ تحولات بوده و به دلیل وجود قشر دانشجو، نقطه وصلی بین جامعه نخبگانی و مردم است و می تواند به راحتی و با صداقت به انتقال آرمان ها و تئوری های اسلامی و انقلابی بپردازد.

جنبش دانشجویی پس از انقلاب اسلامی فراز و فرودهایی داشته است اما نکته مهم این جاست که هر چند در برخی از برهه های تاریخی عده ای به دنبال منفعت طلبی و جایگاه های سیاسی خود دست به تحریف و تغییر منش جنبش دانشجویی زدند اما این جنبش به دلیل محوریت معارف اسلامی و انقلابی خود دوباره توانست در راستای گسترش تفکر انقلابی و آرمانگرایی خود بر محور انقلاب اسلامی و منش های سابق خود ترمیم شود.

حال با گذشت زمان جنبش دانشجویی وظایف مهم تر و خطیرتری را بر عهده داشته و باید بتواند بر مبنای شرایط کنونی کشور مطالبات خود را مطرح نماید. رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اخیر خود با دانشجویان اظهار کردند

آیا نقد رهبرانقلاب جائز است؟

۷۷

یادداشت مهمان

نویسنده: محسن مهدیان
تحلیلگر مسائل اجتماعی و سیاسی

سوم. اگر در نقد رهبری به مصادیق متعدد رسیدیم، احتمالاً به جهت گفتمانی اختلاف داریم نه مصادیق. اینجا باید سطح اختلاف را جای دیگر و منظومه ای از اعتقادات حل و فصل کرد.

چهارم و از همه مهمتر؛ نقد باید موجب تقویت نظام اسلامی شود. نقدی که نقشه گفتمانی و انقلابی رهبری را در ابعاد کلانتر بهم بریزد، ناحق است ولو اینکه در ظاهر حق بنماید. گرچه شاخص ولایت، عدالت است؛ اما راه رسیدن به عدالت با ولایت است. نقدی که هیمنه ولایت و نقشه راهبردی او را تضعیف کند ولو اینکه با شعار عدالت باشد، بی عدالتی محض است.

توجه کنیم که همه این موارد ملاحظه است و جای اصل را نمی گیرد. یعنی نقد می تواند با رعایت همین ملاحظات نیز انجام شود و خیرخواهی ولی باشد و به تحقق عدالت کمک کند. ■

یکم. نقد رهبری نمی تواند بی اعتنا به نظام اندیشه ایشان باشد. باید جایگاه مردم و جمهوریت و ساختارهای انقلاب و مفهوم ولایت و عدالت و غیره را در نظام بینشی رهبری توجه کرد و مصادیق را با ارجاع به همین مبانی مورد پرسش قرار داد. با تراز «لیبرالیسم» و «عدالت خواهی دلبخواهی» و «بی اعتنایی به جمهوریت» و ... نمی شود سراغ نقد رهبری رفت. نقد باید منتهی به انقلابی گری در همان شعارهای راستین باشد.

دوم. عقل حکم می کند که در نقد یک کارشناس در حوزه ی تخصص خودش، به علم او توجه کنیم. این ملاحظه متفاوت از ادب و احترام است. ادب که جای خود، اما به حکم عقلانیت در نقد، فردی که علم و تجربه و اطلاعاتش در اداره و رهبری انقلاب بیش از هرکسی است، اظهارات و عملکرد او یک متغیر مؤثر در تحلیل است. روشنفکران که این ملاحظه نفی نقد نیست؛ اما یک ملاحظه منطقی است. این ملاحظه منطقی را ما در مواجهه با هر کارشناس دیگری نیز رعایت می کنیم.

آیا نقد رهبرانقلاب جائز است؟ پاسخ روشن است. نقد رهبرانقلاب نه تنها جایز است که به تعبیر امیرالمومنین حق والی است بر گردن مردم. رهبرانقلاب خودشان نیز به این پرسش پاسخ دادند. ایشان در یکی از دیدارها در واکنش به نقد یکی از دانشجویان می فرمایند: «خیال نکنید من از شنیدن اینجور نقدها ناراحت میشوم؛ نه، من از اینکه این حرفها زده نشود، ناراحت میشوم»

ممکن است سوال شود که اگر رهبری را هم می شود نقد کرد، آنگاه چرا معتقدیم ولایت ارجحیت بر عدالت دارد؟ دقت کنیم که تقدم ولایت بر عدالت یک حکم کلی است. به این معنا که عدالتخواهی نمی تواند به هدف مطلوب برسد مگر مسیر و راه ولایت را طی کند. اما این حرف بدین معنا نیست که رهبری قابل نقد نیست. جمع ایندو به چه نحو است؟

۴ ملاحظه کلیدی برای نقد رهبری وجود دارد که توجه بدانها کمک می کند راهبرد ولایت در مسیر عدالت نیز محقق شود.



جلسه پرسش و پاسخ دانشجویان با امام خامنه ای در دانشگاه شهید بهشتی

کرونا و نظام تمدنی غرب

۷۷

یادداشت مهمان

نویسنده: مهدی طالبی
جانشین مسئول بسیج دانشجویی
دانشگاه فردوسی مشهد

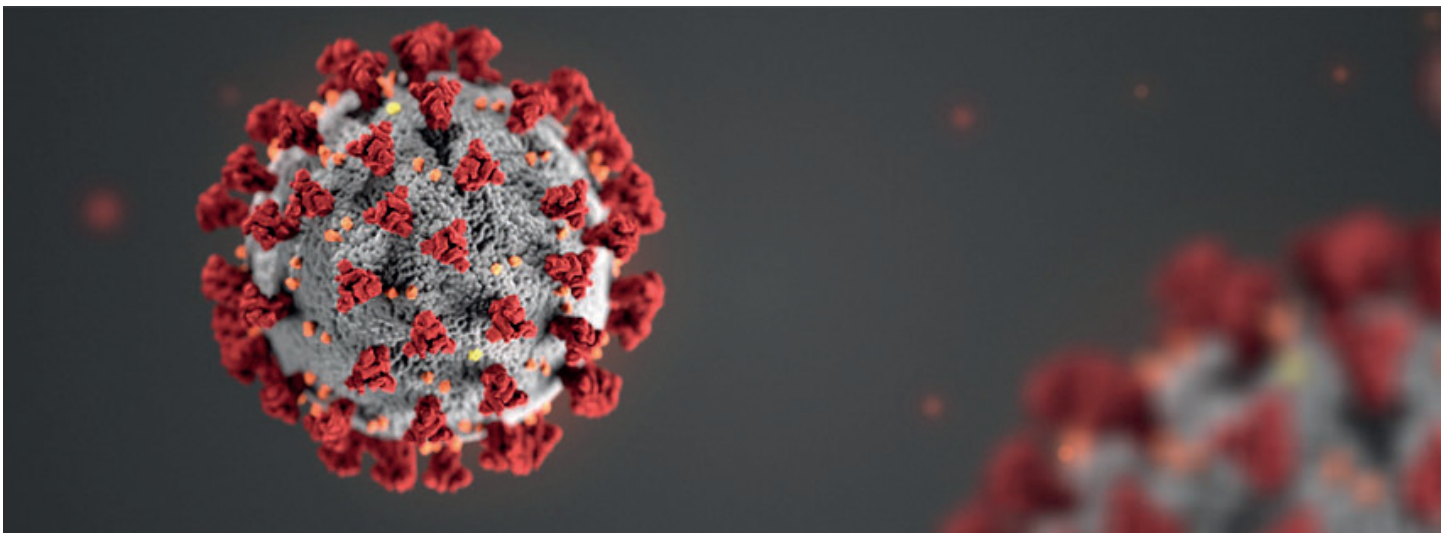
هر ساختاری که خدامحور تر باشد، با وجدان تر، با اخلاق تر، با ایثار تر و مجاهد تر است!
و این جاست که عمق نظام تمدنی خدا مشخص می شود
هنگامی که در اوج مشکلات و بیماری ها و رنج ها، خود خدا آرام کنار گوش تان زمزمه می کند:

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»

بدانید و آگاه باشید، خدا دوستان حقیقی (در عین انجام وظیفه) هیچ گاه نه می رنجند؛ نه غصه می خورند؛ نه غمگین می شوند!
این است تفاوت زیر پوستی این روزهای جهان! ■

آن ها را می خواند و پدر حق محوری و حقیقت را در می آورد!
وقتی حقوق جای اخلاق را گرفت - یعنی قانون آمد و وجدان را کنار زد - دیگر باید با بقای یک سیستم خدا حافظی کرد. چون موریانه های قانون آنچنان سریع پایه های یک نظام تمدنی را می خورند، که تا انسان ها به خودشان بجنبند، دیگر نه خبری از انسانیت است و نه خبری از محبت!
نشان به آن نشان، که اگر روزی پلیس و دوربین مدار بسته ای نبود، دیگر انسانی وجود ندارد!
نشان به آن نشان، که اگر یک لحظه برق های شهر برود، فروشگاه های نیست که توسط مردم خالی نشده باشد!
حتی در روزهایی که جهان درگیر دست و پنجه نرم کردن با یک بیماری سهمگین است، هیچ انسانی به یاد هیچ انسان دیگری نخواهد بود!
و اگر کسی این ها را خوب ببینید، دیگر به به و چه چه برای قانون های سفت و سخت - منهای اخلاق - قائل نخواهد بود.
و در این طرف میدان،

استخوان های نظام تمدنی بی خدایی، با آن همه سروصدایی که برای قدرت پوشالی اش به راه می اندازد، یک جا خیلی ساده درهم شکسته و خورد می شود، و یک واژه ی سه حرفی طومار آن را در هم می پیچد؛ و آن واقعیتی نیست جز «مرگ»
مرگ برای یک بی خدا یعنی پایان زندگی!
فکر مرگ برای بی خدایان، یعنی لحظه لحظه استرس!
و هر اتفاقی که بوی مرگ بدهد، یعنی غم و اندوه و در نهایت نیستی!
در این تفکر شهادت معنا ندارد! جهاد معنا ندارد! ایثار معنا ندارد!
در این تفکر مرگ در اثر یک بیماری قبل از خود بیماری جان انسان را می گیرد!
آب و جارو کرده های با ادب دست به سینه ی خارجی - همان هایی که بعضی هامان خیلی از دیدن نظم و ترتیب و قانون دوستی آن ها لذت می بریم - بخشی از کوه یخ نظام تمدنی بی خدایی هستند که سر از آب بیرون می آورد.
دستگاه فکری که حقوق را به جای اخلاق به خورد مردم می دهد، فاتحه ی تعالی



محکم بایست



نویسنده: اصغر جوادی



بنای دشمن های شما بر این است که افرادی که
لیاقتشان بیشتر است، بیشتر مورد حمله قرار بگیرند.
(امام خمینی (ره))

خطر گمراهی همیشه در کمین انسان بوده و هست؛ حتی بعد از اینکه هدایت شده باشد. بسیار شنیده و دیده ایم افرادی را که در مسیر حق بوده اند ولی بعد از مدتی منحرف شده و حتی بیشتر از دشمن خسارت به بار آورده اند. شاید جبهه حق در طول تاریخ همواره بیشترین ضربه را از اینگونه افراد خورده باشد. امروزه هم در کشورمان بطور ملموس با نمونه هایی از این افراد دست و پنجه نرم می کنیم! در قرآن کریم می خوانیم «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» که معنای مستقیم آن این است: «ای خدای ما، پس از آنکه ما را به راه آوردی، دل های ما را دچار انحراف مکن» [و این یعنی خطر انحراف همیشه در کمین است. اما چرا؟ مگر می شود کسی بعد از شناخت مسیر درست از آن منحرف شود؟ مگر می شود خداوند کسی را هدایت کند بعد از آن شخص منحرف شود؟ شهید بهشتی دو دلیل برای این اتفاق ذکر می کند:

یکی توقف در مسیر. در دنیایی که حیات هر موجودی در حرکت آن است، اگر راکد بمانی خواهی گندید. معنای انحراف لزوماً این نیست که از مسیر خارج شوی؛ اگر صراط را، هر چند مستقیم، که برای طی کردن و گذشتن است، تبدیل به مقصد کنی، یعنی دچار انحراف شده ای. اگر در مسیر حق باشی ولی چیز تازه ای برای پیش نیاید، اگر روزی فکر کردی که دیگر انسان وارسته ای شده ای و به حد کمال رسیده ای، همان لحظه دچار تحجر شده ای.

متن زیر را از شهید بهشتی در تایید این مدعا بخوانیم:

«پس ای انسان مسلمان! در تمام بُعدهای مختلف هستی ات، نگران رکود باش. آن روزی که آگاهی ات و آگاهی طلبی ات،

شناخت درباره انسان و جهان، شناخت درباره محیط، شناخت درباره شرایطی که در آن زندگی می کنی و شناخت درباره هدفی که باید به سوی آن روان باشی متوقف شد، در آن روز از این جهت از آیینت متخلف و منحرف هست، چون آیین تو آیین تکامل پیگیر و مستمر است.

از اصول اساسی امامت از نظر تشیع هم تحرک همیشگی امت و همراهی با امام حاضر است. اینکه در هر برهه ای پیشوایی وجود دارد که در مسایل مختلف امت را به جلو هدایت می کند. حال اگر از این امام عقب بمانیم دچار جمود شده ایم.»

به قول شهید آوینی برخی امام گذشته را عاشقند نه امام حاضر را. چون امام گذشته را هر طور بخواهند می توانند تفسیر کنند ولی امام حاضر را باید فرمان برند.

دلیل دوم از نظر شهید بهشتی ذات انسان است. ایشان انسان را به طور طبیعی موجودی لغزنده می داند که کشش های مختلفی دارد. آنچنان که قرآن بعد از مطرح کردن کردن سقوط آدم، می گوید: ای فرزندان آدم! هوشیار باشید! مبادا همان شیطان و همان عامل انحراف که در کمین شما هست، شما را هم دچار لغزش، انحطاط و سقوط کند. خداوند می خواهد این مطلب را برساند که با وجود اینکه همه لوازم سعادت در اختیار آدم بود، وسوسه های شیطانی او را لغزاند و به انحراف کشاند. این کشش موجود در سرشت آدم بود که باعث لغزش او شد. این کشش در همه ما به صورت های مختلف وجود دارد. هر روز هم رنگ و لعاب جذابتری به خود میگیرد. شهوت، غضب، قدرت و

جهان هستی، نسبت به مبدأ و معاد هستی و نسبت به عوامل دگرگون کننده محیط هستی، می تواند کمکی در این راه باشد. ۴. پیوند با رهبر و الگو (باز به نقش امامت از نظر شیعه برگردم): رهبر نمونه و پیوند با امام و انسان نمونه، می تواند کمک و عاملی مؤثر باشد برای این که انسان را در راه نکه دارد.

۵. پیوستگی با امت و گروه همراه، می تواند عاملی باشد که من و شما را در راه نکه دارد. گروه ها از فردها بهتر در راه می مانند. فردها بیشتر از گروه ها در خطر لغزندگی هستند. البته این ها تمام راه حل هایی نیستند که در اسلام آمده ولی می توان گفت از بهترین عواملی هستند که به آن ها اشاره شده است.

باقی ماندن در مسیر حق در دورانی با این وسعت از ابزار انحراف حقیقتا سخت است حتی سخت تر از نکه داشتن زغال در کف دست؛ اما با وجود توجیهات بسیار برای توقف کردن، خداوند همیشه نمونه هایی از استقامت در مسیر را در مقابل چشمان ما قرار می دهد. با شهید حججی اش نشان داد که هنوز هم هستند جوانانی که تا آخر ایستاده اند و سردار سلیمانی اش به ما فهماند که می شود سنی گذراند و ایمان و عزم و اراده جوانی را حفظ کرد. پس؛ «ای خدای ما، پس از آنکه ما را به راه آوردی، دل های ما را دچار انحراف مکن»

استوار، که آن را گسستن نیست، چنگ زده است.» پس یکی از عامل های نکه دارنده، توجه و ایمان به خدا است، ولی به شرط اینکه این توجه زنده باشد. در این صورت می تواند کمکی باشد برای آن لحظه های بسیار خطرناک که انسان به هیچ شکلی تعادل در خود نمی یابد.

۲. نیایش و نماز و عبادتی که ذکر باشد و یاد خدا را در دل زنده نگه دارد. «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ؛ آگاه باش که با یاد خدا دل ها آرامش می یابد؛» یعنی دل ها با یاد خدا در راه می ماند و از لغزش مصون نگه داشته می شود. لذا عبادت، نماز و نیایش برای مسلمان، چنین نقشی را دارد. نماز می تواند او را از فحشا و منکر، زشتی ها و ناپسندها باز دارد. اما نماز، نه الاکلنگ! نه کاری که از روی عادت انجام گیرد. این نماز عادی شده، نظیر آن تحجری است که عرض کردم. نماز عادت شده، همان خطر تحجر را دارد و دیگر، خصلت سازنده و بازدارنده خود را از دست می دهد.

۳. هوشیاری، آگاهی و معرفت و ادامه پیگیری در افزایش آگاهی هایت نسبت به

ثروت همه جاذبه هایی هستند که همه داریم. وقتی در مجلس ختمی می نشینیم و به پوچی دنیا فکر می کنیم کشش های منفی را کنار می گذاریم و تصمیم به اصلاح خود می گیریم؛ اما همین که از مجلس خارج می شویم و به ترافیک برمی خوریم عصبانیت ما را می بلعد و انگار همان انسان چند لحظه قبل نیستیم. هم احساس قبلی مان واقعی بود و هم احساس الانمان. و این را نباید نقطه ضعفی برای انسان دانست بلکه اتفاقا نقطه قوت است. همین کشش ها هستند که باعث پیشرفت و تکامل انسان می شوند. نبود هر یک از این زمینه ها به معنی پیشرفت کمتر است. بنابراین راه حل مقابله با این وسوسه ها این نیست که آن ها را از بین ببریم. برای مثال برای در امان ماندن از غریزه جنسی نباید در پی عقیم کردن خود بود. کسی که می خواهد پخته شود که از کوره در نمی رود. البته این به معنای این نیست که خود را در موقعیت وسوسه قرار دهیم تا رشد کنیم. حال راه حل چیست؟ شهید بهشتی در این باره به چند مورد اشاره می کنند:

۱. داشتن یک ایمان زنده که باعث می شود خدا همواره در زندگی انسان حضور داشته باشد. «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا» پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، به یقین به دستاویزی



غیزانیه

۷۷

یادداشت بهمان

نویسنده: مصطفی حیدری

مستول بسیج دانشجویی دانشگاه شهید چمران



ساعت ۸ صبح از فلکه ساعت که محل قرارمان با فعالان دانشجویی و رفقای خبرنگار بود به سمت غیزانیه حرکت کردیم؛ حدود نیم ساعت از اهواز فاصله دارد.

آنچه که در نزدیکی غیزانیه توجه ما را به خود جلب کرد، خطوط لوله نفتی و تابلوهای هشدار خطر نشت نفت و گاز بود! دور تا دور این منطقه چاه‌های نفت قرار دارند. روایت‌های مختلفی از تعداد این چاه‌ها وجود دارد و یک نفر از اهالی می‌گفت تعداد این حلقه چاه‌ها به ۷۵۰ مورد می‌رسد!

اولین جایی که رفتیم ایستگاه تقویت فشار آب روستای نزهه بود. آب این روستا و بسیاری از روستاهای دیگر از اینجا پمپاژ می‌شود. یک سری از اهالی مقابل درب ایستگاه منتظر بودند. فکر می‌کردیم تجمع اعتراضی است، اما برای گرفتن آب آمده بودند؛ مثل اینکه قبلاً هر چهار روز، چهار ساعت آب به روستاها می‌رسیده، اما اکنون رسیده به دو ساعت که به همین خاطر به بسیاری از اهالی آب نمی‌رسد! آب ورودی به ایستگاه به اندازه کافی نیست و مخزنش پر نمی‌شود و پمپ‌های ایستگاه هم معلوم بود که جوابگو نیستند... تعداد روستاها بسیار است و خیلی پراکنده هستند.

یک سری کامیون تانکردار از آبفا و شرکت نفت، بخشی از آبرسانی را انجام می‌دادند که چند روزی است از کامیون‌های شرکت نفت هم خبری نیست! می‌ماند سه تانکر آبفا و ۹۰ روستا... در مورد کشاورزی پرسیدیم، گفتند آبی برای اینکار نداریم و فقط به صورت دیم کشاورزی انجام می‌شود. در عوض دامداری شغل غالب مردم منطقه است. بسیاری از افرادی که

آنجا حضور داشتند، دامدارهایی بودند که مجبورند برای اینکه دام‌هایشان تلف نشوند، تانکر آزاد کرایه کنند و با آن، آب ببرند و این آب را هم برای دام‌هایشان استفاده می‌کنند و هم برای مصرف شخصی. یک سرویس که این کامیون از ایستگاه تقویت فشار تا خانه مردم آب ببرد ۳۰۰ هزار تومان آب می‌خورد! بعد از آنجا با چند نفر از اهالی رفتیم خانه رئیس شورای روستای نزهه؛ به رسم عید فطر با شیرینی و قهوه از ما پذیرایی کردند و نشستیم پای درد دل رئیس شورا و اهالی. از پیگیری‌ها و نامه‌نگاری‌هایشان گفتند، از حضور با دبه آب سر صندوق رأی، از وعده‌های مسئولین که قرار بود سه ماهه عملی شود و اینکه سه سال از این وعده می‌گذرد و هیچ اتفاقی نیفتاده است. از آخرین وعده مسئولین که هنوز چندروز به موعدش مانده و امیدوارند این بار مشکلمان حل شود...

گله داشتند از اینکه چرا تا مسئله امنیتی نشود و جاده‌ای بسته نشود، صدایشان به جایی نمی‌رسد. چرا اگر کسی حقش رو مطالبه کند بر چسب ضدنظام و وهابی و معاند به او می‌زنند؟ نمی‌دانستند چطور ثابت کنند عاشق این نظام و انقلاب هستند و فقط حق طبیعی‌شان را می‌خواهند. می‌گفتند مسئولی که با فسادش باعث این مشکلات می‌شود، ضد انقلاب است نه ما! و چقدر درست است این جمله...

وقتی داشتیم از آنجا می‌رفتیم کلی از ما تشکر کردند، در صورتی که هیچ کاری برای آنان نکرده بودیم و آن‌ها هم می‌دانستند که ما مسئولیتی نداریم. اما انگار از بس

صدایشان به جایی نرسیده بود از اینکه ما به حرف‌هایشان گوش داده بودیم، خوشحال بودند. بعد از آن با یکی از اهالی همراه شدیم و رفتیم سری به روستایشان که چند کیلومتری با روستای نزهه فاصله داشت، زدیم. ایشان دامدار بود و امروز نتونسته بود آبی برای دام‌هایش گیر آورد. گوسفندان آرام و قرار نداشتند؛ می‌گفت از بی‌آبی مشکل ریوی پیدا می‌کنند و بسیاری از آن‌ها تلف می‌شوند. در خانه‌ها یک مخزن‌هایی برای ذخیره آب درست کردند که همه خالی بود. بعضی مخزن‌ها کمی آب داشت، ولی چه آبی، بیشتر به گندآب شبیه بود!

می‌گفتند همین گندآب را به گوسفندان می‌دهیم و برای شست و شو هم از آن استفاده می‌کنیم و ناراحت‌کننده‌تر اینکه، می‌گفتند مجبور باشیم از همین آب هم می‌خوریم! دیگر شما به این موارد کرونا را هم اضافه کنید و شست و شو و حمامی که امکانش نیست...

بین صحبت‌ها و گله‌های اهالی، یکی از پیرمردان روستا که فهمیده بود ما بسیجی هستیم، به عربی گفت صدای ما را به سیدعلی خامنه‌ای برسانید.

در راه بازگشت، داشتیم به این انتظاری که آن پیرمرد داشت فکر می‌کردم. وقتی رسیدم خانه و توئیت‌رو باز کردم، دیدم پایین توئیت آخرم، کلی فحش‌نثارم کردند! آنجا بود که متوجه شدم مردم واقعا انتظار دارند و به من چه هم نمی‌شود گفت.

در جمهوری اسلامی کلکم راع و کلکم مسئول.



اقتصاد اسلامی



نویسنده: محمدعلی ارفعی



یک دست قوی و نیرومند باشد و آن دولت اسلامی است. علاوه بر قوه قانون گذاری و علاوه بر قوه قضائیه که باید مقابل تخلفات از قانون را بگیرند، یک قدرتی هم متعلق است به قوه اجرائی و دستگاه اجرائی که با این قدرت، باید در محدوده قوانین اسلامی و اصول اسلامی در جامعه حضور دائمی داشته باشند، تخلفات را ببینند و بشناسند و از آن‌ها جلوگیری کند، ظالم را از ظلم منع کند، اجازه بغی و طغیان و تعدی و تجاوز را ندهد و خلاصه مظهر حاکمیت اسلامی یعنی دولت اسلامی و دستگاه اجرائی اسلامی و حاکم اسلامی باید حضور کاملی در همه فعالیتهای جامعه داشته باشد. یکی از وجوه امتیاز و جدایی بین نظام اسلامی در اقتصاد و نظامهای غربی این است که در نظامهای غربی اگر چه به حسب ادعا به حسب قوانین معمولی و اساسی مردم آزادند که فعالیت اقتصادی داشته باشند، اما در حقیقت این آزادی متعلق به همه مردم نیست. این منابع عظیم ثروت، این دریاها، این منابع طبیعی، این دشتهای حاصلخیز، این معادن، این همه امکاناتی که جزو ثروت عمومی جامعه محسوب می شود، این طور نیست که راحت در اختیار همه قشر های جامعه قرار بگیرد و هر کسی بتواند از آن بهره برداری بکند و منتفع شود؛ بلکه آن کسانی عملاً و واقعاً آزادند که دارای ثروتهای انباشته و زیاد هستند و سر رشته اقتصاد جامعه بلکه حتی سر رشته سیاست و اداره جامعه در دست آن‌ها است. آن‌ها هستند که در حقیقت بر منابع ثروت تسلط و سیطره دارند فضا را برای استفاده عموم جامعه تنگ کرده اند. در جوامع سرمایه داری در حالی که اجتماعات عظیمی از مردم دچار فقر و بیکاری و بی جایی و بی مسکنی و محرومیت از بیشتر مواهب زندگی هستند، یک عده معدودی آزادانه تلاش می کنند، فعالیت می کنند، ثروت

آن فهم سیاسی از اندیشه های اقتصادی است؟ تقابل دو اندیشه چپ و راست همیشه در دنیا وجود داشته است. کشور ما هم از آن بی بهره نیست، با این تفاوت که در آشفته بازار اندیشه های مختلف، دو گروه را می بینیم که نقش پررنگ تری را در تصمیم گیری های کلان داشته اند. نهادگراها و اقتصاددانان لیبرال. این دو برهه زمانی سکان اقتصاد ایران را در دست داشته اند. حال انقلاب اسلامی این دو بینش بر خواسته نگرش های اومانستی را کنار زده و مکتب سومی که تنها مکتب واقعی و غایتمند بشریت است را معرفی کرده است که هدف آن غایت همه هدف ها یعنی توحید است. در این لجنگاههایی که دشمنان غربی و شرقی برای اسلام پهن کرده اند و خود نیز تا غرغر در آن فرورفته اند چه خوب است دستانمان را به ید الهی ولایت بدھیم و خود را سعادتمند به مقصود برسانیم.

اگر ما می گوئیم و معتقدیم که آزادی اقتصادی در اسلام هست، این آزادی اقتصادی به هیچ وجه نباید به آزادی اقتصادی در دنیای سرمایه داری غرب تشبیه بشود. سرمایه داری به معنای غربی آن به هیچ وجه از نظر اسلام امضا و تایید نشده، بلکه حتی با آن مبارزه و مقابله جدی هم در احکام فراوان صورت گرفته است. **مراد از آزادی اقتصادی در اسلام این است که در جامعه اسلامی همه افراد و همه قشرهای مردم بتوانند از فعالیت اقتصادی خود بهره مند شوند.** وظیفه حکومت اسلامی نیز وضع قوانین و اتخاذ سیاست های متناسب با این هدف است.

البته اگر نظارت دولت اسلامی و حاکمیت اسلام نباشد. قانون اسلامی به خودی خود نمی تواند معجزه بکند قانون هنگامی کاربرد دارد و موثر است که بالای سر قانون

حکومت اسلامی و آزادی اقتصادی: اقتصاد ایران چقدر از مکاتب فکری اقتصادی رایج در دنیا بهره گرفته است؟ شاید این سوال برای بسیاری از ما پیش آمده باشد؛ آن هم درست زمانی که در معرض آزمون و خطای دولت ها در تصمیم گیری ها قرار

می گیریم. در سطح کلان تر، وقتی این بحث مطرح می شود، سخن از طیف های فکری مختلف به میان می آید. از گروه اقتصاددانان مارکسیست گرفته تا لیبرال ها. در اقتصاد ایران اما اقتصاددانان طیف اسلامی را هم باید به دسته بندی های رایج اضافه کرد. اما هیچ کدام از این دسته بندی ها به صورت سند تاریخی گردآوری نشده است، چه آنکه اقتصاددانان ایران هرگز خود را در طبقه بندی مکاتب اقتصادی قرار نمی دهند. حتی اگر دو اقتصاددان هم نظر را پیدا کنید که در یک تصمیم اقتصادی هم نظر باشند، بی تردید در همان لحظه نقاط اختلاف چنان بزرگی را می توانید پیدا کنید که هرگز به یک تصمیم واحد نمی رسند. اگر چه تقابل اندیشه در بین گروه های فکری، همه جای دنیا رایج است، اما در ایران نمی توان گفت تقسیم بندی های رایج دنیا وجود دارد.

هر کدام از دولت ها معجونی از تصمیم های اقتصادی را به اجرا گذاشته اند که از قضا هر کدام از یک مکتب فکری در حوزه اقتصاد سرچشمه گرفته است. فرمول های علم اقتصاد، بر مبنای آزمون و خطا نیست؛ بسیاری از مشکلات اقتصادی، راه حل های مشخصی دارد که در همه جای دنیا یک جواب را می دهد، فارغ از اینکه در چه بستر و نظام اجتماعی باشد، حال آنکه اگر تاریخ اقتصاد ایران را ورق بزنیم، مملو از این تناقض ها است. علت این اختلاف ها چه می تواند باشد؟ آیا این اختلاف های گاه ریشه دار، از نبود گروه هایی با اندیشه های فکری متفاوت نشأت می گیرد یا دلیل



امام بزرگوار بارها و بارها تأکید کرد که شما مرهون طبقه‌ی پابرنه این کشورید. سید علی خامنه‌ای



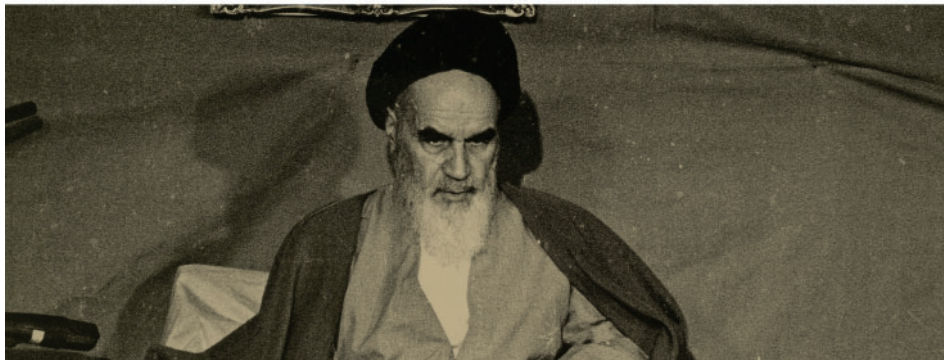
آرمانِ معیشت

آن روزی ما به آخر مقصد رسیدیم که همه چیزمان اسلامی باشد. بازاری که یک متاعی را یک تومان می‌خرد و سی تومان به این فقرا و ضعفا می‌دهد این بازار اسلامی نیست. بازاری که قاچاق وارد می‌کند و به قیمت گزاف می‌دهد اسلامی نیست.

۵۸/۳/۸

۲۰ جمادی الثانی/ ۲۹ اسفند
سالروز ولادت امام خمینی

امام سید روح الله موسوی خمینی ... صحیفه نور، ج ۸، ص ۱۴



درمی آورند، معادنی دارند معادن دیگر را می‌گیرند، کارخانجات دارند، کارخانجات دیگری را ایجاد می‌کنند، دایر می‌کنند، زمینهایی دارند زمینهای دیگری را به آن اضافه می‌کنند؛ از همه منابع طبیعی در حقیقت یک عده معدود از جامعه استفاده می‌کنند؛ دیگران... چه کسبه جزء، چه کارگران، چه کارگران معادن، چه کارگران کشاورزی، چه کارگران کارخانجات... در حقیقت ریزه خوار خوان آن‌ها و استفاده کننده از زیادی ثروت آن‌ها و از گوشه سفره آن‌ها هستند. خودشان امکان تلاش، امکان تولید، امکان بهره برداری، امکان کار سازنده، امکان تولید ثروت، به آن معنای حقیقی ندارند. پس راه اینکه ما اقتصاد آزاد را به معنای حقیقی خودش در جامعه به وجود بیاوریم این است که از این انحصار جلوگیری کنیم، امکاناتی در جامعه به وجود بیاید که اغلب افراد جامعه، بیشتر قشرهای جامعه یا همه کسانی که قدرت کار دارند، این‌ها بتوانند از امکانات طبیعی از زمین، از دریا، از انفال، از دشتهای، از مراتع و ... استفاده کنند. حدیث معروفی از قول امرا المومنین (علیه الصلاه والسلام) نقل میشود که می‌فرمایند: «ما رایت نعمه موفوره الا و فی جانبها حق مضیع؛» یعنی هیچ جا هیچ نعمت فراوان و انباشته‌ای را ندیدم، مگر اینکه در کنار آن یک حق ضایع شده‌ای را دیدم. بعضی تصور کردند معنای این حدیث این است که هر جا نعمت زیادی هست، این در حقیقت دزدی و غصب از یک عده است، پس در کنار آن غاصب یک عده مردم ضعیف هستند. بعد اشکال کردند به این حدیث که نه ما می‌بینیم کسانی ثروتهایی دارند که از راه دزدی و غصب هم نیست از راه تلاش است؛ این نیست معنای حدیث؛ معنای حدیث به حسب آن چه که به ذهن بنده می‌آید، این است که آن جایی که نعمت فراوانی هست، ثروت زیادی هست، امکانات زیادی هست، خود ثروت، خود نعمت وفور، در حقیقت امکانات کسب درآمد بیشتر را به آن صاحب ثروت می‌بخشد و به همان نسبت این امکانات را از دسترس دیگران دور نگه می‌دارد، بیشتر می‌تواند تولید ثروت بکند

مردم یعنی همه آن کسانی که قدرت کار دارند... آن‌ها همه بتوانند فعالیت آزاد اقتصادی کنند و از کار خودشان منتفع بشوند.

مانند هر گونه حرکت و فعالیت آزاد، فعالیت آزاد اقتصادی در جامعه اسلامی نیز حدود و مرزهایی دارد و این حدود، همان چیزهای است که به صورت کسبهای حرام و تصرفات حرام در مال در کتب فقهیه، معین و مشخص شده است. حرمت معامله ربوی، معامله ناشی از غرر و جهالت، معامله‌ای که در آن فریب کسی باشد، معامله‌ای که در آن اضرار بر دیگران باشد، معامله ناشی از درآمدهای نامشروع، احتکار و معاملات ناشی از آن، معامله برخی اجناس و اشیاء نظیر خمر یا چیزهای حرام و نجس، تصرف در اموال

و از ثروتهای معمولی مرده افتاده متعلق به عموم مردم بیشتر می‌تواند استفاده کند تا آدم فقیر؛ پس هر جا نعمت زیادی هست، فرصتها در اختیار او است، امکانات در اختیار است، میدان تلاش اقتصادی در اختیار اوست، قوانین در غالب کشورها برطبق نظر او و این طبقه به وجود می‌آید؛ بنابراین فرصت از دست اکثریت مردم... که آن ثروت را ندارند... گرفته می‌شود. راه درست اقتصاد آزاد در جامعه اسلامی این نیست که ما این آزادی را فقط در اختیار آن کسانی قرار بدهیم که قدرت مانور اقتصادی دارند، بلکه علاوه بر اینکه افرادی که قدرت حرکت و فعالیت اقتصادی دارند آن‌ها باید کار اقتصادی بکنند، باید وضع جامعه، نظام جامعه، قوانین جامعه، کیفیت ارتباطات جامعه به شکلی باشد که همه

جامعه اسلامی قرار داده شده است و آن حق کنترل و نظارت و مراقبت است؛ زیرا اگر این حق برای حاکم اسلامی نباشد و مردم بدون نظارت دولت و بدون رعایت سیاستهای دولت تلاش اقتصادی را شروع کنند و انجام بدهند این یقیناً در جامعه به طغیان، به ظلم، به بغی، به فساد منتهی خواهد شد و همان وضعی پیش خواهد آمد که در دنیای سرمایه داری هست. اسلام فعالیت‌های اقتصادی را آزاد می‌داند منتها برای دولت در اشراف و نظارت بر این حرکت آزاد، اختیارات بی حد و حصر قائل است.

اگر آزادی فعالیت‌های اقتصادی را این جور معنا کنیم که آن کسانی که قدرت فعالیت و مانور اقتصادی دارند این‌ها آزادند هر چه خواستند تولید کنند، هر چه خواستند عرضه کنند، هر وقت خواستند توزیع کنند، هر جور خواستند بفروشند، هر جور خواستند مصرف کنند، این یقیناً نظر اسلام نیست.

حتی در مصرف باید مراقبت بشود که اسراف به وجود نیاید؛ البته اسراف در یک حدی فقط یک گناه شخصی است، اما اگر همین کار حرام به حدی رسید و به کیفیتی درآمد که نظام اقتصادی جامعه را تهدید کرد، در جامعه فقر را گسترش داد، مایه محرومیت قشرهای عظیمی از مردم شد، اشیاء و اجناسی را که با زحمت زیاد و با شرکت عمومی تولید می‌شود، به فنا و نابودی تهدید کرد، آن وقت دولت اسلامی وظیفه دارد در مقابل این اسراف و تضییع اموال بایستد. نظر اسلام در سطح دنیا هم همین جور است. اگر یک نظام عادلانه اقتصادی جهانی برقرار باشد، اگر سازمان‌های بین‌المللی مسلط و قوی ای وجود داشته باشد باید جلوی کشورهایی که مواد غذایی را اسراف می‌کنند، بگیرند. در حالی که در دنیا روزانه چندین هزار کودک زیر پنج سال از گرسنگی و سوء تغذیه می‌میرند. در حالی که ده تا پانزده درصد مردم دنیا دچار کمبود مواد غذایی اند، آمریکا اجازه کشت چند میلیون هکتار از زمین هایش را نمی‌دهد یا اروپاییها مواد غذایی تولید شده شان را به دریا می‌ریزند تا از افت قیمت جلوگیری کنند. اگر



امام بزرگوار بارها و بارها تأکید کرد که شما مرمون طبقه‌ی پابرهنه این کشورید. سرخ ۴۲



امام پابرهنگان - ۷

آرْمَانِ قَمْعِیَسْت

با توجه به اینکه بار سنگین انقلاب بردوش قشر مستضعف است و آنها با امکانات کم و ساده قانع هستند، وظیفه داریم فعالیت و توجه را به نواحی محروم، خصوصاً جنوب شهر، که در رژیم گذشته توجهی به آنها نشده، معطوف کنیم.

۶۰/۷/۱۲

(۲۰ جمادی الثانی ۱۳۹۱ / اسفند ۱۳۹۰) سالروز ولادت امام خمینی

امام سید روح‌الله موسوی خمینی ... صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۲۷۳



جور نیست. در اسلام خریدن، فروختن، معامله گری کردن، با سرمایه کار کردن ممنوع نیست. در اسلام داریم که «احل الله البیع و حرم الربا» خرید و فروش، معامله گری، کاسب کاری در صورتی که با موازین اسلامی منطبق باشد، در آن حرام نباشد، کم فروشی نباشد، ربا نباشد، خرید و فروش اجناس ممنوعه نباشد، هیچ اشکالی ندارد.

نکته بعدی در باب آزادی اقتصادی این است که در اقتصاد جامعه اسلامی اگر چه مردم در فعالیت‌های اقتصادی میدان باز و وسیعی دارند و آزادی‌های زیادی دارند و هر کسی این حق را دارد که فعالیت و تلاش اقتصادی بکند، اما در کنار این حق و اختیار برای مردم، یک اختیار و حقی هم برای دولت اسلامی و قدرت حاکم بر

متعلق به دولت اسلامی و از این قبیل، معامله گری و فعالیت آزاد اقتصادی در جامعه اسلامی است. **حدودی که در اسلام برای مالکیت و فعالیت اقتصادی ذکر شده با حدود مکاتب دیگر نباید اشتباه بشود.** وقتی مسئله حدود فعالیت‌های اقتصادی در اسلام مطرح می‌شود، برخی ذهنشان فوراً به حدود مارکسیستی و سوسیالیستی می‌رود و خیال می‌کنند همان چیزهایی که در عرف تفکرات مارکسیستی هست این جا هم وجود دارد. این ناشی از کج فهمی و عدم توجه به احکام و فقه اسلامی است. در مکاتب ناشی از مارکسیستی، کلاً معامله گری و خرید و فروش و بیع و شراع یک چیز محکوم و یک عمل ضد ارزش تلقی شده، در حالی که در اسلام این

سازمانهایی در دنیا باشند و حکومت‌های دارای وجدان بیداری در دنیا باشند که قدرتشان را به نفع انسانها و ملتها بخواهند به کار ببرند باید از این اقدامات جلوگیری کنند. بنابراین، اقتصاد آزاد و مالکیت خصوصی به معنای این نیست که کسی حق داشته باشد هر مقداری که می‌خواهد مصرف کند ولو این مصرف زیاد او موجب بشود انسانهایی از گرسنگی بمیرند، انسانهایی دچار بیماری بشوند، انسانهایی مواد اولیه و لازم زندگی گیرشان نیاید که مصرف نکنند. این از نظر اسلام ممنوع است.

یک نکته دیگر در باب اقتصاد آزاد در اسلام این است که هیچگاه اجازه داده نمی‌شود در اسلام که فعالیت آزاد اقتصادی موجب دست درازی به سرنوشت سیاسی جامعه و دخالت در بافت سیاسی و تشکیلات سیاسی جامعه بشود در کشورهای سرمایه داری غرب سرمایه سالاری وجود دارد. سرمایه داران بزرگ در حقیقت اداره کنندگان حقیقی و دست‌های پشت پرده نظام سیاسی کشورهای بزرگ هستند؛ البته بعضی از عناصرشان در داخل حکومتها هم شرکت نداشته باشند، پشت پرده انتخابات در اختیار آن‌ها است، تعیین رئیس جمهور با کمک آن‌هاست، پیش رفت و پس رفتن یک شخصیت در صحنه سیاست، در سنا، در مجلس نمایندگان در اختیار آن‌ها است؛ قوانینی که وضع میشود با نظر آن‌هاست، طبق مصلحت آن‌هاست. کاپیتالیسم به معنای سرمایه داری شاید خیلی دقیق نباشد؛ سرمایه گرایی، سرمایه سالاری و آقایی سرمایه است. این هم از نظر اسلام مردود است و هر چیزی که به این وضعیت منتهی شود باید جلوییش گرفته بشود.

نکته دیگر اینکه در اقتصاد آزاد اسلامی، مسئولیت امور اقتصادی جامعه و سنگینی بار امور اقتصادی جامعه هم بر دوش مردم است. در کشورهای سوسیالیستی این طور نیست؛ در کشورهای سوسیالیستی و در نظام دولت سالاری که دولت همه کارخانجات، زمینها و دستگاه‌های تولید ثروت را در اختیار دارد و مردم کارمندان

دولت هستند از مردم توقعی نمی‌شود داشت. مثلاً برای جنگ یا ویرانی یا زلزله یا بیماری اگر در جامعه به وجود آمد، مردمی که کارمندان دولتند چه کار می‌توانند بکنند؟ مگر تن خودشان را بیآورند مصرف کنند. اما در نظام اسلامی این جور نیست. انفاق و دادن مال و اداره امور نیازهای اقتصادی و پر کردن خلاهای اقتصادی مستقیماً بر دوش آحاد مردم است که کارهای اقتصاد جامعه و فعالیت آزاد اقتصادی را در جامعه دارا هستند. در اسلام انفاق یک اصل است، باید در راه خدا خرج کرد. اسلام مردم را عادت می‌دهد که آن چه را که به دست آورده اند به قدر نیاز زندگی نیاز معمولی و متوسط ولو توام با مقداری رفاه و آسایش و گشایش در روزی، نه حالات با عسرت و فشار برای خودش صرف کند، و آن چه زیاد می‌آید باید در راه مصالح عمومی جامعه خرج بشود. اگر کسی ثروت را در آورد و آن را با اسراف، با خرجهای بیخودی، با زیاده روی های گوناگون، با تجمل، با اشرافیگری، با خوراک مسرفانه، با پوشاک مسرفانه، با مرکب یا منزل مسرفانه، همه آن را خرج کرد یا آن را نگه داشت و جمع ثروت کرد، این از نظر اسلام مذموم و منفور است. عدم انفال منفور و مذموم است و اگر با جمع ثروت همراه باشد حرام است.

در جامعه اسلامی یک حادثه ای رخ می‌دهد، که دولت احتیاج پیدا می‌کند به پول، این پول را مردم باید تامین کنند. جنگی در جامعه پیش می‌آید، ویرانی پیش می‌آید، بیماری ای پیش می‌آید، حادثه فوق العاده ای پیش می‌آید، نظر اسلام این است که مردم باید به قدر وسع و توانایی خودشان این خلا را پر کنند. البته چون همه مردم در یک سطح نیستند، آن کسانی که بهره مندی بیشتری دارند، امکانات بیشتری دارند، تکلیف بیشتر بر عهده آن‌ها است. آن کسانی هم که بیشترین بهره مندی‌ها را در جامعه دارند، وظیفه شان با مردم عادی یکسان نیست. این نمی‌شود که در جامعه اسلامی ما که به هدایت قرآن حرکت می‌کند، در راه اسلام حرکت می‌کند، برای خدا و اعلاء کلمه دین جنگ می‌کند، و در مقابلش آن همه مشکلات را

تحمل میکند، یک عده ای هم در جامعه باشند که بهره مندی‌هایی هم داشته باشند، بر خورداری‌هایی هم داشته باشند، هیچ مسئولیتی هم در مقابل نیازهای جامعه حس نکنند؛ این از نظر اسلام اصلاً قابل قبول نیست. آیه «و انفقوا فی سبیل الله و لاتلقوا بایدیکم الی التهلكه» همین مطلب را بیان می‌کند؛ می‌فرماید در راه خدا انفاق کنید، و به دست خودتان، خودتان را در هلاک نیندازید؛ یعنی اگر انفاق نکردید، به دست خودتان

خودتان را در هلاک می‌اندازید. جامعه اسلامی به صورت تعارف این حرف را نمی‌زند، این یک وظیفه است، بلکه تکلیف است، نه فقط یک حکم اخلاقی؛ این همه آیات انفاق در قرآن بیان یک حکم اخلاقی نیست، بیان یک فریضه شرعی است. شما ببینید لحن «انفقوا» در قرآن همان لحن «جاهدوا فی سبیل الله» است؛ «انفقوا فی سبیل الله»، «جاهدوا فی سبیل الله»، یک جور حرف زده، یک جور مردم را مخاطب قرار داده و این یکی از آن نکات مهمی است که در طی مباحث اقتصادی اسلام حتماً باید به آن توجه بشود. بحث



واردات جنس خارجی به معیشت مردم ضرر میزند

وقتی که جنس خارجی وارد شد -چه از مبادی قانونی، چه از مبادی قاچاق- تولید داخلی می‌خوابد. وقتی تولید داخلی خوابید: **جوان ما بیکار می‌شود**، اشتغال ما کم می‌شود، رکود بر کشور حاکم می‌شود، وضع زندگی و معیشت مردم دشوار می‌شود.

۶۶
۹۵/۵/۱۱

آرمانی و معیشت



تبادل ثروت به وجود بیاید، جامعه از لحاظ ثروت دو قطبی نشود، اسراف و فساد مالی به وجود نیاید، فقر به وجود نیاید، بهترین راه و موفق ترین شیوه ها همین شیوه انفاق است. قرآن کریم عدم انفاق را علائم نفاق می داند. یکجا در علائم منافقین میفرماید: «المنافقون و المنافقات بعضهم من بعض یامرون بالمنکر و ینهون عن المعروف و یقبضون ایدیهم» دستهایشان را می بندید، یعنی انفاق نمی کنند. در یکجای دیگر هم به کسانی اشاره دارد که با خدا عهد می کنند که اگر خدا به آن ها چیزی بدهد در راه خدا انفاق کنند؛ «فلما آتاهم من فضله بخلوا به و تولوا» چون

علی علم»، حرف قارون را بزنند. قارون می گفت این اموال را من با زیرکی خودم، با دانایی خودم، با کوشش و تلاش خودم به دست آورده ام، ناز شستم. این فکر، فکر غلطی است که کسی بگوید آن چه من به دست آورده ام، با تلاش و زیرکی و هوشیاری خودم بوده، پس ناز شستم. **در منطق اسلام همه موظفند به نیازهای اجتماعی کمک کنند.** اگر در همین جامعه کنونی ما رفع فقر با یک برنامه ریزی به وسیله کمک های مردمی مورد توجه قرار بگیرد، مطمئنا در طول چند سالی وضعیت جامعه و چهره کشور عوض خواهد شد. برای اینکه در جامعه

مسئولیت عمومی به تناسب امکانات و به تناسب بهره مندی ها در مقابل نیازهای عمومی، در مقابل دفاع از کشور، دفاع از مرزها، دفاع از نوامیس، دفاع از نظام اسلامی و در مقابل بقیه تهاجم هایی که میشود، یکی از وظایف و فرایضی است که بر دوش مردم است.

کسانی که تمکن دارند به هر اندازه ای که تمکن دارند باید به مخرج عمومی، به مصارف عمومی کمک کنند که یکی از آن ها کمک به فقرا است، اما منحصر در کمک فقرا هم نیست. این نمی شود که در جامعه اسلامی کسانی کسب مال و ثروت بکنند که آن چه دارند «انما اوتیته

وعدۀ خدا را تخلف کردند بنابراین خدای متعال در دل این‌ها نفاق می‌اندازند. پس یکی از نشانه‌های منافق این است که او قبض ید می‌کند، یعنی انفاق نمی‌کند. البته نمی‌توانیم بگوییم هر کسی که قبض ید می‌کند، این مطلقاً منافق است، اما مطمئناً یکی از علائم منافق این است. در آیاتی عذاب الهی را برای کسانی که انفاق نمی‌کنند وعده داده است. آیه بسیار

شدید اللحن (خزوه فغلوه. ثم الجهیم صلوٰه. ثم فی سلسله ذرعها سبعون ذراعاً فاسلکوه. انه کان لا یومن بالله العظیم. ولا یحض علی طعام المسکین) ناظر به مسئله بی تفاوت بودن در مقابل فقرا و مستمندان و خونسرد بودن در مقابل نیازهای جامعه است. حتی آن کسی که خودش هم نمی‌تواند انفاق کند باید دیگران را وادار کند به انفاق. در آخر سوره منافقون می‌فرماید: «و

انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی احدکم الموت فیقول رب لولا اخرتني الی اجل قریب فاصدق و اکن من الصالحین»؛ یعنی در آن وقتی که مرگ به سراغ او می‌آید که ناگهان به خود می‌آید؛ می‌گوید پروردگارا! عقب بینداز این مهلت را شاید بتوانم من تصدق بدهم در راه خدا، بتوانم انفاق کنم؛ [در] حسرت انفاق نکردن اموالی است که حالا او خواهد رفت و آن‌ها خواهد ماند. ■

درمان درد اقتصاد

رهبر انقلاب اسلامی، در دیدار رمضان، مسئولان، بیماری‌های مزمن اقتصاد ایران را برشمردند و جهش اقتصادی کشور را در گرو درمان این بیماری‌ها بیان کردند. پایگاه اطلاع‌رسانی KHAMENEI.IR در این اطلاع‌نگاشت این بیماری‌ها و راه‌های علاج آنها را که مورد اشاره رهبر انقلاب بوده است، مرور می‌کند.



گزیده‌ای از کتاب ارزشمند «ولایت، رهبری، روحانیت»

۷۷

گردآوری: مجتبی سلیمی

اثر شهید بهشتی



آمده. ما تا به خاطر داریم، دیده ایم که در خانه هر مسلمانی یک رساله عملیه پیدا می‌شده است. اگر رساله نبود، یک مساله گو می‌آمد. اگر به خانه نمی‌آمد، به مسجد می‌آمد. مساله گو رساله می‌گفت. فتوا و نظر فلان فقیه اعلم باتقوای جامع الشرایط را درباره مسائل نماز و روزه می‌گفت. مردم ما برای شناخت احکام اسلام در زمینه نماز و روزه و عبادات و کارهای خود، فقیه را می‌شناخته‌اند. این مساله خیلی روشن و خیلی سابقه دار است. فرق این دو در این است که آن روزها فقط در زمینه مسائل نماز و روزه و حج و زیارت و پاکی و نجسی اسراغ فقیه می‌رفتند، ولی بر اثر انقلاب، در مورد قوانین مالیاتی، در قوانین کشاورزی، در قوانین تجارت، قوانین مربوط به صنعت، قوانین کار، قوانین بیمه، قوانین مدنی، قوانین جزایی و ... به سراغ فقیه می‌رویم. آیا این مبهم است؟ آیا جای شک و تردید دارد؟ نه! مساله روشن است.

فرزندان عزیز نورسته این انقلاب! شما باید با این منطق همه کس فهم آسان، در مدرسه‌ها این مطلب را به بچه‌های دیگر بگویید و در مورد آن بحث کنید. به آن‌ها بگویید که ما از قدیم، وقتی می‌خواستیم مسایل دینمان را بفهمیم، سراغ فقیه می‌رفتیم. آن روزها از مسایل دین، مسائل نماز و روزه و حج و زیارت و عاشورا و تاسوعا و خمس و زکات و این‌ها را می‌فهمیدیم؛ حالا فهمیده‌ایم آن چیزها هم بخشی از دین ماست و دین ما خیلی وسیع‌تر است. ما باید همه نظام‌های اجتماعی، همه قوانینمان، همه آیین‌نامه‌هایمان را از اسلام بفهمیم. پس برای همه این‌ها به سراغ فقیه می‌رویم. ■

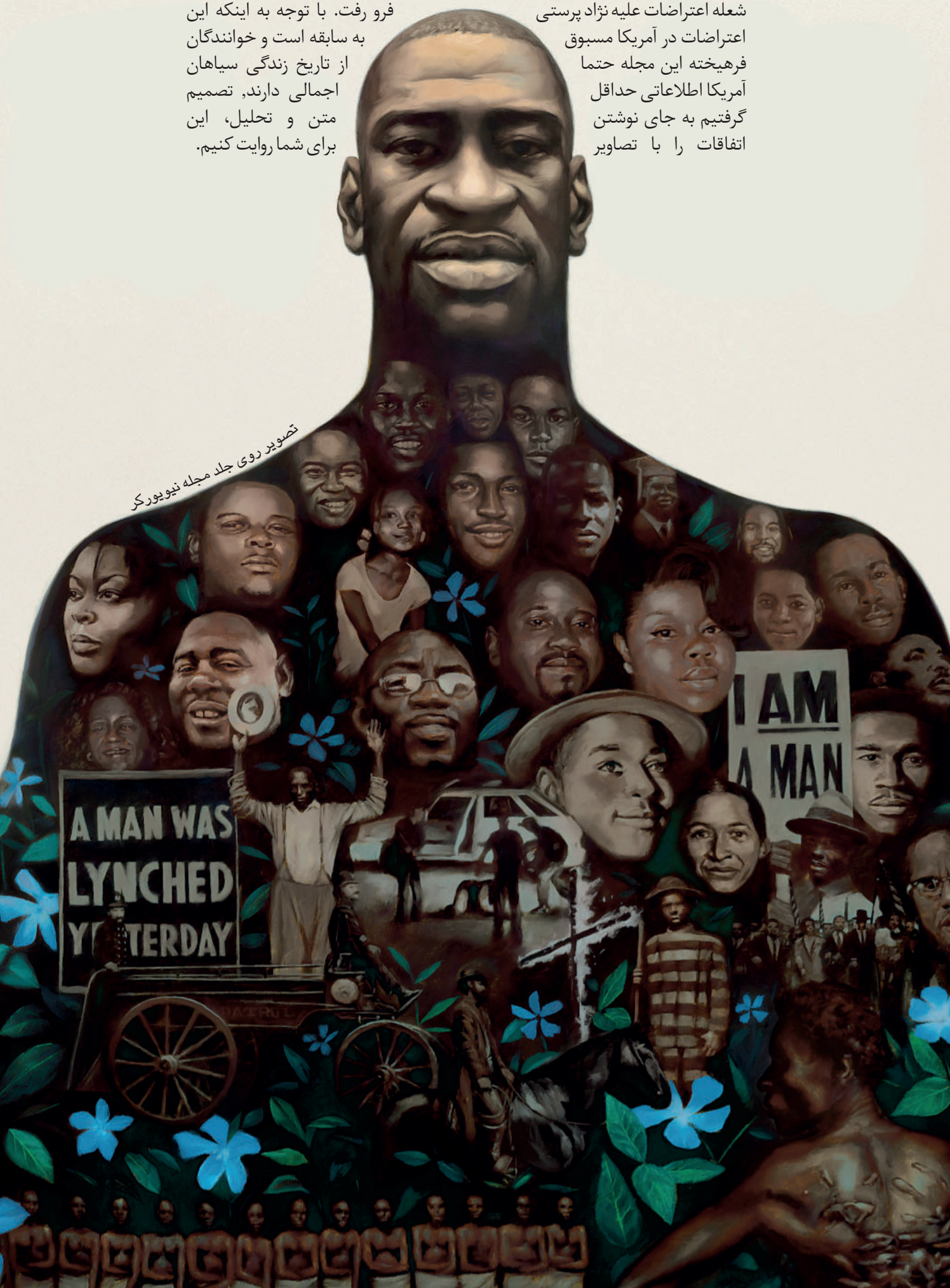
عاشورا هم بود، تاسوعا هم بود، ماه رمضان هم بود، نام اسلام هم بود، رادیو هم قرآن می‌خواند، شبهای ماه رمضان هم دعای سحر می‌خواند، ابوحزمه می‌خواند، مناجات می‌خواند، اما نظام، نظام اسلامی نبود. برای ما مساله این است که وقتی می‌گوییم «با اسلام»، این «با اسلام» ما با «با اسلامی» که دیگران می‌گویند فرق دارد. «با اسلام» ما یعنی اینکه همه این مواهب بر اساس حاکمیت اسلام است و اینکه قانون اسلام باید حاکم شود. اگر قرار است قانون اسلام در این جامعه حاکم شود دو سؤال مطرح می‌شود، یکی شناخت قانون اسلام؛ مسئولیت شناسایی قانون اسلام با کیست؟ ما ملت چگونه خاطرمات جمع باشد که قانون‌هایی که اجرا می‌شود قانون اسلام است؟ ما از کجا مطمئن شویم که نظاممان در اقتصاد، در اداره جامعه، در سیاست دفاعی، در سیاست فرهنگی و آموزشی، در روش قضایی، در حقوق مدنی، در حقوق جزاء، در همه این مراحل، نظام اسلامی است و از اسلام منحرف نیست؟ چه چیزی می‌تواند این اطمینان را به ما بدهد؟ جواب این را مسلمان‌های ما می‌دانند. همه شما جواب این سؤال را می‌دانید. برادر، خواهر؛ تو وقتی به نماز می‌ایستی و می‌خواهی دلت قرص باشد که این نمازی که می‌خوانی مطابق اسلام است و نماز درستی است، چه کار می‌کنی و به چه کسی مراجعه می‌کنی؟ به فقیه؛ به رساله فقیه. می‌گوییم فقها هستند که از صاحب نظران و کارشناسان قابل اعتماد در شناخت قوانین و احکام اسلامند. این حرف هم تازگی ندارد. بعضی‌ها خیال می‌کنند این حرف از دل این انقلاب در

در یک انقلاب اسلامی، تکیه مردم بیش از هر چیز روی حفظ هویت اسلامی انقلاب است. مردم آب می‌خواهند، نان می‌خواهند، پوشاک می‌خواهند، مسکن می‌خواهند، نظافت و پاکیزگی می‌خواهند، شغل و کار و درآمد می‌خواهند، تفریحات سالم می‌خواهند، ورزش می‌خواهند، مدرسه و دانشگاه می‌خواهند، همه اینها را می‌خواهند، اما در پرتو اسلام. اگر به مردمی که انقلاب اسلامی کرده اند بگویید قرار است به برکت انقلاب برای شما خوراک خوب، پوشاک خوب، مسکن خوب، شهرسازی خوب، روشنایی و برق منظم و مرتب، بهداشت و بیمارستان، اشتغال و کار، مدرسه و دانشگاه، خیلی زود و در زمان کوتاه تقدیم کنیم، اما این کار همراه با حاکمیت اسلام و در پرتو اسلام صورت نمی‌گیرد، جوابشان چیست؟

ما امروز می‌گوییم، دیروز هم گفتیم، فردا هم اگر زنده باشیم خواهیم گفت که ما همه این مواهب را می‌خواهیم و جداً هم به دنبالش هستیم، اما نه منهای اسلام، بلکه با اسلام. [تکبیر حضار] و حتی نه «با» اسلام، که بر اساس اسلام و در پرتو اسلام و بر مبنای قانون اسلام. چون «با» اسلامی که ما می‌گوییم از قبیل آن «با اسلام» آریامهری نیست. اسلام آریامهری اسلامی بود که مسجدها تر و تمیز و آباد می‌شدند، کاشی هم می‌شدند، فرش و قالی هم می‌شدند، اجتماعات هم بود،

با کشته شدن جرج فلوید توسط پلیس ایالت مینه‌سوتا ایالات متحده آمریکا بار دیگر در
شعله اعتراضات علیه نژاد پرستی
اعتراضات در آمریکا مسبوق
فرهیخته این مجله حتما
آمریکا اطلاعاتی حداقل
گرفتیم به جای نوشتن
اتفاقات را با تصاویر

تصویر روی جلد مجله نیویورکر



► مراسم خاکسپاری یکی از جان باختگان
خشونت علیه سیاه‌پوستان





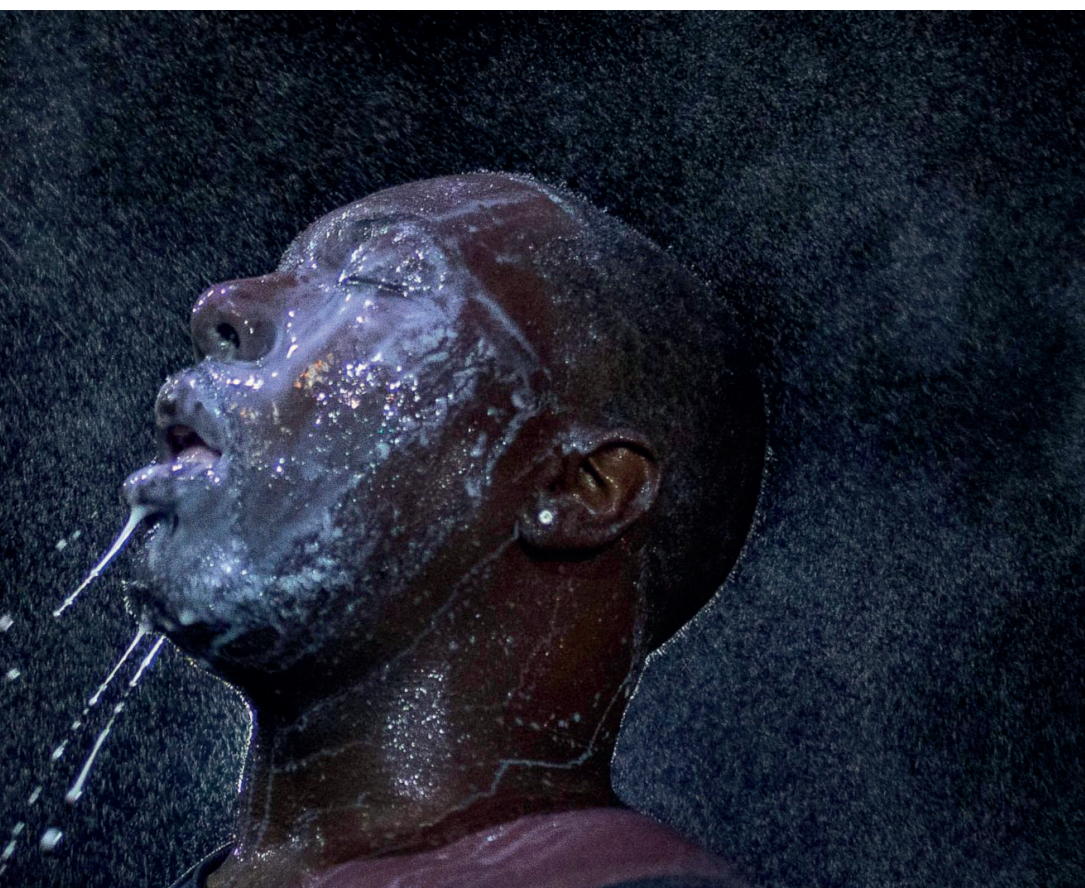
◀ صف سیاه‌پوستان آمریکایی برای
رای دادن در سال ۱۹۶۳، پس از اینکه
حق رای به آن‌ها اعطا شد





◀ یکی از خشن ترین اعتراضات علیه
نژادپرستی در آمریکا در مینه‌سوتا
صورت گرفت که در نتیجه این اتفاق
بسیاری از زیرساخت های این شهر
مورد آسیب جدی قرار گرفتند

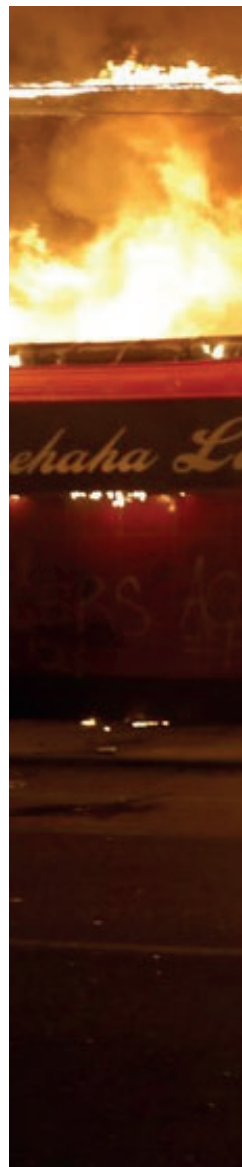




معترضان برای کاهش اثر
اسپری فلفل روی صورت خود
از شیر استفاده می‌کنند

◀ وارونه کردن پرچم ایالات متحده
به روشی مرسوم برای اعتراض
به نظام حاکم تبدیل شده است

تصویر زیر یکی از مشهورترین
تصاویر در جریان اعتراضات در
مینه‌سوتا بود ▲





در فاصله سال های ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۹ پلیس آمریکا
۷۶۶۶ نفر را به قتل رسانده است

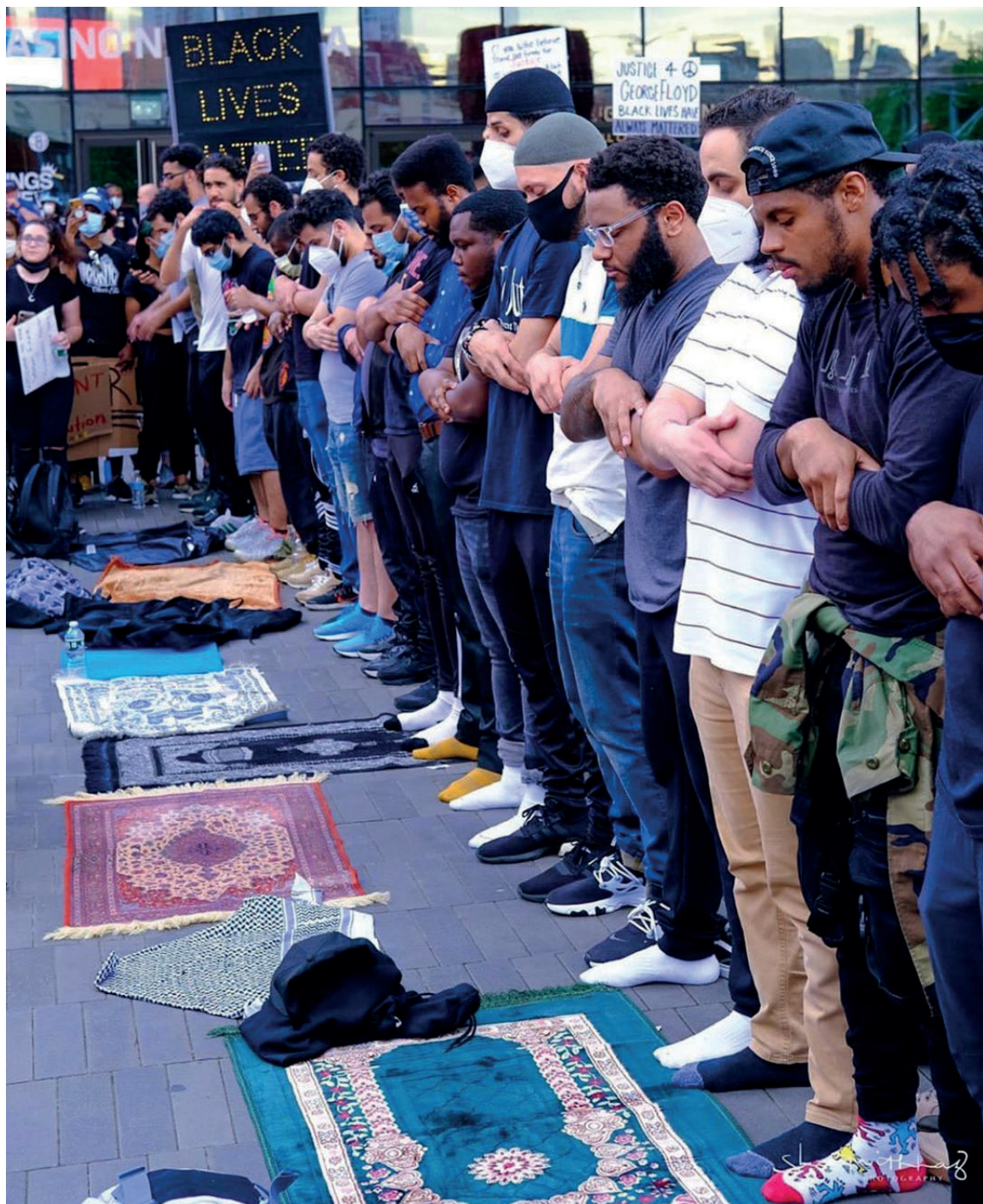




احتمال کشته شدن یک فرد سیاه‌پوست
به دست پلیس در آمریکا ۵ برابر بیشتر
از یک فرد سفیدپوست است





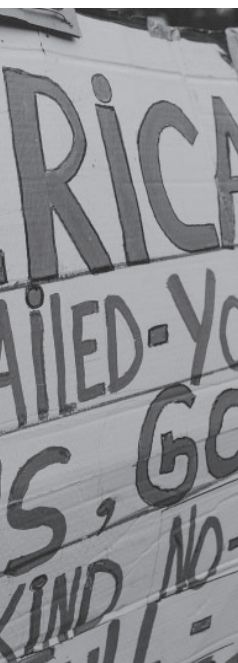


◀ مسلمانان آمریکایی در جریان اعتراضات در بسیاری از شهرها، هنگام نماز، این فریضه را در مکان‌های عمومی به جا می‌آوردند؛ نکته جالب اینکه غیرمسلمان‌ها از آنها حمایت کرده و یا به آنها می‌پیوستند!



▼
علیرغم فشارهای زیاد به دولت
آمریکا جهت اصلاح قانون پلیس،
شخص ترامپ از اعمال پلیس و به
خصوص گذاشتن زانو روی گردن
در مواقع لزوم حمایت کرد









◀ اعتراضات خشن در واشنگتن دی سی باعث شد تا ترامپ به سومین رئیس جمهور آمریکا در تاریخ تبدیل شود که به پناهگاه کاخ سفید برای چند روز نقل مکان کند



A large crowd of protesters is gathered in front of the White House. In the background, the White House's neoclassical architecture is visible, featuring large white columns and windows. A statue of George Washington on horseback stands prominently in the center. A crowd of people is gathered in the foreground, many holding up handmade signs and banners. Some visible signs include "BLACK LIVES MATTER", "PEACE", "STOP POLICE BRUTALITY", and "AMERICAN BROTHERHOOD". A yellow truck is partially visible behind the crowd, and a red traffic light is illuminated. The scene is set during the day with trees framing the White House.



-پیغمبر و قرآن نمی خواست ما این طور باشیم
<https://www.beheshti.org/?p=1666>

-هیچ زیربنای اجتماعی از آن زیربنای شوم خطرناک تر نیست که انسانی، یا انسانهایی، بتوانند هر چه می خواهند بکنند بی آنکه بشود بر آنها خرده گرفت و از آنها بازخواست کرد
<https://www.beheshti.org/?p=1673>

-یکی از مصیبت های زمان ما این است که اشخاص دارند جانشین ارزش ها می شوند
<https://www.beheshti.org/?p=1711>

-مرگ بر این تقیه!
<https://www.beheshti.org/?p=2493>

-مبارزه پیروز
<https://www.beheshti.org/?p=2532>

-شرط اول کار دسته جمعی این است که همه تسلیم حق باشند
<https://www.beheshti.org/?p=2844>

-اگر مسلمان بودن و مسلمان زیستن را بر مردم تحمیل کنید، علیه این تحمیلтан طغیان خواهند کرد
<https://www.beheshti.org/?p=2862>

-قرار نیست در جامعه اسلامی سانسور آن قدر شدید باشد که اصلاً آهنگ مخالفی نباشد
<https://www.beheshti.org/?p=2971>

-دیندارند، تا وقتی که دین برای آنها زندگی فراهم می کند
<https://www.beheshti.org/?p=1480>

-اگر می خواهی بمانی بمان ولی نه برای حسین، بمان برای هدف حسین و خدای حسین + صوت
<https://www.beheshti.org/?p=1496>

-اسلام زنان و مردان ستمگر و تجاوزگر تربیت نمی کند
<https://www.beheshti.org/?p=1515>

-کتاب نبوتها در نهج البلاغه از انتشارات انقلاب اسلامی

-سیری در زندگی شهید مطهری از انتشارات صدرا

-جریان روشنفکری اسلامی در ایران از انتشارات انقلاب اسلامی

-۴۰ تدبیر از محمدعلی الفت پور

-روزنامه سازندگی (سرمقاله ۲ شهید)

-کرامت انسانی در پرتو آزادی
<https://www.beheshti.org/?p=249>

-شریعتی و مسئله خاتمیت (قسمت اول)
<https://www.beheshti.org/?p=3219>

-شریعتی و مساله خاتمیت- قسمت دوم
<https://www.beheshti.org/?p=602>

-دکتر شریعتی، جستجوگری در مسیر شدن
<https://www.beheshti.org/?p=611>

-الله اکبر را به زبان می گوید در حالی که روحش در برابر غیر خدا بیشتر خاضع است
<https://www.beheshti.org/?p=751>

-بگذار مردم بدانند
<https://www.beheshti.org/?p=837>

-به بهشتی می گفتند چماقدار، افراطی و ... اما او صبر می کرد/اگر کسی به دنبال اعتدال حقیقی است باید در وجود بهشتی جست و جو کند
<https://www.beheshti.org/?p=6239>

-دوستی محمد در منطق ما پیروی از محمد است
<https://www.beheshti.org/?p=6259>

-دین تیتري در زندگی سامان به وجود نمی آورد
<https://www.beheshti.org/?p=6991>

-فردای توقف، نخستین روز عقب ماندگی
<https://www.beheshti.org/?p=7516>

-پیامبر(ص) به مثابه یک زمامدار
<https://www.beheshti.org/?p=7826>

-حکومت، قدرت، عصمت
<https://www.beheshti.org/?p=6691>

-حسین حسینت را با صمیمت بگو!
<https://www.beheshti.org/?p=3719>

-در مذمت دروغ
<https://www.beheshti.org/?p=4588>

-قَدَر انسان این است که آزاد باشد
<https://www.beheshti.org/?p=5005>

-نظام قالبی، حتی اگر برای بشر بهشت هم بسازد
خسته کننده است
<https://www.beheshti.org/?p=6295>

-دوستاناران فاطمه (س) کسانی هستند که آنچه او به
خطر آن خون دل خورد را فدای زهرا زهرا گفتن نکنند
<https://www.beheshti.org/?p=6423>

-دو اعتقاد غلط: جلوگیری از هر گونه اصلاح به دلیل
اعتقاد به امام زمان و طمع اصلاح کلی عالم و جهان
<https://www.beheshti.org/?p=6583>

-منافقان یک جای دیگر هم پیدا می شوند؛ در هدایت
دینی مردم
<https://www.beheshti.org/?p=7787>

-راه زینب پس از عاشورا
<https://www.beheshti.org/?p=1593>

-مردان حق و فضیلت در قتلگاه ها و گوشه زندان ها
پیروز و سربلندند
<https://www.beheshti.org/?p=1589>

-در این عصر، امامت، دیگر تعیینی و تحمیلی نیست؛
شناختنی و انتخابی است
<https://www.beheshti.org/?p=1650>

-علمای اسلام اگر در مقام ولایت، گارد درست کردند و
اسکورت و پس برو پیش بیا پیدا کردند، فقیه
جامع الشرایط نیستند تا ولایت داشته باشند!
<https://www.beheshti.org/?p=1639>

-انقلاب اسلامی با مناسبات اقتصادی موجود در معرض
خطر قطعی است
<https://www.beheshti.org/?p=1096>

-در میان مردم طاغوت پرور، زمامدار، بتی است که او را
می پرستند
<https://www.beheshti.org/?p=1104>

-خطرناک تر از زور سرنیزه و چماق + فایل صوتی
<https://www.beheshti.org/?p=1108>

-ما با شما مردم راه را پیدا کردیم
<https://www.beheshti.org/?p=1119>

-سرگذشت قرآن
<https://www.beheshti.org/?p=6924>

-شیعه علی باش نه شیعه شمایل های علی + صوت
<https://www.beheshti.org/?p=6952>

-دل هایشان با توست و شمشیرشان در خدمت بنی امیه
<https://www.beheshti.org/?p=6965>

-دشمن را باید کوبید ولو به دروغ باشد! منحرف بودن
این کار واضح است
<https://www.beheshti.org/?p=6973>

شما میتوانید از طریق صفحه ی
اینستاگرام به آدرس
@Asr_daneshjoo
با ما در ارتباط باشید





در زندگی دنبال کسانی حرکت کنید که هر چه به جنبه‌های خصوصی‌تر
زندگیشان نزدیک می‌شوید، تجلی ایمان را بیشتر می‌بینید.

شهید آیت الله دکتر بهشتی



بسیج دانشجویی
دانشگاه شهید چمران اهواز



بسیج دانشجویی
دانشگاه فردوسی مشهد



بسیج دانشجویی
دانشگاه صنعتی شریف



بسیج دانشجویی
دانشگاه تبریز